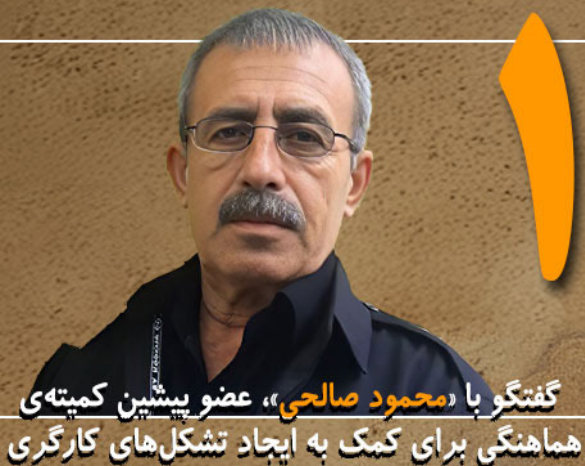


# حطج

# ۱۶۰

ماهنامه حقوقی اجتماعی  
سال پانزدهم شهریور ۱۴۰۳



گفتگو با «محمود صالحی»، عضو پیشین کمیته‌ی هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکل‌های کارگری

## تقاضای زنان پرونده‌ی ویژه



چگونه جنبش «زن زندگی آزادی»  
بازگشت به عقب را غیرممکن کرد  
گفتگو با آذر تشکر، جامعه‌شناس



ماهنامه‌ی حقوقی-اجتماعی خط صلح  
صاحب امتیاز: مجموعه فعالان حقوق بشر در ایران

سر دبیر: سیمین روزگرد  
دبیر ویراستاری: علی کلائی  
دبیر حقوقی: مرضیه محبی  
دبیر زنان: الهه امانی  
ویراستار: نفیسه شرف‌الدینی  
صفحه‌آرایی: نسترن توکل  
طراح جلد: ایمان نوری



همکاران این شماره: آتنا دائمی، مجید شیعه‌علی، احسان حقی، سینا یوسفی، دینا قالیباف، علیرضا گودرزی، نسیم مقرب، رضا دهلوی، بنفشه جمالی، فرشته گلی، ساناز طاهری، مطهره جعفری، زهرا باقری شاد، محمدهادی جعفرپور، مرتضی هامونیان، هرمز شریفیان، صغری رحیمی و پدram تحسینی

اطلاعات تماس با ما:

Address: 12210 Fairfax Towne Center, Unit 911  
Fairfax VA 22033  
United State  
Phone: +1 (571) 223 54 06  
Fax: +1 (571) 298 82 17  
E-mail: editor@peace-mark.org  
Web: www.peace-mark.org

ماهنامه خط صلح حق ویرایش و تلخیص مطالب را برای خود محفوظ می‌دارد.  
استفاده از مطلب خط صلح با ذکر منبع بلامانع است.  
ISBN: ۹۷۸-۱-۷۳۳۲۸۵۸-۱-۰

فهرست

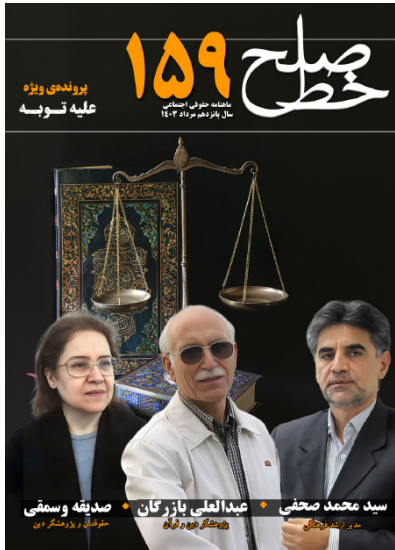
- « شما چه گفته‌اید/ ۳  
« کارتون‌ماه/ مطهره جعفری/ ۳  
« برگزیده‌ی اخبار/ ۴  
« پناهندستیزی یا پناهدان؟ جنگ یا صلح؟ علیرضا گودرزی/ ۶  
« مهاجران افغانستانی، فرصت یا تهدید؟/ فرشته گلی/ ۸  
« نقض حریم خصوصی، در پوشش حفظ امنیت عمومی/ صغری رحیمی/ ۱۱  
« آیا تغییر دولت‌ها، تغییری در عملکرد نهادهای صنفی معلمان ایجاد کرده؟/ رضا دهلوی/ ۱۴  
« نگاهی به وعده‌های انتخاباتی پزشک‌ان درباری «فیلتراژینگ» و «گشت ارشاد»/ هرمز شریفیان/ ۱۸  
« معرفی کتاب: «خودکشی، علل، شیوع و راهکارهای پیشگیری از آن در جوانان و نوجوانان»/ ۲۱  
« نتاثر زیرزمینی»، انتخاب هنرمندان مستقل/ دینا قالیباف/ ۲۲  
« پرونده ویژه: تقاضا زنان/ ۲۶  
« دو سال پس از جنبش «مهسا»؛ آیا جمهوری اسلامی در حال انتقام‌گیری از زنان است؟/ سینا یوسفی/ ۲۷  
« آیا حساسیت‌های جامعه در برابر احکام اعدام کافی است؟/ زهرا باقری شاد/ ۲۹  
« بررسی حقوقی حکم اعدام «شریفه محمدی»/ احسان حقی/ ۳۲  
« چه کسی حکم اعدام «پخش‌ان عزیز» را امضا کرد؟/ مرتضی هامونیان/ ۳۴  
« جنگ زنان با دستگاه سرکوب حکومت/ بنفشه جمالی/ ۳۷  
« پیام زندانیان زن: صدور حکم اعدام، انتقام حاکمیت از زنان/ نسیم مقرب/ ۴۰  
« حکم اعدام، ابزار تثبیت دیکتاتوری و بقای استبداد/ آتنا دائمی/ ۴۳  
« چگونه مشارکت سیاسی زنان شانس پیروزی را افزایش می‌دهد؟/ مجید شیعه‌علی/ ۴۵  
« چگونه جنبش «زن زندگی آزادی» بازگشت به عقب را غیرممکن کرده گفتگو با آذر تشکر/ پدram تحسینی/ ۴۹  
« محمود صالحی: حکم اعدام «شریفه محمدی» را به هر طریقی که باشد ملغی می‌کنیم/ علی کلائی/ ۵۵  
« آیا قانون ناعادلانه، قانون است؟/ محمدهادی جعفرپور/ ۵۹

## □ شما چه گفته‌اید...

بازی «همستر کامبت» و رویای ثروتمند شدن / مهدی عنبری

محمد ماهانی: ظاهراً مردم ما تمایل دارند از یک سوراخ بارها گزیده شوند. با توجه به وضعیت اقتصادی بد جامعه، هر بار یک رویا به مردم فروخته می‌شود. مثل همین که در متن آمده، آرزوی شغلی راحت و درآمدی بی حد و حساب موجب می‌شود که آدم‌ها به جای پیگیری خلاقیت و کار واقعی، هی با انگشت، همستر روی صفحه را فشار بدهند. آخرش هم ناامیدی و یأس است.

مائده رضازاده: امثال این همستر کامبت کارکرد نوعی مخدر برای ذهن مردم را دارند. مثل همان که نویسنده نوشته که در مغز این‌ها دوپامین ترشح می‌شود. اما خب وقتی فرهنگ تفریح درست و تفریح درست و کار در جامعه‌ای وجود نداشته باشد و حکومت و بانک‌ها هم هر بار با تبلیغ و سود آن‌چنانی و کارهایی از این دست این فرهنگ کار نکردن و پول درآوردن را تقویت کنند، کار به تمایل شدید به یک بازی بی‌معنی مثل همستر کامبت می‌کشد.



دولت خدایی و توبه پذیری / عبدالعلی بازرگان

سهیل بابایی: فقط این مسئله‌ی احراز توبه نیست که راه ریاکاری و نفاق را در جامعه باز می‌کند. کل جامعه را نفاق و ریاکاری و دروغ برداشته. مردم هم بر دین حاکمان‌شان هستند. از همان اول انقلاب، ریش تویی و یقه‌ی بسته و تسییح به دست عامل ریاکاری شد. حتی از دولتی به دولتی هم آدم‌ها نوع ریش و یقه لباس‌شان عوض می‌شود تا به فراخور آن وضعیت، پست و مقام بگیرند. هفت‌رنگی فرصت‌طلبان ریاکار در ایران تمامی ندارد. محمدجواد نصرت‌اللهی: توبه کردن یک مصداق دینی دارد که مشخص است. ولی خب کلاه شرعی هم برای آن گفته شده. این که همه کار می‌شود کرد و آخرش با قطره اشکی بر امام حسین ماجرا پاک شود. درست است که نباید در توبه از رحمت خدا مایوس شد. ولی از آن طرفش هم این‌گونه نیست که هرکسی و هرجایی بتواند توبه کند. توبه کردن کار ساده‌ای نیست. مثل همان «یوترن» از مسیر رفته که آقای بازرگان گفته که آن هم کار ساده‌ای نیست.

خط سبز  
ماهنامه حقوقی اجتماعی  
سال پانزدهم، شهریور ۱۴۰۳  
شماره ۱۶۰



کارتون ماه

دوسالگی جنبش مهسا

کاری از مطهره جعفری

خط سبز

□ برگزیده‌ی اخبار

- یک متهم جرایم عمومی در تکاب، به تهیه‌ی لوازم‌التحریر برای دانش‌آموزان بی‌بضاعت به ارزش ۵ میلیون تومان، بدل از مجازات حبس محکوم شد.
- سه شکارچی غیرمجاز در شهرستان شوشتر، به پاشیدن ۲۵۰ کیلوگرم دانه برای پرندگان وحشی، بدل از مجازات حبس محکوم شدند.
- معاون حقوق عامه دادستان کل کشور از وجود حدود یک میلیون کودک بازمانده از تحصیل در کشور خبر داد.
- مدیرکل پزشکی قانونی استان آذربایجان شرقی از مرگ ۲۵ کارگر و مصدومیت ۳۵۹ تن دیگر طی سه ماه نخست امسال در پی حوادث ناشی از کار در این استان خبر داد.
- مدیرکل پزشکی قانونی استان اصفهان از مرگ ۴۹ کارگر و مصدومیت ۸۵۲ تن دیگر طی چهار ماه نخست امسال در پی حوادث ناشی از کار در این استان خبر داد.
- مدیرکل پزشکی قانونی مازندران از مرگ ۲۵ کارگر و مصدومیت ۲۲۲ تن دیگر طی سه ماه نخست سال جاری در پی مصدومیت ناشی از حوادث کار در این استان خبر داد.
- معاون بهداشت دانشکده‌ی علوم پزشکی تربت‌جام از مرگ ۴ کودک زیر پنج سال به دلیل مسمومیت با مواد مخدر در شهرستان‌های تربت‌جام و صالح‌آباد خراسان رضوی طی سال جاری خبر داد.
- کمیته‌ی حقیقت‌یاب سازمان ملل در گزارش جدید خود مستندات از نقض‌های جدی حقوق بشر طی اعتراضات سراسری ۱۴۰۱ چون شکنجه و تجاوز و کشتار را ارائه کرد.
- جامعه‌ی جهانی بهایی از آتش‌سوزی عمدی و تخریب درختان در آرامستان بهاییان اهواز خبر داد.
- فرماندهی انتظامی گلپه‌ار از پلمب ۱۳ واحد صنفی در این شهرستان به دلایلی از جمله «عدم رعایت حجاب اجباری» خبر داد.
- دو واحد صنفی در بوشهر به دلیل آن‌چه «تبلیغات نامتعارف در فضای اینستاگرام» عنوان شده، پلمب شدند.
- «کبری غلامی»، پژوهشگر اجتماعی اهل کشور

صیقل  
ماهنامه حقوقی اجتماعی  
سال پانزدهم، شهریور ۱۴۰۳  
شماره ۱۶۰

- افغانستان و دانشجوی کارشناسی ارشد دانشگاه الزهراء، پس از دریافت تذکر در خصوص «عدم رعایت حجاب اجباری»، به اداری امور اتباع و مهاجرین خارجی احضار و به کشور افغانستان بازگردانده شد.
- دو دختر نوجوان در یکی از خیابان‌های تهران به دلیل «عدم رعایت حجاب اجباری» توسط نیروهای مجری «طرح نور»، مورد ضرب و شتم قرار گرفتند و بازداشت شدند.
- «احمد حسن‌زاده» و «سولماز حسن‌زاده»، پدر و خواهر محمدحسن‌زاده، از جانب‌باختگان اعتراضات سراسری ۱۴۰۱، توسط نیروهای امنیتی در بوکان بازداشت شدند.
- «علی آدینه‌زاده»، پدر ابوالفضل آدینه‌زاده، نوجوان جانباخته در جریان اعتراضات سراسری ۱۴۰۱، بازداشت شد.
- «میثم بصیر توانا»، برادر مهران بصیر توانا، از جانب‌باختگان اعتراضات سراسری ۱۴۰۱، بازداشت شد.
- «مهرداد بختیاری»، عموی پویا بختیاری، از جان باختگان اعتراضات آبان ۹۸، توسط نیروهای امنیتی بازداشت شد.
- ماشاالله کرمی»، پدر محمد مهدی کرمی، معترض اعدام شده، طی حکمی جدید توسط دادگاه کیفری نظرآباد به ۸ سال و ۲ ماه حبس، جریمه‌ی نقدی و مصادره‌ی اموال محکوم شد.
- سرین کرتیس (بدیعی)»، معروف به «شاهزاده سرین»، شهروند دو تابعیتی ایرانی-نیوزیلندی توسط دادگاه انقلاب کرج به ۹ سال و ۱ ماه و ۱۶ روز حبس، ۲ سال ممنوعیت خروج از کشور و فعالیت در فضای مجازی محکوم شد.
- «نیلوفر حامدی» و «الله محمدی» توسط دادگاه تجدیدنظر استان تهران با تقلیل حکم هر کدام به شش سال حبس محکوم شدند.
- «نینا گلستانی»، «رزیتا رجایی»، «آناهیتا حجازی»، «نگین عدالتخواه» و «آناهیتا دوستدار» توسط دادگاه انقلاب رشت هر کدام به ۴ سال و ۱ ماه و ۱۷ روز حبس محکوم شدند.
- مردی در چناران همسر و خواهر زن خود را به دلایل ناموسی به قتل رساند.
- دو مرد جوان در پی یک نزاع دسته‌جمعی با انگیزه‌های ناموسی در یکی از روستاهای شهرستان مرودشت، به قتل رسیدند.



- یک کولبر با هویت «علی رسولی» ۳۳ ساله، در پی تیراندازی نیروهای نظامی در مناطق مرزی سردشت کشته شد.
- یک کولبر با هویت «آرام خلیل» در پی تیراندازی نیروهای نظامی به سمت گروهی از کولبران در مناطق مرزی هورامان کشته شد.
- «آرزو بدری افسوران» شهروند ۳۱ ساله، به دلایل مرتبط با «حجاب اجباری» در شهر نور حین رانندگی، توسط ماموران پلیس هدف تیراندازی قرار گرفت و از ناحیه‌ی ریه و کمر (نخاع) به شدت آسیب دید.
- یک زندانی جرایم عمومی در پی درگیری در یکی از بندهای زندان قزلحصار کرج، با ضربات «قیچی» مجروح شد و جان خود را از دست داد.
- «مهناز طراح»، زندانی سیاسی محبوس در زندان اوین، از طریق بلعیدن قرص اقدام به خودکشی کرد.
- «حمیدرضا سهل آبادی»، زندانی سیاسی محبوس در زندان اوین از طریق بلعیدن قرص اقدام به خودکشی کرد.
- یک زندانی جرایم غیرسیاسی محبوس در زندان ارومیه به نام «روح‌الله محمدی»، در پی تعلل در اعزام به بیمارستان جان خود را از دست داد.
- ۲۲ زندانی متهم به جرایم غیرسیاسی از جمله قتل، جرایم مرتبط با مواد مخدر و تجاوز در زندان قزلحصار کرج در یک روز به صورت دسته‌جمعی اعدام شدند.
- حکم اعدام «مالک علی فدایی نسب»، «فرهاد شاکری»، «عیسی عیدمحمدی»، «عبدالحمید عظیم گرگیج»، «عبدالرحمن گرگیج» و «تاج محمد خرمالی»، زندانیان سیاسی محبوس در زندان وکیل‌آباد مشهد، توسط شعبه‌ی ۳۹ دیوان عالی کشور از بابت اتهام «بغی»، تایید شد.
- «پخشان عزیزی»، زندانی سیاسی محبوس در زندان اوین، توسط شعبه‌ی ۲۶ دادگاه انقلاب تهران به ریاست قاضی ایمان افشاری به اتهام «بغی»، به اعدام محکوم شد.
- «کامران شیخه»، زندانی سنی مذهب پس از تحمل بیش از چهارده سال حبس، در زندان ارومیه اعدام شد.
- «رضا رسایی»، از بازداشت‌شدگان اعتراضات سراسری ۱۴۰۱، به اتهام مباشرت در قتل عمد نادر بیرامی، رئیس اطلاعات سپاه پاسداران شهرستان صحنه، در زندان دیزل‌آباد کرمانشاه اعدام شد.

- یک مرد در روستای کوزه‌رش شهرستان سلماس دخترش را با انگیزه‌های ناموسی از طریق خفه‌کردن به قتل رساند.
- یک دختر نوجوان ۱۳ ساله به نام «شیدا»، توسط مردی که قصد تجاوز به او را داشت، در تهران به قتل رسید.
- یک پسر نوجوان ۱۳ ساله به نام «فرید صادقی» که کارگر سازمان میادین میوه و تره‌بار تهران بود، پس از آن‌که توسط چند تن مورد اذیت و آزار قرار گرفت، خودکشی کرد.
- دو شهروند در پی تیراندازی نیروهای نظامی در نیکشهر جان خود را از دست دادند.
- دو شهروند با هویت «نادر شاهوزهی»، ۳۴ ساله و «بهزاد شاهوزهی»، ۱۷ ساله، با تیراندازی بی‌ضابطه‌ی نیروهای اطلاعات سپاه در خاش، کشته و زخمی شدند.
- یک شهروند با هویت «احمد ترمن» در پی تیراندازی بی‌ضابطه‌ی ماموران انتظامی در مهاباد کشته شد.
- یک زن در پی تیراندازی بی‌ضابطه‌ی نیروهای انتظامی در خاش کشته شد.
- پنج شهروند از جمله دو کودک هدف تیراندازی بی‌ضابطه‌ی نیروهای اطلاعات سپاه در خاش قرار گرفتند و سه تن از این افراد کشته شدند.
- سوختبر نوجوانی با هویت «عمران بلوچ زهی»، ۱۴ ساله در پی تیراندازی نیروهای نظامی در منطقه‌ی کله‌گان از توابع شهرستان سراوان کشته شد.
- دو سوختبر به نام‌های «محمود ریگی»، ۳۲ ساله و «پرویز بلوچ»، ۲۷ ساله در پی تعقیب و گریز نیروهای نظامی در شهرستان قائن کشته شدند.
- یک سوختبر در شهرستان میناب بر اثر تیراندازی نیروهای نظامی به سمت خودروی او کشته شد.
- یک سوختبر با هویت «عثمان بارانی (ایجباری)» در پی تعقیب و گریز نیروهای نظامی در شهرستان تفتان کشته شد.
- یک کولبر با هویت «احسان نوروزی»، ۲۵ ساله در پی تیراندازی نیروهای نظامی در مناطق مرزی مریوان کشته شد.
- یک کولبر با هویت، «ناظم صفری»، ۲۴ ساله در پی تیراندازی نیروهای نظامی در مناطق مرزی نوسود کشته شد.
- یک کولبر با هویت «اسعد افرنجی»، ۲۵ ساله در پی تیراندازی نیروهای نظامی در مناطق مرزی مریوان کشته شد.



## اجتماعی

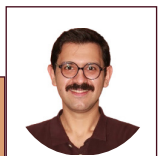
□ افغانستانی‌ها در ایران

### پناهنده‌ستیزی یا پناه‌دادن؟ جنگ یا صلح؟

مخالفان را به دقت می‌خوانم و با پیشینه‌ی دوستی با بعضی از آن‌ها و سابقه‌ی کار با و برای آن‌ها، فکر می‌کنم که چه چیزی می‌تواند از دیگری‌ستیزی (در این مورد خاص، افغانستانی‌ها) پیشگیری کند و در عین حال دغدغه‌ی کسانی را که مخالف حضور آن‌ها هستند هم برطرف کند. بر این اساس، اول دلایل مخالفت با حضور آن‌ها را، تا آن‌جا که من دیده‌ام، فهرست‌وار برمی‌شمارم و سپس هر کدام را به تفکیک بررسی می‌کنم:

۱. خطر امنیتی حضور میلیون‌ها نفر بدون مدارک شناسایی و هویتی در کشور؛
۲. از دست‌رفتن شغل به‌واسطه‌ی دستمزد پایین این افراد؛
۳. استفاده‌ی آن‌ها از یارانه‌هایی که حق مردم ایران است؛
۴. ارتکاب جرایم توسط افغانستانی‌ها؛
۵. زشت‌شدن چهره‌ی شهرهای ایران؛ و
۶. احساس ناامنی از حضور اتباع بیگانه در کشور.

صلح  
ماهنامه حقوقی اجتماعی  
سال پانزدهم، شهریور ۱۴۰۳  
شماره ۱۶۰



علیرضا گوردزی  
پژوهشگر دکتری حقوق بین‌الملل

هنوز مدرسه نمی‌رفتم، اوایل دهه‌ی ۱۳۷۰ شمسی، روزی به منزل یکی از اقوام رفته بودیم و من با پسر فامیل در کوچه مشغول بازی بودم. دعوایی کودکانه شکل گرفت و طرفین دعوا از لفظ افغانی به‌عنوان فحش به یکدیگر استفاده می‌کردند. نمی‌فهمیدم چرا باید افغانی فحش باشد؛ راستش را بخواهید، هنوز هم نمی‌فهمم. این روزها که مخالفت با حضور اتباع کشور افغانستان (که از این به بعد با عنوان افغانستانی از آن‌ها یاد می‌کنم) باب روز است، زیاد به آن خاطره فکر می‌کنم. حرف‌های موافقان و



۱) خب، در این که حضور میلیون‌ها نفر اتباع خارجی در یک کشور بدون مدارک هویتی می‌تواند خطرناک باشد، شکی نیست. اما این گزاره را باید راستی‌آزمایی کرد؛ کاری که از توان ما خارج است. مدارک هویتی افغانستانی‌ها در ایران متنوع است: کارت آمایش، پاسپورت (به چند شکل مختلف فردی و خانوادگی، با ویزا یا بدون ویزا)، مجوز اقامت تحصیلی (به قول جامعه‌ی افغانستانی، برگه‌ی مدرسه‌ای)، کارت سرشماری و گاهی مجوز تردد. بدیهی است کسانی که یکی از این‌ها را دارند یعنی در ادارات اتباع و امور مهاجرین (بافیا) ثبت شده و فاقد مدرک نیستند و نشانی و مشخصات و حتی اطلاعات زیستی شخصی آن‌ها (Biometric Data) در اختیار دولت ایران قرار دارد. این که از دارندگان هر کدام از این مدارک چند نفر در ایران ساکن است و چند نفر مطلقاً فاقد مدارک هستند، آمار موثقی در دست نیست. هرچه هست گمانه‌زنی است و غیرقابل استناد. بدیهی است که این وظیفه‌ی نیروی انتظامی است که افراد بی‌مدرک را شناسایی و تعیین تکلیف کند و جامعه‌ی افغانستانی‌های مدرک‌دار نباید جور بی‌مدرک‌ها و البته دولت ایران را بکشد.

۲) افغانستانی‌هایی که با مدرک در ایران زندگی می‌کنند مکلف به دریافت مجوز کار هستند. این مجوز بسته به منطقه‌ای که در آن زندگی می‌کنند ممکن است متفاوت باشد؛ اما غالباً شامل مشاغلی که با بهداشت و تغذیه در ارتباط است نمی‌شود. هم‌چنین مشاغلی که معمولاً در مناطق مختلف مورد نیاز است بیشتر برای افغانستانی‌ها مورد تأیید قرار می‌گیرد. در نتیجه، افغانستانی‌ها در هر منطقه که حضور دارند بیشتر جای خالی کارگران ایرانی را پر می‌کنند و ندرتاً بر سر کار رقابتی آشکار یا شدید پدید می‌آید. این نکته هم لازم به ذکر است که ورود افغانستانی‌ها به شانزده استان ایران به کلی ممنوع بوده و در استان‌های مجاز هم بعضی مناطق ورود ممنوع برای آن‌ها در نظر گرفته شده است. در نتیجه، در شانزده استان مطلقاً رقابت کار وجود ندارد و در استان‌های مجاز هم تنها در مناطقی چنین رقابتی هست.

۳) سال‌ها است که دولت ایران برای هدفمند کردن یارانه‌ها به دنبال بهترین طرح است. این شامل ایرانی‌ها هم می‌شود. طرح‌هایی نظیر دهک‌بندی، تخصیص براساس محل سکونت، تخصیص بر اساس درآمد و حتی بر اساس سفرهای خارجی مطرح شده و هنوز هم جز در مواردی مانند نان، آن هم با سهمیه‌بندی غیردقیق منطقه‌ای این هدفمندی اجرا نشده است. مثال آن، که از قضا برای اقتصاد ایران بسیار سنگین بوده، بنزین است که برای خودروهای چنددهه‌ای میلیونی و خودروهای چنددهه‌ی میلیاردی با قیمت مشابه عرضه می‌شود. از آن‌جا که این یارانه سهم مردم ایران است، دولت موظف است آن را بهینه و به قول خودشان هدفمند کند. در نتیجه، مادام که چنین نکرده، نمی‌توان بدون وجود قانون نان را به کارگر افغانستانی گران‌تر فروخت. در واقع، نمی‌توان اتباع افغانستانی یا عراقی یا هر کس دیگری را مسئول ترک فعل دولت ایران دانست.

۴) چند سال قبل موبایل من را چند نفر از همشهریان خودم در تهران ربودند و ضربه‌ی چاقویی هم به خودم زدند. این سبب شد که بیش‌تر احتیاط کنم و البته پلیس را مسئول بدانم. این مانع مسئولیت فرد سارق نیست. در واقع ارتکاب جرم یک موضوع شخصی است و یک نفر از اتباع ایران می‌تواند سارق یا قاتل باشد و برای جرم او نمی‌توان همه‌ی ایرانی‌ها را مقصر دانست. هرکس در هر جای جهان که مرتکب جرمی می‌شود، باید در برابر قانون پاسخگو باشد. پلیس هم باید با وضع معیارهای پیشگیرانه شرایط ارتکاب جرم را سخت‌تر کند. در زمان حاضر آمار دقیقی از میزان ارتکاب جرم در کشور با تفکیک ملیت و خاستگاه وجود ندارد؛ در نتیجه، نمی‌توان ناامنی و وقوع جرایم را به افغانستانی‌ها نسبت داد؛ مگر زمانی که در دادگاه صالحه جرم اثبات شود و آن زمان باید فرد را، نه همه‌ی افغانستانی‌ها را مسئول دانست. با همین منطق، بدیهی است که نمی‌توان برای جرم یک فرد ایرانی ملیت ایرانی را سبب وقوع جرم دانست.

صیخ  
ماهنامه حقوقی اجتماعی  
سال پانزدهم، شهریور ۱۴۰۳  
شماره ۱۶۰

۵ و ۶) موارد ۵ و ۶ را پاسخ نمی‌دهم. دلیلش این است که مورد ۵ بسیار سلیقه‌ای است و کسی ممکن است از دیدن یک هموطن با لباس بلوچی، کردی یا هر لباس محلی دیگری احساس کند که شهر زشت شده است. کس دیگری ممکن است نسبت به هموطن با حجاب یا بی‌حجاب احساس مشابه داشته باشد. مورد ۶ هم همین است و به نظرم باید فردی که چنین احساسی دارد بیشتر روی خودش و حس امنیتش متمرکز شود تا عالم بیرون از خود. زیرا دیگرهراسی (xenophobia) می‌تواند اقیانوس بی‌انتهایی باشد که آرامش را از فرد بگیرد و با هر جرقه‌ای شعله‌ور شود. این جرقه می‌تواند افغانستانی یا هموطن خود فرد باشد.

زمانی که منابع کم می‌شود -مانند مشکلات اقتصادی که امروز در ایران وجود دارد-، جدال بر سر کسب منابع افزایش می‌یابد. این می‌تواند تضادهای طبقاتی، قومی یا ملی را افزایش دهد و گاه مسئولیت را به گردن افرادی بیندازد که خود قربانی وضعیت هستند، نه عامل ایجاد آن. گاه دولت‌ها یا گروه‌های دست راستی از این وضعیت به سود خود استفاده می‌کنند و شکاف‌ها را عمیق‌تر می‌کنند. دولت‌ها برای سرپوش گذاشتن بر ناتوانی‌های خود در عرصه‌های اقتصادی یا امنیتی و گروه‌های راست‌گرا برای ایجاد احساسات میهنی و در نتیجه، فروش بیش‌تر شعارهایشان در انتخابات. این میان مظلومینی هستند که باید تاوان دهند. کسانی که با لباس افغانستانی در ایران تردد می‌کنند و یا هزاره‌هایی که از نسل‌کشی در افغانستان به ایران پناه آورده‌اند، به دلیل واضح بودن تمایزشان با اکثریت می‌توانند قربانیانی باشند که نه در غربت دلی شاد و نه جایی در وطن دارند. امیدوارم افغانستانی‌ها بدانند که کسانی مثل من هنوز هم در ایران هستند، که هم دوست دارند در برابر طالب و بی‌رحمی تاریخ پناهنشان دهند و هم آرزو می‌کنند سرنوشت افغانستان تغییر کند و آن‌ها هم بهروزی را در سرزمین خودشان تجربه کنند.



## اجتماعی

□ رویکرد دولت در مدیریت مهاجرت

### مهاجران افغانستانی، فرصت یا تهدید؟



فرشته گلی  
روزنامه‌نگار

مهاجرت پدیده‌ای چندوجهی و پیچیده است که تحت تأثیر طیف گسترده‌ای از عوامل اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی قرار دارد. افراد به دلایل مختلفی تصمیم می‌گیرند که سرزمین مادری خود را ترک کنند. این دلایل می‌تواند شامل جستجوی زندگی جدید در سایه‌ی فرصت‌های شغلی بهتر و فرار از فقر و بیکاری، جستجوی امنیت و ثبات سیاسی، پیوستن به اعضای خانواده و تمایل به کسب تجربه‌ی فرهنگ‌های جدید باشد.

یکی از عمده‌ترین دلایل مهاجرت، دست یافتن به فرصت‌های شغلی بهتر در کشورهای مقصد است. افرادی که در کشور خود با بیکاری و دستمزد پایین روبه‌رو هستند، اغلب به کشورهایی پناه می‌برند که بازار کار پویاتر و فرصت‌های شغلی بیشتری دارند. کشورهای توسعه‌یافته با اقتصاد قوی، اغلب مقصد جذابی برای افراد جویای کار محسوب می‌شوند؛ اتفاقی که برای مهاجران افغانستانی در ایران افتاد و آن‌ها — بر خلاف پاکستان که مهاجران افغانستانی را در کمپ‌ها اسکان می‌دهد — توانستند به بازار کار ایران وارد شوند و سهم مهمی از آن را تصاحب کنند. اما چه شد که امروز افکار عمومی مردم ایران، در تقابل با این نیروی کار ارزان و فراوان قرار گرفته است؟

صیقل  
ماهنامه حقوقی اجتماعی  
سال پانزدهم، شهریور ۱۴۰۳  
شماره ۱۶۰

مهاجرت به معنای جابه‌جایی افراد از یک کشور یا منطقه به کشور یا منطقه‌ی دیگر، به منظور اقامت دائم یا موقت است. این پدیده، یکی از مهم‌ترین و تأثیرگذارترین رویدادهای جهانی در طول تاریخ بشر بوده و هم‌چنان نقش مهمی در شکل‌دهی جوامع و اقتصادهای مدرن ایفا می‌کند. درک دلایل و انگیزه‌هایی که افراد را به مهاجرت سوق می‌دهد، اهمیت زیادی در سیاست‌گذاری‌های مهاجرتی، برنامه‌ریزی‌های اجتماعی-اقتصادی و مدیریت تنوع فرهنگی در جوامع مقصد دارد.



شاید بخش مهمی از دلایل ایجاد این تقابل را باید در رفتار متقابل بخشی از حاکمیت با افغانستانی‌ها، به خصوص با دولت جدید طالبان جستجو کرد. عده‌ای معتقداند که این مسئله را باید در کمی بیش‌تر از سه سال اخیر بررسی کرد؛ یعنی از زمانی که افغانستانی‌های شیعه با حمایت جمهوری اسلامی «تشکل نظامی فاطمیون» را تأسیس کردند و این تشکیلات نقش مهمی در جنگ با داعش در سوریه و عراق بازی کرد (هرچند این موضوع در ابتدا، برای جامعه‌ی ایرانی، خیلی حساسیت برانگیز نبود). واکنش اصلی از زمانی آغاز شد که تعدادی از نمایندگان رادیکال وابسته به جبهه‌ی پایداری در مجلس و لیدرهای این‌بخش در مؤسسه‌ی مصاف، از طالبان، با نام «جنبش اصیل منطقه» نام بردند و تلاش زیادی برای تطهیر طالبان به خرج دادند. مسئله به همین جا ختم نشد، انتشار خبر اعطای شناسنامه به مهاجران و اخذ رأی از آن‌ها در انتخابات، به خصوص در انتخابات اخیر مجلس، موج قوی‌تری علیه مهاجران ایجاد کرد.

این‌گونه بود که افکار عمومی ایرانیان با دقت مشغول رصد حضور میلیون‌ها افغانستانی در ایران و عوارض خشونت‌زای آن شد. از طرفی، زمانی که موضوع اعطای شناسنامه به افغانستانی‌ها، از تریبون برخی -از جمله روحانیون- به صدا درآمد، سکوتی مأیوس‌کننده بر نهادهای مربوطه حاکم شد؛ سکوتی که بوی بی‌برنامگی یا انعطاف نسبت به افغانستانی‌ها، از آن استشمام می‌گردید. خبرهایی دائر بر دادن کد یکتا و اعطای تابعیت به افغانستانی‌ها و خانواده‌ی آن‌ها، اعطای تابعیت به کودکان حاصل از ازدواج زنان ایرانی و مردان افغانستانی و تبادل هیأت‌های علمی با طالبان، هجوم افغانستانی‌ها را به ایران بیش‌تر کرد. اخیراً بازگشایی کنسولگری طالبان در مشهد و نشر خبر کتک‌زدن یک زن ایرانی توسط یکی از مهاجران که محکوم و اخراج شد و نیز انتشار اخبار فراوان در شبکه‌های اجتماعی، مبنی بر خشونت مهاجران و ارتکاب اعمال مجرمانه، از سرعت و زورگیری گرفته تا قتل و تجاوز، جو نامطلوبی علیه مهاجران افغانستانی ایجاد کرده که ادامه یافتن آن، نتایج نامطلوب‌تر و خطرناک‌تری به دنبال خواهد داشت؛ عواقبی که می‌تواند مخل امنیت و منافع ملی باشد.

کافی است فضای مجازی را رصد کنید تا موج سنگین حمله به مهاجران اهل کشور افغانستان را مشاهده نمایید. دقت به این مسئله، ما را به نتایج شایان توجهی خواهد رساند. البته واکنش‌های مردم به حضور مهاجران، موضوع جدیدی نیست، اما شدت این تنش، امروز در بالاترین میزان خود قرار دارد. اگر راهتان به فضای سبز یا مکان‌های پرجمعیت خورده‌باشد و نوع واکنش مردم به حضور پررنگ افغانستانی‌ها را دیده‌باشید، مطمئن خواهید شد که موضوع، دیگر نگرانی از

بروز بحرانی قریب‌الوقوع نیست، چرا که اغلب بر این باورند که ما هم‌اینک در عمق این بحران قرار داریم. بدون شک از چالش‌های اساسی و مهم پیش روی دولت پزشکیان، این مسئله است که روزبه‌روز پر رنگ‌تر و نگران‌کننده‌تر می‌شود.

آمارهای رسمی منتشرشده، گواهی می‌دهد که تعداد آوارگان افغانستانی، پس از به‌قدرت رسیدن دوباره‌ی طالبان، به عدد «چهار و نیم میلیون» نفر رسیده است. اما آمار غیررسمی، این عدد را دستکم «شش میلیون» نفر می‌داند. عدد بزرگی که عمیقاً جای نگرانی دارد؛ به خصوص که با نگاه بدبینانه‌ی موجود و با وضعیت اقتصادی شکننده‌ی ایران و مشکلاتی که عموم مردم با آن دست به‌گریبان هستند، می‌تواند تهدیدی بسیار جدی محسوب شود. هرچند از تعداد واقعی مهاجران، آمار دقیقی وجود ندارد و تا امروز تمامی اعداد و ارقام رسمی و غیر رسمی، اختلافات شدید داشته‌اند.

نگرانی اصلی، بی‌تفاوتی و ناکارآمدی متولیان دولتی در ساماندهی حضور مهاجران افغانستانی است، به‌ویژه که کنترلی اصولی بر ورود آن‌ها به کشور وجود ندارد. علاوه بر این، نگرانی‌های مردمی، نگرانی‌های امنیتی، اجتماعی و اقتصادی را هم باید به نگرانی پیشین، افزود. موج افغانستانی‌ستیزی که در فضای مجازی به‌وجود آمده و مجال نفس‌کشیدن پیدا کرده و در حال تقویت شدن است، شدت نگرانی‌ها را بیش‌تر می‌کند. به خصوص که بزه‌کاری‌های پی‌درپی و منتشرشده‌ی مهاجران، بر آتش این تنفرپراکنی شبه‌نژادپرستانه، افزوده است.

بی‌تفاوتی دولتی به معضل مهاجران و نگاه عادی به ساختار بزه‌کارانه‌ی شبه‌مافیایی آن‌ها، بیش از این که برخاسته از «بی‌تفاوتی» باشد، بیش‌تر از منظر نگاهی است که طالبان را «جنبش اصیل منطقه» می‌انگارد و بر پایه‌ی همین اصل، تلاش حداکثری برای حل این معضل را لازم نمی‌داند. با این حال گویا اخیراً نگرانی به لایه‌های بالاتر امنیتی کشور رسیده و بر همین مبنا دستور سامان‌دادن به موضوع مهاجران صادر گردیده، اما برای رسیدن به نتیجه، باید منتظر استقرار دولت جدید و وزرای آن بود -البته، این که چه کسی وزیر خواهد شد نیز مهم است. در دولت سیزدهم سازمان ملی مهاجرت، زیر نظر وزارت کشور به‌منظور سامان‌دهی مهاجران افغانستانی تأسیس شد، اما به نتیجه‌ی مطلوب نرسید. ضمن این که با اجرای قوانین جدید، شبهات بسیاری هم ایجاد شد. از جمله‌ی این شبهات، اخذ یک‌صد میلیون تومان سرمایه‌گذاری برای دریافت اقامت است که فرد مهاجر می‌تواند آن را به صورت اقساطی پرداخت نماید. علاوه بر این، موضوع مهاجران مجرد که بدون خانواده

## صیخ

ماهنامه حقوقی اجتماعی  
سال پانزدهم، شهریور ۱۴۰۳  
شماره ۱۶۰

اگر راهتان به فضای سبز  
یا مکان‌های پرجمعیت  
خورده‌باشد و نوع واکنش  
مردم به حضور پررنگ  
افغانستانی‌ها را دیده‌باشید،  
مطمئن خواهید شد که  
موضوع، دیگر نگرانی از  
بروز بحرانی قریب‌الوقوع  
نیست، چرا که اغلب بر  
این باورند که ما هم‌اینک  
در عمق این بحران قرار  
داریم. بدون شک از  
چالش‌های اساسی و  
مهم پیش روی دولت  
پزشکیان، این مسئله است  
که روزبه‌روز پر رنگ‌تر و  
نگران‌کننده‌تر می‌شود.

هرچه که باشد، فقدان نگاه راهبردی یکپارچه، منفعت‌محور و باثبات در این سیاست‌ها برجسته است.

### اظهاری نظر وزارت امور خارجه بی تأثیر است

در همه‌ی کشورهای دنیا، وزارت امور خارجه نقش اصلی مدیریت مهاجران و پناهندگان را برعهده دارد. اتفاقات اخیر نشان می‌دهد که ظاهراً در ایران، این اختیارات از وزارت امور خارجه گرفته شده و این وزارتخانه به مجری دستورات بدل شده است. به همین دلیل هرگونه اظهار نظر از سوی وزارت امور خارجه در خصوص مهاجران افغانستانی، فاقد تأثیرات مؤثر بر افکار عمومی بوده است. شایعات و ابهام موجود در سطح کشور در موضوع بی‌اختیاری وزارت خارجه، نمی‌تواند نتایج رضایت‌بخشی برای کشور داشته باشد. نهاد دولت در این مقطع حساس، مسئولیت بزرگی برای اقتناع افکار عمومی و اجتناب از جریحه‌دار شدن احساسات مردم نسبت به پدیده‌ی مهاجرت افغانستانی‌ها دارد. دغدغه‌های زیادی که ذهن مردم ایران را متوجه خود ساخته، عبارتند از: چگونگی برخورد با زاد و ولد مهاجران، اقدامات خشونت‌آمیز افغانستانی‌ها، ناامنی‌های روانی، انحصار فرصت‌های شغلی، آمد و شد بدون محدودیت، داشتن حق رأی افغان‌ها در انتخابات ایران (طبق اظهارات برخی مسئولان) و هر آنچه تحریک‌کننده‌ی افکار عمومی است. نظارت و کنترل کامل کلیه‌ی تحرکات افغانستانی‌ها در ایران، مسئولیتی است که غفلت از آن، نتایج زیان‌بار و شوک‌آوری به دنبال خواهد داشت؛ عواقبی که می‌تواند غیر قابل جبران باشد. بر هیچ‌کس پوشیده نیست که مهاجرت پدیده‌ای مهم و اثرگذار است و در طول تاریخ بشر، نقش مهمی در شکل‌دهی جوامع، اقتصادها و فرهنگ‌ها داشته و هم‌چنان به تحول و تکامل جهان ما ادامه می‌دهد. درک عمیق دلایل و انگیزه‌های مهاجرت، گامی حیاتی در مسیر مدیریت مؤثر، انسانی و منصفانه‌ی این پدیده در عصر جهانی‌شدن است. چنین رویکردی، می‌تواند به ما کمک کند تا از فرصت‌ها و مزایای بالقوه‌ی مهاجرت، برای توسعه‌ی پایدار و رفاه جوامع بشری بهره‌مند شویم و در عین حال، چالش‌های آن را به‌شیوه‌ای مسئولانه و همدلانه مدیریت کنیم. برای دستیابی به این هدف، همکاری و هماهنگی میان همه‌ی ذینفعان، از جمله سیاستگذاران، جامعه‌ی مدنی، سازمان‌های بین‌المللی و خود مهاجران، ضروری است. گفتگوی سازنده، تبادل دانش و تجربیات و تلاش مشترک برای یافتن راه‌حل‌های مبتکرانه و انسانی، می‌تواند در ساختن جهانی کمک کند که در آن، مهاجرت، نه به‌عنوان یک تهدید، بلکه به‌عنوان فرصتی برای رشد، توسعه و غنای فرهنگی، درک و مدیریت می‌شود.

صیقل  
ماهنامه حقوقی اجتماعی  
سال پانزدهم، شهریور ۱۴۰۳  
شماره ۱۶۰

مهاجرت کرده‌اند نیز در هاله‌ای از ابهام باقی مانده است. تا امروز، هیچ گزارش یا اخبار رسمی درباره‌ی خروجی اجرای این قانون و میزان موفقیت یا عدم موفقیت آن، منتشر نشده است. علی‌رغم ابهامات موجود درباره‌ی کارایی این طرح، مهاجران بسیاری در نوبت پرداخت و دریافت اقامت باقی مانده‌اند، این افراد باید منتظر آغاز به کار دولت پزشکیان و تصمیم‌های جدید باشند.

### جذابیت ایران برای مهاجران افغانستانی

طبق آمار سازمان بین‌المللی مهاجرت، پس از تسلط دوباره‌ی طالبان، هفتاد درصد از پناهجویان افغانستانی به ایران مهاجرت کرده‌اند. علی‌رغم برخوردهای صورت گرفته و نگاه منفی جامعه‌ی ایران نسبت به مهاجران که در افغانستان هم برجسته است، چه رازی در انتخاب «ایران» نهفته است؟ در پاسخ به این سوال، دلایل زیادی می‌توان ذکر کرد که مهم‌ترین آن‌ها عبارتند از: وجود اماکن مذهبی در ایران، گفتمان فراملی آیت‌الله خمینی، نزدیکی مسافت، شبکه‌های غیررسمی مهاجرتی، مشترکات فرهنگی، اشتغال و کارایی، کارکردهای دو سویه‌ی مهاجرت و غیره.

### اسلام مرز ندارد

سیاست جمهوری اسلامی نسبت به مهاجران افغانستانی، با آغاز مهاجرت گروهی افغانستانی‌ها در پی تهاجم ارتش سرخ روسیه (شوروی سابق) با رویکرد استقبال و خوش‌آمدگویی همراه بود. این تفکر با حمایت رهبر سابق ایران (روح‌الله خمینی) و با ایدئولوژی اسلامی و شعار «اسلام مرز ندارد» پشتیبانی می‌شد. سیاست درهای باز، با پایان جنگ ایران و عراق و هم‌چنین شکست ارتش سرخ از افغانستان، برچیده شد. در آغاز این دوره، علاوه بر بازگرداندن حدود یک و نیم میلیون مهاجر به افغانستان، سیاست‌های محدودکننده و فشارهای دولتی و مردمی بر مهاجران آغاز شد. نکته‌ی قابل توجه این است که حتی در دوره‌ی سیاست‌های فشار حداکثری بر مهاجران، یا دوره‌ی درهای بسته، مهاجرت افغانستانی‌ها به ایران کاملاً قطع نشد؛ به‌ویژه با شروع جنگ‌های داخلی افغانستان که منجر به روی کار آمدن طالبان شد، روند مهاجرت ادامه یافت. بررسی‌ها نشان می‌دهد که فشارها و محدودیت‌های حکومتی یا مردمی بر مهاجرت و تصمیم مهاجرتی افغانستانی‌ها به ایران، تأثیر زیادی نداشته است. این سیاست و اعمال فشارهای حداکثری، تا اوایل دهه‌ی نود خورشیدی ادامه داشت و در دهه‌ی اخیر، بنا به ملاحظاتی — که به‌بخشی از آن‌ها در ابتدای این یادداشت اشاره شد — سیاست سامان‌دهی آغاز گردید و تا امروز ادامه دارد. آغاز و پایان این داستان





عکس از آناهیتا

## حقوق بشر

□ چرا گوشی‌های موبایل در متروها بازرسی می‌شوند؟

### نقض حریم خصوصی، در پوشش حفظ امنیت عمومی



صغری رحیمی  
خبرنگار

خود را به نمایش گذاشته‌اند. طبق این گزارش‌ها، مسافران، هنگام تردد در ایستگاه‌های مترو، با مأمورانی مواجه می‌شوند که بدون رضایت آن‌ها، تلفن همراهشان را با بهانه‌ی تأیید اصالت مالکیت، ضبط و واریسی می‌کنند. مسئولان شرکت متروی تهران مدعی شده‌اند که موضوع کشف تلفن‌های سرقتی است و این بازرسی‌ها ربطی به رجستری گوشی‌های آیفون ۱۴ و ۱۵ ندارد.

طی سال‌های گذشته، جمهوری اسلامی برای استفاده از گوشی‌های نسل جدید آیفون، تصمیماتی اتخاذ و محدودیت‌هایی ایجاد کرد که شهروندان یا شرکت‌های

صیقل  
ماهنامه حقوقی اجتماعی  
سال پانزدهم، شهریور ۱۴۰۳  
شماره ۱۶۰

طبق گزارش‌هایی که طی هفته‌های گذشته در فضای مجازی منتشر شده، مأموران امنیتی، با تعرض به حریم خصوصی مردم در ایستگاه‌های مترو و در ادامه‌ی خشونت علیه زنان در موضوع حجاب اجباری، شکل دیگری از خشونت عریان

واردکننده، نقشی در تعیین آن سیاست‌ها نداشتند. این که مردم به دلیل خرید و استفاده از یک گوشی خاص که در بازار موجود است، مورد پیگرد قرار گیرند، امری کاملاً غیرمنطقی است. به نظر می‌رسد که موضوع ربطی به ریجستری تلفن‌های همراه ندارد و اهداف پنهانی دیگری پشت این طرح وجود دارد که باید مورد بررسی و نقد جدی قرارگیرد.

واقعیت این است که برای مردم مشخص نیست که طرح بازرسی و بررسی گوشی‌های مسافران مترو، برای چه و به چه منظوری اجرا می‌شود؛ آن چه مشخص است، عملکرد پلیس در ایستگاه‌های مترو است. مأموران از مردم می‌خواهند با واردکردن یک کد، در گوشی موبایل، موسوم به «IMEI» (این کد، شماره‌ای ۱۵ رقمی است که به‌عنوان شناسه‌ی هر گوشی محسوب می‌شود و یکی از مناسب‌ترین ابزارها جهت دستیابی به اطلاعات و ردیابی گوشی موبایل محسوب می‌شود) مالکیت تلفن همراه خود را به مأموران اثبات نمایند. با آغاز طرح ریجستری تلفن‌های همراه، سامانه‌ی سراسری ثبت گوشی‌های همراه، با نام اختصاری «همتا» نیز راه‌اندازی شد. این سامانه، امکاناتی فراهم می‌کند که با واردکردن شناسه‌ی هر موبایل، مشخص شود که آن گوشی توسط چه شخصی فعال شده است. براساس قوانین ایران همه‌ی گوشی‌های تلفن همراه، بلافاصله بعد از خرید، باید در سامانه‌ی همتا، ثبت شوند. جعل شناسه‌ی گوشی غیرقانونی است و برای آن مجازات تعیین شده است. یکی از مزایای ریجستری گوشی‌ها با شناسه‌ی خاص، برای فرد، این است که در مواقع ضروری، سرقتی بودن یا نبودن آن مشخص می‌شود.

به نظر می‌رسد که پلیس، در اجرای این طرح، به جای حمایت از حقوق و حریم شخصی شهروندان، بر نظارت و کنترل گسترده‌ی آن‌ها تمرکز کرده است. این نگرانی زمانی بیش‌تر می‌شود که پلیس با نگرش اتهام‌آمیز، حریم خصوصی شهروندان را نقض و اقدام به تفتیش وسایل شخصی آنان می‌کند. این در حالی است که مطابق اصل ۲۵ قانون اساسی: «بازرسی و... استراق سمع و هرگونه تجسس ممنوع است، مگر به حکم قانون». در اصل ۳۷ نیز به صراحت آمده است: «اصل، برائت است و هیچ‌کس از نظر قانون مجرم شناخته نمی‌شود، مگر این که جرم او در دادگاه صالح ثابت گردد». علاوه بر این، قانون کیفری ایران نیز تأکید دارد که تفتیش اموال و اجناس مردم بدون این که اتهامی متوجه آن‌ها باشد، نوعی تعرض به حقوق ملت به‌شمار می‌رود و از دیدگاه قانون اساسی جمهوری اسلامی ممنوع است، پلیس در صورتی مجاز به تفتیش و

بازرسی شهروندان است که جرم مشهودی رخ داده یا حکم قضایی برای این کار صادر شده باشد. با این حال، در عمل، این اصول قانونی نادیده گرفته می‌شوند و پلیس با اعمال قدرت فراقانونی، حقوق و آزادی‌های اساسی شهروندان را نقض و تحدید می‌کند.

عدم توجه به قوانین، در نظام‌های توتالیتر و حاکمیت‌های مطلقه، امری غیرعادی محسوب نمی‌شود، معمولاً در باور چنین حکمرانانی، آن‌جا که بحث «حقوق ملت» مطرح است، عمل نکردن و بی‌توجهی نسبت به آن، جزو «حقوق حاکمیتی» محسوب می‌شود. امکانات فراوانی که تلفن‌های همراه در ایجاد ارتباط نسبتاً امن برای کاربران، به‌ویژه منتقدان و مخالفان، ایجاد می‌کند، برای این رژیم‌ها، از دو جهت حائز اهمیت است: از یک طرف، تلفن‌های همراه و امکانات فضای مجازی، این امکان را ایجاد می‌کند که مخالفان بتوانند هم‌دیگر را پیدا کنند، بر روی مواضع مشترک توافق نمایند و نهایتاً برای انجام کنش‌های عملی هماهنگ شوند، از این جهت تهدیدی بالقوه محسوب می‌شود، چرا که می‌تواند پایه‌های قدرت را سست کند. از طرف دیگر همین ابزار می‌تواند به حفظ قدرت و سرکوب مخالفان کمک کند، دولت‌ها با نظارت بر تماس‌ها، پیام‌ها، سرچ‌های اینترنتی و بررسی فعالیت‌های آن‌ها در فضای مجازی می‌توانند مخالفان را ردیابی، کنترل و حتی دستگیر کنند. به این شکل مخالفان را پیشگیرانه هدف قرار می‌دهند و با ایجاد فضای ترس، تبعیت آن‌ها را حفظ می‌کنند و یا با دسترسی به تولید محتوای آن‌ها در فضای مجازی و گفتگوهای خصوصی، مستندات لازم جهت تشکیل پرونده‌ی قضایی و محکومیت آن‌ها در دادگاه را فراهم می‌آورند.

فناوری پیشرفته، این دولت‌ها را قادر می‌سازد با نصب نرم‌افزارهای جاسوسی، هک کردن دستگاه‌ها و جمع‌آوری انبوه داده‌ها، بدون رضایت یا اطلاع افراد، فعالیت‌های آنان را رصد و کنترل کنند. موضوع حائز اهمیت این است که در چنین سیستم‌هایی، مرز بین اجرای قانون و سرکوب سیاسی مبهم است. پلیس به جای حمایت از شهروندان، به‌عنوان مجری اراده‌ی رژیم عمل می‌کند و از اطلاعات جمع‌آوری شده از تلفن‌های همراه، برای سرکوب مخالفان، استفاده می‌نماید. چارچوب‌های قانونی در این کشورها معمولاً به دولت اختیارات گسترده و کنترل نشده‌ای برای انجام چنین نظارتی، تحت پوشش امنیت ملی یا نظم عمومی، ارائه می‌دهد که شهروندان را در برابر نظارت‌های تهاجمی حکومت، بی‌دفاع می‌کند. ناگفته نماند که نظارت و کنترل تلفن‌های همراه شهروندان، در نظام‌های مدرن نیز انجام می‌شود، در این نظام‌ها، نظارت و کنترل تلفن‌های همراه توسط پلیس و مقامات دولتی، فراگیر و سیستماتیک

## صیقل

ماهنامه حقوقی اجتماعی  
سال پانزدهم، شهریور ۱۴۰۳  
شماره ۱۶۰



و با اهدافی متفاوت اجرا می‌گردد.

حال که پلیس، هدف خود از اجرای این طرح را، کشف گوشی‌های سرقتی اعلام می‌کند، روال قانونی و منطقی این است که برای دستگیری سارقان تلفن‌های همراه، از روش‌های قانونی و تخصصی استفاده نماید، بدین‌گونه که با اجرای طرح‌های نظارتی و پیشگیرانه و نیز نصب دوربین‌های هوشمند در سیستم حمل و نقل، سارقان را شناسایی و عوامل خطرآفرین را مدیریت نماید. این‌که پلیس به‌بانه‌ی مبارزه با سرقت، حریم خصوصی مردم را نقض کند و بازرسی‌های غیرقانونی انجام دهد، امری غیرقانونی و غیراخلاقی است. آیا منطقی است که در شهری که سرقت‌های بسیاری از منازل رخ می‌دهد، پلیس به‌تمام شهروندان به‌عنوان مظنون نگاه کند و خانه‌های همه را تفتیش کند؟ پاسخ روشن است.

به‌نظر می‌رسد، سپردن نقش‌هایی مانند برخورد با حجاب اجباری یا تفتیش و تفحص سلیقه‌ای به پلیس، نوعی نقش نظارتی سرکوب‌گرانه‌ی حکومتی است که با خواست و اراده‌ی جناح‌های خاصی صورت می‌گیرد. در قوانین موجود در خصوص وظایف نیروی انتظامی، هدف تشکیل این‌نهاد، استقرار نظم و آسایش عمومی و فردی مردم ایران درنظر گرفته‌شده و هیچ اشاره‌ای به رفتار سلیقه‌ای فردی یا جناحی

در قانون نیروی انتظامی نشده‌است. پلیس ایران، زیر نظر قوه‌ی مجریه تشکیل شده و موظف به رعایت قوانین است. متأسفانه در سال‌های اخیر، پلیس درگیر اجرای طرح‌هایی شده که بیش از آن‌که به امنیت عمومی مرتبط باشند، اهداف سیاسی و ایدئولوژیک را دنبال می‌کنند. جالب این‌جاست که برای توجیه رفتارهای غیرقانونی، رسیدگی به این موضوع را خواست بخشی از جامعه عنوان می‌کنند تا از پاسخگویی در برابر افکار عمومی شانه خالی کنند. این مسئله، نشان‌دهنده‌ی این است که این طرح‌ها، نه تنها از حمایت گسترده‌ای برخوردار نیستند، بلکه به‌عنوان ابزار سرکوب موقت و تحت فشارهای سیاسی خاص به‌کار می‌روند. مسلم است که پلیس نمی‌تواند به‌عنوان بازوی اجرایی جناح‌های خاص، در دل مردم رعب و وحشت ایجاد کند و زمینه‌های نوعی از کنترل و نظارت اجتماعی توهمی را در جامعه گسترش دهد تا به شهروندان القا نماید که در کنترل و نظارت پلیس هستند. همان‌طور که پیش‌تر در طرح موسوم به عفاف و حجاب، با نشان دادن فیلم‌های دوربین‌های هوشمند، قصد داشتند این حس را در مردم ایجاد کنند که مرکز پلیس، به‌اطلاعات شخصی افراد دسترسی دارد و می‌تواند با شناسایی فرد از روی چهره، او را دستگیر و مورد پیگرد قانونی قرار دهد.

### صیحه

ماهنامه حقوقی اجتماعی  
سال پانزدهم، شهریور ۱۴۰۳  
شماره ۱۶۰



عکس از ایران اکونومیست



## حقوق بشر

□ عملکرد تشکل‌های صنفی فرهنگیان بعد از انقلاب

### آیا تغییر دولت‌ها، تغییری در عملکرد نهادهای صنفی معلمان ایجاد کرده؟

صنفی برآمدند، تا جایی که تعداد نهادهای صنفی معلمان به چهل و یک تشکل رسید.

طبق اصل بیست و ششم قانون اساسی جمهوری اسلامی: «احزاب، جمعیت‌ها، انجمن‌های سیاسی و صنفی و انجمن‌های اسلامی یا اقلیت‌های دینی شناخته‌شده، آزادند، مشروط به این‌که اصول استقلال، آزادی، وحدت ملی، موازین اسلامی و اساس جمهوری اسلامی را نقض نکنند. هیچ‌کس را نمی‌توان از شرکت در آنها منع کرد یا به شرکت در یکی از آنها مجبور ساخت». بر همین اساس تشکل‌های مذکور، بعد از اخذ مجوز تأسیس از وزارت کشور، مجمع عمومی برگزار کردند و هیأت مدیره‌های منتخب، پروانه‌ی فعالیت دریافت نمودند. پس از پایان



رضا دهلوی  
فعال صنفی معلمان

صلح

ماهنامه حقوقی اجتماعی  
سال پانزدهم، شهریور ۱۴۰۳  
شماره ۱۶۰

تشکل‌های صنفی معلمان ایران، بعد از انقلاب، از اواخر دهه‌ی هفتاد اعلام موجودیت کردند. پنج تشکل مستقل و غیردولتی با نام «کانون صنفی معلمان» در پنج استان، به‌عنوان پیشگامان پیگیری حقوق معلمان و دانش‌آموزان پا به عرصه‌ی مطالبه‌گری صنفی نهادند. از ابتدای دهه‌ی هشتاد، تعداد بیشتری از معلمان درصدد راه‌اندازی تشکل‌های



دوره‌ی قانونی هیأت‌مدیره‌های کانون‌ها و انجمن‌های صنفی، درخواست این‌تشکل‌ها برای برگزاری مجمع عمومی و انتخاب هیأت‌مدیره‌های جدید، به وزارت کشور (ماده‌ی ۱۰ احزاب) تقدیم شد. وزارت کشور، به برخی از آن‌ها اجازه‌ی برگزاری نداد و آن‌هایی هم که مجوز برگزاری داشتند، انتخاباتشان مورد تأیید نماینده‌ی دولت قرار نگرفت. این اتفاق بین سال‌های ۱۳۸۱ تا ۱۳۸۴ رخ داد.

به این ترتیب، همه‌ی تشکل‌ها از دید حاکمیت، غیرقانونی تلقی شدند و زمینه‌های برخورد‌های قهری با آنان فراهم گردید. لازم به ذکر است که مجوز هیچ‌کدام از این تشکل‌ها باطل نشده بود. روند ابطال مجوز یک حزب یا یک نهاد صنفی، طبق قوانین موجود، بایست از اخطار شفاهی، اخطار کتبی و در نهایت طبق رای دادگاه انجام پذیرد، این تشریفات برای این نهادها انجام نشد، اما تشکیلات امنیتی در اقدامی غیرقانونی، فعالیت آن‌ها را غیرموجه و غیرقانونی اعلام کرد. این‌گونه بود که اولین برخورد‌های شدید، در سال ۱۳۸۳ اتفاق افتاد. در این سال برخی از اعضای کانون صنفی معلمان تهران، بازداشت و برای آن‌ها پرونده‌های امنیتی تشکیل شد. مشابه این اتفاق در انجمن صنفی کردستان/سقز نیز رخ داد. با تشکیل دولت محمود احمدی‌نژاد، برخورد‌های امنیتی با معلمان بالا گرفت تا جایی که در اوایل سال ۱۳۸۶ در یک‌روز ۳۹ نفر از معلمان همدان بازداشت شدند. در شهرهای دیگر هم، این برخوردها اتفاق افتاد، یزد، گیلان، کرمانشاه، تبریز، اصفهان، مشهد و غیره.

### چرا دولت‌ها از تشکل‌های صنفی گریزانند؟

سوال این‌جاست که چرا این برخوردها اتفاق افتاد و اصلاً چرا دولت‌ها اصل صریح قانون اساسی (اصل ۲۶) را نادیده گرفتند. مگر غیر از این است که نهادهای صنفی، تجسم واقعی رفتار جمعی و یکی از ارکان جامعه‌ی مردم سالار است؟ این سوال پاسخ روشنی دارد: این تصمیم در اتاق‌های فکر نهادهای امنیتی و طبق توصیه‌ی آن‌ها اتخاذ شده بود؛ طبق تشخیص آن‌ها، کانون‌های صنفی باید برچیده می‌شدند. تشکل‌های مستقلی که نهادهای امنیتی نمی‌توانستند به آن‌ها نفوذ کنند و یا خط مشی حرکت آن‌ها را ترسیم نمایند، باعث رعب و وحشت آن‌ها شده بود. در حکومت‌های دیکتاتوری یک‌اصل نانوشته - اما بسیار مشخص - وجود دارد: «اگر یک نفر، مخالف حاکمیت بود، مهم نیست، اما اگر آن‌ها دو نفر شدند، باید زیر نظر گرفته شوند، وقتی سه نفر شدند، باید آن جمع را منحل کرد». واقعیت این بود که این تشکل‌ها بر اساس احساس نیاز طبقه‌ی روشنفکر معلمان و در قالب‌های اجتماعی و فرهنگی و بدون وابستگی به حاکمیت شکل گرفته بود. احساس خطر برای حاکمیت از آن‌جا جدی شد که به این درک رسید که معلمان، در اقصا نقاط کشور پراکنده‌اند. حتی در دورافتاده‌ترین مناطق مرزی نیز، دستکم یک معلم وجود

دارد. اگر این تعداد معلم و با این پراکندگی جغرافیایی متشکل شوند، بدون شک، پایه‌های نظام دیکتاتوری متزلزل می‌شود.

### خواسته‌های تشکل‌های صنفی معلمان چه بود؟

با مرور بیانیه‌های تشکل‌های صنفی مشخص می‌شود که خواسته‌های آن‌ها در سه‌بخش قابل تقسیم‌بندی است

### الف) اصل آموزش

- مخالفت با کالایی‌شدن آموزش؛
- حذف خصوصی‌سازی؛
- تخصیص بودجه‌ی درخور و مناسب؛
- در اولویت قراردادن آموزش برای رشد فرهنگ اجتماعی؛
- ایمن‌سازی فضاهای آموزشی؛
- حذف مدارس کپری و کانکسی؛
- برقراری عدالت آموزشی و حذف تبعیض جنسی و جنسیتی و برچیده‌شدن نگاه مردسالارانه از آموزش؛
- حذف نگاه ایدئولوژیکی در تدوین کتاب‌های درسی؛
- حذف مافیای هزاردست کنکور؛
- رفع معضل کمیود معلم؛
- توجه به آموزش مدرن؛ و غیره.

### ب) دانش‌آموزان

- اجرای اصل سی‌ام قانون اساسی و برقراری آموزش رایگان، برابر و عادلانه برای تمامی دانش‌آموزان ایران؛
- حذف سهمیه‌ی کنکور و رفع تبعیض در ورود به دانشگاه؛
- بازگردان نزدیک به یک‌میلیون دانش‌آموز بازمانده از تحصیل به مدرسه؛
- برچیدن مدارس خاص؛
- بالا بردن کیفیت آموزشی؛
- توجه به نیازهای نسل جوان؛ و غیره.

### ج) معلمان

- پرداخت دستمزد متناسب با نرخ تورم برای شاغلان و بازنشستگان؛
- اجرای اصل هم‌سان‌سازی برای بازنشستگان، تخصیص بیمه‌ی کارآمد برای بازنشستگان و شاغلان؛
- اجرای اصل ۲۶ قانون اساسی در خصوص آزادی فعالیت انجمن‌های صنفی، اجرای

صیغ

ماهنامه حقوقی اجتماعی  
سال پانزدهم، شهریور ۱۴۰۳  
شماره ۱۶۰

اصل ۲۷ قانون اساسی درخصوص برگزاری

تجمعات اعتراضی؛

- تبدیل وضعیت نیروهای آزاد و جلوگیری از

استثمار آنها توسط مؤسسان مدارس غیردولتی؛

- تبدیل وضعیت کارنامه‌سبزه‌ها؛ و

- آزادی معلمان زندانی که برای تحقق

این خواسته‌ها به ناحق زندانی شده‌اند.

کردند و بنگاه بانگ و رنگ صداوسیما، زمینه‌چینی‌های لازم را انجام داد. در سال ۱۴۰۱ تشکیل‌های صنفی فرهنگیان، طبق سنت هرساله، به مناسبت روز معلم، اعلام تجمع نمودند. اما آن سال با سال‌های پیش، تفاوت داشت. شورای هماهنگی تشکیل‌های صنفی فرهنگیان ایران (نهاد صنفی متشکل از کانون‌ها و انجمن‌های صنفی فرهنگیان) روز ۱۱ اردیبهشت، مصادف با یکم می (روز جهانی کارگر) را برای تجمع اعلام نمود. نهادهای امنیتی این مسئله را برنتافتند، چرا که این اتفاق می‌توانست زمینه‌های پیوند معلمان و کارگران را فراهم آورد. بر همین اساس بازوهای قهریه‌ی رژیم، از چندطرف به معلمان معترض هجوم آوردند. از یک طرف عمال سرکوب در حراست‌ها و هیأت‌های تخلفات اداری، معلمان معترض را به انفصال، تبعید و اخراج محکوم نمودند، به گونه‌ای که در اکثر استان‌ها (به ویژه استان‌های کردستان و گیلان) تعداد زیادی از معلمان انفصال گرفتند، تبعید شدند و یا با وجود سوابق بالای بیست سال اخراج گردیدند، از طرف دیگر قوه‌ی قضاییه، به صورت همزمان، برای معلمان معترض پرونده‌ی امنیتی گشود، آن‌ها را به دادگاه کشید و برخی از آن‌ها را زندانی نمود.

صالح  
ماهنامه حقوقی اجتماعی  
سال پانزدهم، شهریور ۱۴۰۳  
شماره ۱۶۰

خط قرمز حاکمیت تمامیت‌خواه، پیوستن «خرده جنبش‌ها» است. اگر معلمان، کارگران، پرستاران، رانندگان، دستفروشان و سایر طبقات فرودست با هم پیوند بخورند، قدرتی فراتر از قدرت دیکتاتور ایجاد خواهد شد، قدرتی که نه تنها به حقوق خود دست پیدا می‌کند، بلکه این توانایی را دارد که با جمع کردن تمامی فرودستان زیر یک چتر، حقوق تمامی مردم ایران را استیفا نماید.

بر همین اساس، نهادهای امنیتی دست به ترفندی قدیمی و نخ‌نما زدند و شروع به سناریوسازی کردند؛ همان کاری که در دهه‌ی هفتاد بعد از قتل‌های زنجیره‌ای در برنامه‌ی تلویزیونی «هویت» انجام داده‌ب‌ودند. سناریوسازی‌های امنیتی آغاز شد. ابتدا در اواخر سال ۱۴۰۰ توسط صداوسیما مرکز قزوین و در وهله‌ی بعد، در اواخر اردیبهشت ۱۴۰۱ در صداوسیما ملی (بخوانید حاکمیتی)؛ با این تصور که می‌توانند با دروغ‌پردازی‌های رسانه‌ای ذهنیت عموم مردم ایران را برای برخورد با معلمان همراه نمایند. این بار، از فرصتی که پیش آمد (به‌زعم خودشان) بهترین استفاده را بردند. دو معلم و عضو سندیکای کارگری فرانسه — با نام «سیسیل کوهلر» و «ژاک پاریس» که برای گذراندن تعطیلات و به‌صورت قانونی و با ویزای توریستی به ایران آمده‌بودند — را متهم به دیدار با جمعی از معلمان و کارگران کردند و همین را دستاویزی قرار دادند تا در یک برنامه‌ی تلویزیونی بسیار ناشیانه، به‌دروغ، دو معلم فرانسوی را جاسوس معرفی کنند. هم‌چنین، معلمان و کارگران را به همکاری با آنان متهم و همگی را بازداشت نمودند. متأسفانه دوم معلم فرانسوی، تا زمان نگارش این متن در زندان اوین هستند. نکته‌ی قابل توجه این است که در هیچ‌کدام از احکام قضایی صادره برای معلمان و کارگران، این دیدار، مصداق جرم

تقریباً به هیچ‌کدام از خواسته‌های منطقی فوق، از طرف حاکمیت پاسخ مثبت داده نشد. بررسی‌ها نشان می‌دهد که از ابتدای انقلاب تا امروز، وضعیت آموزش کشور هرساله با افت شدید روبه‌رو بوده است. بی‌توجهی حاکمیت نسبت به اعتراضات و انتقادهای نهادهای صنفی قابل درک نیست، گویی این تصور را دارند که توجه به خواسته‌ها و رفع کمبودها، باعث از دست رفتن اقتدار حاکمیت می‌شود. بر همین اساس طی سال‌های گذشته، منتقدان را با چوب اتهامات امنیتی نواخته‌اند تا صدای معترضان را خاموش کنند.

#### شیوه‌ی برخورد دولت‌ها با خواسته‌های صنفی

برخورد با معلمان عدالت‌خواهی که خواسته‌های آن‌ها حول محور «معلم-دانش‌آموز-مدرسه» و در چهارچوب قانون اساسی می‌گشت، در سال ۱۳۸۳ و دوره‌ی ریاست جمهوری محمد خاتمی شروع شد. در دوران حاکمیت دولت محمود احمدی‌نژاد، برخوردها سیستماتیک‌تر و با قدرت بیشتر ادامه یافت و ده‌ها معلم بازداشت یا تبعید شدند. در همین دوران بود که رسول بدایق زندانی شد، فرزند کمانگر اعدام و عبدالرضا قنبری نیز به‌اعدام محکوم شد (که خوشبختانه این حکم برای قنبری اجرا نشد و این معلم بعد از هشت سال آزاد گردید). با آمدن حسن روحانی، علی‌رغم وعده‌هایی که کتابچه‌ی دولت تدبیر و امید، برای آزادی فعالیت نهادهای صنفی و مدنی داده بود، برخورد با معلمان با شدت و حدت بیش‌تر ادامه یافت، تا جایی که بیش از ۱۰۰ سال زندان برای معلمان معترض صادر شد. با این حال تشکیل‌های صنفی عقب نشستند، در سال ۱۴۰۰ نزدیک به ۱۲ تجمع صنفی در بیش از ۲۰۰ شهر برگزار گردید.

سال ۱۴۰۰ به نقطه‌ی عطفی در فعالیت صنفی معلمان و زنگ خطر عظیمی برای نهادهای امنیتی تبدیل شد. حال حاکمیت درصدد یک‌دست کردن نظام برآمده و شخصی را که در قتل‌های دهه‌ی شصت، جزو کمیته‌ی مرگ بود، به صندلی ریاست جمهوری نشانده بود. نهادهای امنیتی که متوجه جایگاه اجتماعی نهادهای صنفی معلمان شده بودند، اکنون می‌بایست زمینه‌های برخورد با آن‌ها را در اذهان عمومی آماده می‌کردند. دست‌اندرکاران سپاه، در بولتن‌های داخلی این کار را آغاز



تلقی نشده و همین موضوع برانت این دو شهروند فرانسوی را نیز اثبات می‌نماید.

اکنون نوبت به ابراهیم رئیسی رسیده بود تا برخورد با کنشگران صنفی را به حداعلامی خود برساند. در اردیبهشت ۱۴۰۱ بیش از ۲۵۰ معلم در سراسر کشور بازداشت شدند و برای آن‌ها پرونده‌های امنیتی تشکیل شد. حال، اعتراضات مردم ایران از شهریور ۱۴۰۱ بعد از کشته‌شدن «مهسا امینی» آغاز شده و اعتراضات مردمی به شدیدترین و وحشیانه‌ترین شکل درحال سرکوب بود، تعداد بسیار از فرزندان ایران کشته، زخمی، بازداشت و زندانی شدند. تعدادی نیز با اتهامات واهی به «دار» بی‌تدبیری رژیم آویخته شدند.

شورای هماهنگی تشکلهای صنفی فرهنگیان ایران، همراه با ۱۹ تشکل صنفی و مدنی در بیانیه‌ای با عنوان «منشور مطالبات حداقلی» از ابتدای خیزش مهسا، حمایت خود را از این اعتراضات اعلام نمود، تعداد بسیاری از معلمان بازداشت و تعداد زیادی اخراج شدند. واقعیت این است که ماشین سرکوب، از ابتدای تشکیل نهادهای صنفی و مدنی، برخورد قهری را سرلوحه‌ی کار خود قرار داده بود. تصمیم‌گیری‌ها برای چگونگی برخورد، نه در دولت که در بخشی فراتر از دولت انجام می‌شد. این، حاکمیت دیکتاتور بود که هرگونه تشکل‌گرایی و تشکل‌سازی را بزرگ‌ترین دشمن خود قلمداد می‌کرد.

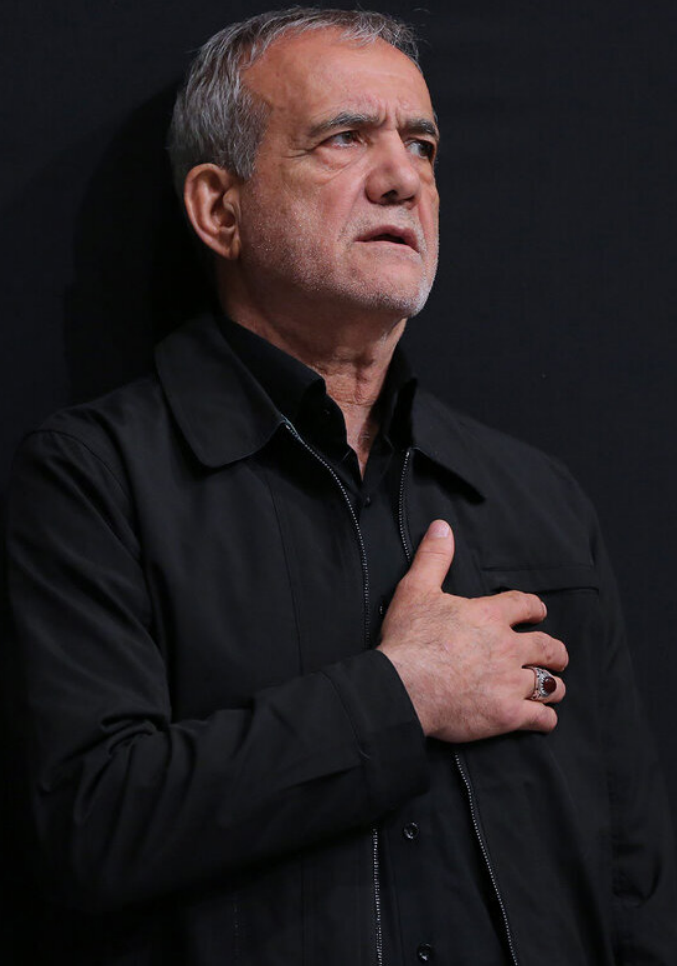
مرگ ناگهانی ابراهیم رئیسی، منجر به برگزاری انتخابات زودهنگام گردید. جمهوری اسلامی، بار دیگر برای حفظ بقا و کسب وجهه بین‌المللی، با توسل به دوقطبی‌سازی مضحک اصلاح‌طلب-اصول‌گرا، دست التماس به سوی مردم دراز کرد. اما علی‌رغم شوی تلویزیونی مناظرات، این شعبده‌بازی نتوانست کارکرد پیشین را به اربابان قدرت تقدیم نماید. مردم ایران نتوانستند روی خون جوانان پا گذاشته و «پای‌مردی دیو» را انتخاب نمایند. مردم «بیدار» به‌صندوق انتخابات «نه» گفتند و به‌صاحبان زور و زر فهماندند که دیگر فریب نمی‌خورند. شورای هماهنگی، همراه با مردم، در اعلام موضعی صریح، بیان کرد: «برخورد قهری با اعتراضات مسالمت‌آمیز مردم ایران در خیزش‌های اخیر، عدم ارائه‌ی برنامه‌ی کارآمد از سوی نامزدهای انتخابات و غیره باعث شده که مردم ایران رغبتی به‌حضور در انتخابات نمایشی نداشته باشند. مطالبات واقعی مردم و معلمان که طی سال‌های گذشته در کف خیابان طنین‌انداز شده از زبان هیچ‌کدام از نامزدها مطرح نشد... با این تفاسیر و در این ساختار، [شرکت در] انتخابات برای شورای هماهنگی موضوعیتی ندارد و ما مطالبات جامعه‌ی آموزشی کشور را از طریق تشکل‌یابی مستقل و تقویت نهادهای مردمی، دنبال خواهیم کرد...» این‌شورا در تصمیمی هوشمندانه، رسماً اعلام نمود که نه از انتخابات حمایت خواهد کرد و نه از هیچ‌کدام از نامزدهای ریاست جمهوری انتظار بهبود وضعیت آموزش کشور را خواهد داشت.

بر هیچ‌کس پوشیده نیست که ایجاد تغییر و اصلاح در یک «ساختار معیوب» امری محال است. این تغییر زمانی به‌طور قطع محال خواهد بود که مدیران نالایق، عموماً دروغگو، با نگاهی غیر علمی و با توسل به «دعا نویسان» دولتی، دست‌اندرکار رتق و فتق امور باشند، عملکرد جمهوری اسلامی نشان‌دهنده که مدیریت‌های اجرایی از طریق «روابط» سیاسی و عشیره‌ای که مخرب پایه‌های اجتماعی است، تقسیم و توزیع می‌شوند، نه بر اساس ضوابط علمی و تخصصی. شکی نیست که ایجاد تغییر بنیادی تنها به‌دست مدیران سخت‌کوش، دلسوز، کاردان و در یک کلام «مدیران حداکثری» که منافع جمعی را به‌منافع شخصی و قبیله‌ای ترجیح می‌دهند، ممکن خواهد بود. در جمهوری اسلامی از ابتدای استقرار تا امروز «مدیریت عشیره‌ای» سرلوحه‌ی کار تصمیم‌گیران بوده است. در سیستم اداری جمهوری اسلامی، سخت‌کوشی، تخصص، کاردانی و درایت، ملاک قابل قبولی برای انتخاب شدن نیست، در این ساختار، شخص منتخب باید ضمن سرسپردگی ایدئولوژیکی، وفاداری خود را به پیشوا ابراز نماید.

نگاهی اجمالی به‌وعده‌های انتخاباتی از ابتدای انقلاب تا امروز، این واقعیت تلخ را روشن می‌کند که وعده‌های نامزدهای ریاست جمهوری در هیچ دوره‌ای فراتر از رفع «نیازهای اولیه» از قبیل تأمین مسکن، ایجاد شغل، بهبود معیشت و مسائلی ازین دست، که خود باعث آن بودند، فراتر نرفته و نکته‌ی غم‌انگیز این‌که این‌وعده‌های حداقلی هم، هیچ‌گاه عملی نشده است. مردم ایران (به‌استثنای حلقه‌ی کم‌تعداد وابسته به حاکمیت) هر روز فقیرتر، سفره‌ها هر سال کوچک‌تر، وضعیت آموزش، بهداشت، تولید و غیره همه‌ساله نابودتر شده است. رشد سرسام‌آور نرخ تورم، کمبود آب، برق، حامل‌های انرژی، نابسامانی محیط زیست، ناامنی جاده‌ها و غیره همگی حکایت از آن دارد که نه قدرت و نه اراده‌ای برای تغییر در نظام تمامیت‌خواه موجود باقی مانده است. حاکمیت به این‌نتیجه رسیده که با سیاست «النصر بالرعب» و حفظ وضعیت موجود، می‌تواند کشور را اداره کند. درمقابل، مردم ایران به این «آگاهی» رسیده‌اند که از قوانین موجود و مجریان آن، توقع اجرا و رعایت حقوق اجتماعی، سیاسی و اقتصادی داشتن، امری محال و ناممکن است. این‌بار، مبارزات مردم ایران برای کسب حقوق خود، با تمامی مبارزات پیشین یک تفاوت عمده دارد: این مردم می‌کوشند تا استبداد را از نفس بیاندازند، درعین حال مراقبتند تا یک استبداد تازه‌نفس‌تر، جایگزین استبداد پیر، نشود.

عملکرد معلمان، در انجمن‌ها و کانون‌های صنفی، طی سالیان گذشته، نشان‌دهنده که تغییر دولت‌ها، تأثیری در عملکرد آن‌ها نداشته است. این‌تشکل‌ها، بدون توجه به جایگاه حزبی یا ایدئولوژیکی دولت‌ها، با حفظ اصالت صنفی و بدون وابستگی به جناح‌های قدرت، خواسته‌های معلمان و دانش‌آموزان را پیگیری کرده و در این‌راه هزینه‌های زیادی متقبل شده‌اند.

صیقل  
ماهنامه حقوقی اجتماعی  
سال پانزدهم، شهریور ۱۴۰۳  
شماره ۱۶۰



## حقوق بشر

□ نگاهی به وعده‌های انتخاباتی پزشکیان درباره‌ی «فیلترینگ» و «گشت ارشاد»

### وفانکردن به عهد، بی‌اعتباری می‌آورد



هرمز شریفیان  
روزنامه‌نگار

عمل نکنند حاصلی جز «بی‌اعتباری» و از دست دادن «پایگاه رأی» برایشان نخواهد داشت. آن‌جاست که دیگر سرمایه‌ای ندارند و این به از بین رفتن پشتوانه‌ی مردمی آن‌ها منجر می‌شود و اگر حاکم یا حکومتی این سرمایه و پشتوانه را نداشته باشد، بی‌تردید محکوم به فنا است.

«مسعود پزشکیان» رئیس‌جمهور تازه به مسند نشسته‌ی جمهوری اسلامی، با حمایت تمام‌قد «جریان اصلاحات» و پرچم‌دار آن یعنی «سیدمحمد خاتمی»، وارد کارزار انتخابات شد. پزشکیان که در دولت دوم اصلاحات وزیر بهداشت بود، از اعتباری نسبی در میان اصلاح‌طلبان و حتی برخی از اصول‌گرایان برخوردار است. در واقع تنها حمایت اصلاح‌طلبان نبود که پزشکیان را «مستأجر پاستور» کرد، بلکه بخش تقریباً بزرگی از اصول‌گرایان میانه‌رو نیز از او حمایت کردند؛ جریانی که طی سال‌های اخیر نزدیکی مشهودی با طیف میانه‌روی اصلاح‌طلبان پیدا کرده است. از طرفی بخش بزرگی از ملت معترض ایران برای به قدرت نرسیدن «جلیلیست‌ها» و جناح تندروی «پایداری» از پزشکیان حمایت کردند، درحالی‌که هیچ دل‌خوشی از اصلاح‌طلبان نداشته و ندارند و شعار اولشان هم‌چنان: «اصلاح‌طلب، اصول‌گرا دیگه تمومه ماجرا» است. در واقع

صیقل  
ماهنامه حقوقی اجتماعی  
سال پانزدهم، شهریور ۱۴۰۳  
شماره ۱۶۰

سیاست دنیاهای متفاوتی دارد، یکی از آن‌ها دنیای «وعده‌ها» است. امروزه سیاست‌مداران در تمام اشکال حکومت‌ها -از دمکراتیک گرفته تا نیمه‌دمکراتیک و حتی استبدادی- ناچارند به مردم وعده بدهند و مردم نیز معمولاً چاره‌ای جز این ندارند که بر اساس وعده‌هایی که از نامزدها می‌شنوند، «انتخاب» کنند. پس از انتخاب اگر به وعده‌های خود عمل کنند دارای «اعتبار» می‌شوند که این خود، «سرمایه‌ای اجتماعی» برای آینده و جریان یا حزب برآمده از آن‌ها می‌شود. اما اگر به وعده‌های خود



بخشی از این معترضان از بزرگ‌ترین بخش جامعه‌ی ایران یعنی «تحریم‌کنندگان انتخابات» جدا شدند و بر اساس همان الگوی نخ‌نمای «انتخاب بین بد و بدتر» از ترس انتخاب «سعید جلیلی» و هواداران افراطی او، برخلاف میل باطنی‌شان پای صندوق‌ها رفتند و به پزشک‌های رأی دادند. با وجود تمام اصرارهایی که پزشک‌ها بر «وعده ندادن» به هوادارانش داشت اما، باز دو بازوی انتخاباتی او — یعنی «محمدجوادها: ظریف و آذری جهرمی» — وعده‌هایی به مردم دادند که بسیاری بر اساس این وعده‌ها، مجاب به شرکت در انتخابات و برگزیدن پزشک‌ها شدند.

با تمام این اوصاف، شمار واجدان شرایط رأی‌دادن بر اساس آمارهای نهادهای درون نظام جمهوری اسلامی — که بسیاری از مردم آن‌ها را باور ندارند — باز هم به ۵۰ درصد نرسید و حاکمیت، این واقعیت تلخ را پذیرفت که اکثریت ملت دل خوشی از آن ندارند و به اجبار پای صندوق‌ها آمدند.

گذشته از وضعیت اقتصادی ورشکسته و بسیار ضعیف کشور که تأثیر مستقیم بر معیشت مردم گذاشته و دامنه‌ی فقر را بسیار گسترش داده و بخش بزرگی از طبقه‌ی متوسط ایران را به طبقه‌ی فقیر تبدیل کرده، مطالبات اساسی و بسیار مهم دیگری نیز در لیست بلندبالای خواسته‌های به‌حق ملت ایران وجود دارد که یکی از آن‌ها «برداشتن فیلترینگ» و دیگری «جمع کردن گشت ارشاد» است.

به‌عنوان یک روزنامه‌نگار که در ایران زندگی می‌کند روایت تصویری از وضعیت بسیار رقت‌انگیز معیشت مردم، کاری بسیار سخت و رنج‌آور است، زیرا تشریح وضع معیشتی هم‌وطنانی که برخی تا کمر در سطل‌های زباله فرو می‌روند تا لقمه نانی بیابند یا عزیزانی که مجبور به کارتن‌خوابی، گورخوابی، اتوبوس‌خوابی و غیره هستند آن‌قدر درد دارد که بهتر است عکس‌ها، بیانگر این فقر عذاب‌آور باشند؛ قلم از روایت این وضعیت آزاردهنده عاجز است.

طبیعی است آنان که به پزشک‌ها رأی دادند و حتی تحریم‌کنندگان انتخابات انتظار ندارند که او چنین فقر ترسناک و ریشه‌داری را یک‌شبه ریشه‌کن کند، زیرا بذر نامبارک این شجره‌ی ناطیه در دورانی بسیار دورتر از به ریاست رسیدن پزشک‌ها پاشیده شده است. اما این انتظار بی‌جا نیست که مبارزه با عفريت فقر به‌سرعت آغاز شود و کیست که نداند برای تغییر بنیادین اقتصاد کشور و شکوفا کردن آن، باید در سیاست خارجی تغییر رویه‌های بنیادین انجام داد.

اما آن‌چه می‌تواند پایه‌های ریاست پزشک‌ها و محبوبیت مردمی او را صدچندان محکم کند، طوری که در دوره‌ی

دوم ریاست جمهوری‌اش بخش بزرگی از تحریم‌کنندگان نیز به او پیوندند، عمل کردن به وعده‌ها و تحقق بخشیدن به مطالبات ملتی است که برای تغییرات اساسی و بهبود وضعیت سخت زندگی‌شان به او و کابینه‌اش دل بسته‌اند.

برای مثال پس از جنبش فراگیر «زن زندگی آزادی» که بعد از کشته‌شدن «مهسا امینی» به دست مأموران گشت ارشاد شکل گرفت و سراسر کشور را درنوردید و جامعه را با یک بحران فزاینده روبه‌رو کرد، موجی از مقاومت ملت به‌ویژه زنان در برابر حجاب اجباری و خشونت بی‌حدوحصر گشت ارشاد شکل گرفت. خشونت‌ها حتی برخی از بخش‌های تندروی جریان اصول‌گرا نیز آن را تأیید نکردند و راه‌حل این مشکل فرهنگی را خشونت شدید و افسارگسیخته ندانستند. همین موضوع به یکی از مطالبات مدنی به‌حق جامعه تبدیل شد، برچیده‌شدن گشت‌های ارشاد که صحنه‌های برخورد مأموران آن با زنان و دختران ایرانی دنیا را شگفت‌زده کرده و گاه آن‌چنان دردآور است که هیچ مقامی حاضر نشده مسئولیت عملکرد خشن این یگان‌های خودسر را بپذیرد و رفتار خشونت‌بار و خارج از چهارچوب انسانی آنان را تأیید کند.

یکی از اعتراض‌های پزشک‌ها در سخنرانی‌ها و مناظره‌های انتخاباتی به‌طور دقیق به خشونت است که مأموران گشت ارشاد نسبت به زنان و دختران اعمال می‌کنند، زیرا شدت این برخوردها به حدی است که حتی بخش زیادی از زنان محجبه‌ی ایرانی که به پوشش چادر اعتقاد دارند به این نحوه برخوردها به‌شدت اعتراض کردند.

یکی دیگر از مطالبات به‌حق ملت ایران «رفع فیلترینگ» است؛ انسدادی که بر روی اقتصاد بسیاری از خانواده‌ها تأثیر مخربی گذاشته است تا آن‌جا که اغلب کسب‌وکارهای اینترنتی که به‌ویژه از طریق شبکه‌ی اجتماعی اینستاگرام اندکی رونق یافته بود رو به نابودی گذاشت و باعث بیکاری بسیاری از جوانان و خانواده‌هایی شد که از این راه به کسب‌وکارهای مشروع و منطقی خود مشغول بودند همان‌طور که پیش‌تر اشاره شد، مخالفان و موافقان پزشک‌ها از او توقع معجزه ندارند و باور دارند که ترمیم خرابی‌هایی که از اسلافش برای او به ارث گذاشته شده کار یک روز و دو روز نیست و ملت ایران نیز می‌فهمند و از موانع پرشماری که بر سر راه او وجود دارد، آگاهند.

اما انتصاب‌های عجیب و شگفت‌آور پزشک‌ها در کابینه در همان گام نخست باعث سرخوردگی و ناامیدی بسیاری از حامیان‌ش شد، چه رسد به مخالفانش! درست است که قضاوت در حال حاضر ممکن است زود هنگام باشد و باید صبر کرد، اما پزشک‌ها نباید انتظار صبر ایوب از ملت ایران داشته باشند؛ ملتی که به‌ویژه طی دو دهه‌ی گذشته با

## صیقل

ماهنامه حقوقی اجتماعی  
سال پانزدهم، شهریور ۱۴۰۳  
شماره ۱۶۰

می‌خواهند که ثروت و سرمایه‌هایشان صرف خودشان و این مرز و بوم شود.

مسعود پزشکیان فرصت زیادی ندارد، زیرا در چشم برهم‌زدنی دوره‌ی نخست چهارساله‌ی ریاست او بر قوه‌ی مجریه به پایان می‌رسد. او اگر بتواند در این فرصت کوتاه، کف مطالبات به‌حق ملت را محقق کند و به‌واسطه‌ی عملکردش چشم‌اندازی روشن برای آن‌ها ترسیم کند بدون شک ملت نیز با او همراهی و همکاری خواهند کرد. اما اگر مانند بسیاری از مسئولان در سمت نایستد و جانب این ملت زجرکشیده را نگیرد و چشم بر مطالبات به‌حق آنان ببندد و برخلاف توصیه‌های «مولای متقیان» عمل کند و از نهج‌البلاغه فقط خواندنش را بلد باشد، نباید هیچ‌گونه حساسی بر روی مردم باز کند و متوقع باشد که ملت هم‌چنان از او حمایت کنند. آن‌هم ملتی که کاسه‌ی صبرشان کاملاً لبریز شده و اگر به آن توجه نشود، سرریز خواهد کرد و پیامدهای این سرریز که در کوتاه‌زمانی به سبیلی خروشان مبدل می‌شود، پیش از همه متوجه شخص پزشکیان و حامیان او خواهد بود.

### صیقل

ماهنامه حقوقی اجتماعی  
سال پانزدهم، شهریور ۱۴۰۳  
شماره ۱۶۰

سخت‌ترین مشکلات مالی، شغلی و معیشتی دست‌وپنجه نرم کرده‌اند و کاسه‌ی صبرشان لبریز شده است؛ ملتی آگاه از داشته‌ها، ثروت‌ها، سرمایه‌ها و ظرفیت‌ها که باور دارد با مدیریتی کارآمد باید خیلی بهتر از این‌ها زندگی کند. به لطف پیشرفت در عصر ارتباطات، ملت ایران می‌بیند که امروز کشورها و ملت‌هایی که شاید نیمی از ثروت و ظرفیت ایران و ایرانیان را ندارند از رفاهی چشمگیر برخوردارند و معنای «زندگی کردن» و نه «زنده‌بودن» را درک می‌کنند. ملتی که باور دارند با این ثروت و سرمایه‌ها نباید محتاج نان شب‌شان باشند و هر روز و هر ساعت با فقر و نداری دست‌وپنجه نرم کنند و افسوس زندگی نسبتاً مرفه همسایه‌های خود را بخورند. ملتی که دریافته‌اند با توجه به داشته‌هایشان سزاوار زندگی بهتر و آینده‌ای بسیار درخشان‌تر برای خود و فرزندانشان هستند و فرصت‌هایی به این خوبی که تنها و تنها به دلیل ناکارآمدی مسئولان و سیاست‌های نادرست آنان، در حال از دست رفتن و نابود شدن هستند. ملت ایران امروز به‌درستی دریافته‌اند که «چراغی که به خانه رواست به مسجد حرام است» و بر همین اساس مطالبات به‌حق دارند و برای همین با جدیت



عکس از ایرنا



## □ معرفی کتاب «خودکشی، علل، شیوع و راهکارهای پیشگیری از آن در جوانان و نوجوانان»

نوزدهم شهریورماه، مصادف با دهم سپتامبر، روز جهانی پیشگیری از خودکشی است. سازمان جهانی پیشگیری از خودکشی با همراهی سازمان جهانی بهداشت، همه‌ساله و در این روز با تمرکز بر این معضل اجتماعی، می‌کوشند تا با بالابردن آگاهی جامعه‌ی جهانی، به‌ویژه نوجوانان و جوانان، نرخ خودکشی را کاهش دهند. علی‌رغم تلاش‌هایی که در سطح جهان برای کاهش نرخ خودکشی انجام گرفته، متأسفانه شاهد رشد این پدیده در اغلب کشورهای جهان، به‌ویژه ایران هستیم. طبق آمار میزان خودکشی، ایران در بین کشورهای اسلامی، جایگاه سوم و در جایگاه جهانی، در رده‌ی پنجاه‌هفتم قرار دارد و بیش‌تر خودکشی‌هانیز در افراد ۱۵ تا ۳۵ ساله روی می‌دهد. رفع مشکل خودکشی در ایران، پدیده‌ای است که مانند سایر مشکلات اجتماعی، مغفول مانده است. وبسایت خبرآنلاین، طی گزارشی اعلام کرد که خودکشی در ایران، در سال ۱۴۰۱ نسبت به سال ۱۳۹۵ حدود ۵۱ درصد افزایش داشته است. بر اساس این گزارش که نهم دی‌ماه ۱۴۰۲ منتشر شده، تعداد افرادی را که در سال ۱۳۹۵، به‌دلایل اقتصادی و اختلالات روانی اقدام به خودکشی کرده‌اند، ۷۹ هزار و ۱۰۲ نفر است. با استناد به این گزارش، اگر ۵۱ درصد به‌تعداد

ذکرشده در گزارش، اضافه کنیم، در سال ۱۴۰۱ به‌رقم ۱۱۹ هزار و ۴۰۰ نفر می‌رسیم؛ عددی که بسیار نگران‌کننده است. متخصصان این حوزه، معتقدند که برای پیشگیری از این معضل، دولت‌ها باید اقدام فوری و درخور انجام دهند. آن‌ها اعتقاد دارند برای حل این مشکل، باید زمینه‌های ایجاد تفکر مخرب خودکشی، از بین برود. هم‌چنین ارائه‌ی خدمات مشاوره، به‌کارگیری افراد متخصص برای شناسایی مشکلات اقتصادی-اجتماعی و آموزش‌های اصولی را پیشنهاد کرده‌اند. به همین‌منظور، اخیراً انتشارات نسل روشن، کتابی با عنوان: «خودکشی، علل، شیوع و راهکارهای پیشگیری از آن در جوانان و نوجوانان»، به‌قلم مصطفی انصاری را منتشر کرده است. نویسنده‌ی این کتاب، درصدد است که با معرفی تازه‌ترین شیوه‌های پیشگیری و درمان، راهکارهایی علمی برای پیشگیری و کاهش آن ارائه نماید. نویسنده‌ی کتاب، هدف تألیف و نگارش کتاب را فهم بهتر مشکلات و مسائل نوجوانان و جوانان و کمک به‌آنان در جهت سازگاری و مقابله با مشکلات و تعدیل موقعیت‌های استرس‌زا، اعلام می‌کند و کوشیده است تا با بررسی مشکلات و شیوه‌های حل آن‌ها، مراحل بهبود شرایط

این افراد را از لحاظ روانی و جنبه‌های مختلف اجتماعی، معرفی نماید. این کتاب، با موضوع رفتارشناسی و پیشگیری از خودکشی، در ۹ فصل تدوین شده است. فصل اول کتاب، به تعاریف خودزنی و خودکشی و رابطه‌ی آن‌ها، هم‌چنین موضوع خودکشی در ایران اختصاص دارد. نویسنده در فصل دوم، به‌تبیین جامعه‌شناختی پدیده‌ی خودکشی، انواع خودکشی و عوامل مستعدکننده و روش‌های خودکشی می‌پردازد و توضیحات مبسوطی در این زمینه ارائه می‌دهد. در فصل سوم، علت‌های اجتماعی این پدیده، انگیزه‌ها و رابطه‌ی بین جوانان و خودکشی را بررسی و معرفی می‌کند. در فصل چهارم نظریات جامعه‌شناسان در این باب و هم‌چنین موضوع «حق خودکشی» مطرح می‌گردد. در فصل پنجم به اثرات مهم و مؤثر افسردگی بر خودکشی و مسئله‌ی اقدام به‌خودکشی پرداخته شده است. فصل ششم کتاب، پیامدهای خودکشی را در سطح فردی، خانوادگی، اجتماعی، هم‌چنین در بین زنان، مخصوصاً زنان ایران بررسی نموده است. در فصل هفتم، ضمن معرفی نشانه‌های هشداردهنده، به‌چگونگی ممانعت و توصیه‌های لازم جهت جلوگیری از خودکشی، اشاره شده است. در فصل هشتم سنجش و ارزیابی خطرات خودکشی، در سه مرحله‌ی «جمع‌آوری اطلاعات پایه و شناسایی مراحل خطر»، «فرمول‌بندی سنجش خطر» و «تدوین طرح درمان»، مورد بحث قرار گرفته است. نویسنده‌ی کتاب، در فصل آخر این نوشتار پژوهشی، درباره‌ی مداخله در خودکشی و پیشگیری از آن صحبت می‌کند.

در بخشی از این کتاب می‌خوانیم: «خودکشی، آثار ناخوشایندی بر اجتماع دارد. وجود خودکشی در جامعه، نشانگر نابه‌سامانی، انحراف و نابهنجاری و مشکلات اجتماعی است. افزایش نرخ خودکشی، نشانگر جو ناامنی، عدم اعتماد به‌مسئولان برای رفع مشکلات و سردرگمی افراد جامعه، سست‌شدن پایه‌های سنت و مذهب در جامعه می‌باشد. به این معنا که نهادهای حافظ جامعه، نتوانسته‌اند وظیفه و کارکرد خود را در حفظ افراد و نهادینه‌کردن ارزش‌ها به‌خوبی انجام دهند. خودکشی جوانان باعث از بین‌رفتن سرمایه‌های انسانی جامعه می‌شود. با خودکشی سرپرست یا مادر خانواده، تعداد افراد بی‌سرپرست افزایش می‌یابد که همین مسئله نرخ انحرافات و بزهکاری‌ها را در جامعه افزایش می‌دهد. پیشگیری از این امر، نیازمند صرف انرژی و هزینه‌های بسیار زیادی است.»

\*\*\*

مطالعه‌ی این کتاب، در ابتدا به‌تصمیم‌گیران حوزه‌ی سلامت، هم‌چنین علاقه‌مندان مسائل جامعه‌شناختی، نوجوانان و جوانانی که درگیر مشکلات روحی هستند و به معلمان و عوامل نظام آموزشی کشور، توصیه می‌گردد.

نام کتاب: خودکشی، علل، شیوع و راهکارهای پیشگیری از آن در جوانان و نوجوانان  
نویسنده: مصطفی انصاری  
ناشر: انتشارات نسل روشن  
سال انتشار: ۱۴۰۰



تالیف و گردآوری: مصطفی انصاری

صلح

ماهنامه حقوقی اجتماعی  
سال پانزدهم، شهریور ۱۴۰۳  
شماره ۱۶۰



فرهنگی

□ خونی که به جریان هنر آزاد تزریق شد

«تئاتر زیرزمینی»، انتخاب هنرمندان مستقل

صلح  
ماهنامه حقوقی اجتماعی  
سال پانزدهم، شهریور ۱۴۰۳  
شماره ۱۶۰

دینا قالیباف  
روزنامه‌نگار



برده می‌شود. جریان هنر آزاد که با کشته‌شدن مهسا (ژینا) امینی شکل رادیکال‌تری به خود گرفت و گسترش یافت، نشان داد که جامعه‌ی هنری ایران، با آرمان‌های جنبش «زن زندگی آزادی» همراه و هم‌سو است. واقعیت این‌است که در جنبش مهسا، هر

«همگام با مردم»، «حاکمیت‌گریز»، «مستقل» و «قوی»  
عناوینی هستند که در توصیف جریان «هنر آزاد» ایران به کار



کسی به اندازه‌ی خودش، خون جدیدی به جریان هنر آزاد تزریق کرد: هنرمند، بازیگر، خواننده، مجسمه‌ساز، کارگردان و غیره. اگرچه هستند هنرمندانی که هنوز با خواسته‌های عموم مردم هم‌سو نشده‌اند، اما هنرمندان آزاداندیش و مستقل بی‌شماری، کار نکردن با قوانین موجود را انتخاب خود می‌دانند. انتخابی که به یک کنش سیاسی-اجتماعی تبدیل شده است.

بعد از جنبش مهسا، نگاه آزادی‌خواهانه به جریان هنر، در اغلب رشته‌های هنری، جان تازه‌ای گرفت. به‌عنوان مثال، در حوزه‌ی سینما، رئیس جامعه‌ی صنفی تهیه‌کنندگان اعلام کرد: «سی‌وچهار فیلم بدون حجاب ساخته‌شده و فیلم‌سازی دیگر قابل کنترل نیست». در حوزه‌ی تئاتر نیز عنوان «زیرزمینی» به‌اجراهایی تعلق گرفت که بدون مجوز ساخته و اجرا شدند. فعالیت هنرمندان آزادی‌خواه در حوزه‌ی تئاتر، اگرچه کم‌تر از سینما، اما با موفقیت پیش رفت؛ تا آن‌جا که روزنامه‌ی جوان (وابسته به سپاه پاسداران)، درباره‌ی این موضوع نوشت: «فیلم زیرزمینی کم بود، تئاتر زیرزمینی هم آمد!». در حوزه‌ی هنرهای تجسمی و موسیقی نیز رویکرد آزادی‌خواهانه شکل گرفت؛ اگرچه در بخش هنرهای تجسمی - به واسطه‌ی قوی بودن بخش خصوصی - جدال کم‌تری ایجاد شد، اما در حوزه‌ی موسیقی، ترانه‌های اعتراضی قابل توجهی منتشر گردید که در کنار تشدید احساسات انقلابی مبارزان جنبش، محتمل جدال‌های بیش‌تری هم شد.

در گزارش حاضر با تمرکز بر هنر تئاتر، به‌گفت‌وگو با یک کارگردان جوان می‌پردازیم که فعالیت «مستقل» را انتخاب کرده است. این هنرمند به‌تازگی تئاتری با عنوان «پروسس» را بدون مجوز به‌صحنه برد. این اجرا فارغ از موضوع حجاب اجباری، دیالوگ‌هایی داشت که نشان می‌دهد نویسنده و کارگردان، نسبت به آن‌چه در جامعه در حال رخ‌دادن است، حساس است. دیالوگ‌هایی مانند: «آیا این‌لکه‌ی خون از دامان ما پاک خواهد شد؟» درگیری ذهنی و حساسیت کارگردان را نشان می‌دهد.

در گفت‌وگو با این هنرمند - که نامش نزد خط صلح محفوظ است - درباره‌ی ارتباط جنبش «زن زندگی آزادی» و گسترش تئاتر زیرزمینی پرسیدیم:

این کارگردان در پاسخ به این سوال گفت: «مطالعات و بررسی‌های من، این حقیقت را برایم روشن کرده که هرگاه یک‌شاخه‌ی هنری نتواند رسالت اصلی خود را به‌دلیل محدودیت‌های ایجادشده در فضای یک کشور، به‌درستی انجام دهد، به‌سمت زیرزمین سوق پیدا می‌کند. هر هنرمند یک «آرمان» دارد که اگر جریان اصلی، برای محقق‌شدن آن مانع ایجاد کند، می‌کوشد تا بتواند دوباره متولد شود، خودش را بازتولید کند و در جامعه تأثیرگذارتر باشد. باید متذکر شوم که منظور من از تأثیر، رساندن پند به مردم نیست».

او با اشاره به‌افزایش تعداد اجراهای زیرزمینی در دوران شیوع ویروس کرونا، گسترده‌شدن این‌نوع از اجرا، بعد از جنبش مهسا را نتیجه‌ی «انتخاب» آزادانه‌ی هنرمندان می‌داند: «در زمان کووید، تئاتر زیرزمینی کمی جان گرفت و بعد که همه‌جا، مثل سینماها و دیگر مکان‌های عمومی، دوباره باز شدند، تئاتر جزو آخرین جاهایی بود که باز شد. گسترش تئاتر زیرزمینی، در دوره‌های دیگری نیز رخ داده بود، آدم‌ها ناگزیر بودند و فشار باعث می‌شد به‌سمت کار زیرزمینی حرکت کنند؛ اما در مورد جنبش مهسا که صحبت می‌کنیم دیگر یک انتخاب بود، سازش کردن با جریان حاکم برای هنرمندان دیگر معنایی نداشت و در عین حال، آدم‌ها ترجیح می‌دادند که به‌شیوه‌ی دیگری کارکنند، ادامه‌ی حیات بدهند و به‌گونه‌ی دیگر با مخاطب ارتباط داشته باشند».

در واقع این هنرمند مستقل عقیده دارد که با تولد جنبش مهسا، اجراهای زیرزمینی گسترده‌تر از قبل شدند: «اجراهای زیرزمینی حتی نسبت به دوره‌ی کووید هم بیش‌تر شد. قبل از اعتراضات مردمی، این‌گونه نبود که افراد درخواست‌های رسمی را نادیده بگیرند و بگویند نمی‌خواهیم اجرا برویم؛ این بار آن‌ها انتخاب کردند که اجرا نروند و فکر می‌کنم این جنبش خیلی روی این انتخاب تأثیر داشت».

### از تابوشکنی تا صراحت در روایت

از این کارگردان جوان، درباره‌ی امکاناتی که تئاتر زیرزمینی پیش روی یک هنرمند، برای خلق اثر، می‌گذارد، پرسیدیم، پاسخ او درخور توجه است: «در اجرای زیرزمینی، برخی مباحث که مربوط به‌سانسور می‌شدند، مثل رعایت نکردن حجاب اجباری و خودداری از پرداختن به مسائل سیاسی روز، به شکل رادیکال‌گونه از بین رفت. از این موارد که بگذریم، اتفاق دیگری در حال رخ‌دادن بود که کم و بیش عقیم ماند، اما نتایج شایان توجهی به‌بار آورد: حالا دیگر هنرمندان می‌توانستند نسبت به مسائل سیاسی-اجتماعی و محدودیت‌های موجود، صراحت بیان بیش‌تری داشته باشند. این‌موضوع، فقط به موضوع پوشش محدود نمی‌شد، بلکه به‌شکل رادیکال‌تری در واقع درآوردن خود لباس‌ها بود».

او در ادامه، درخصوص مبحث فرهنگی پوشش، به‌مصاحبه‌ی کیارستمی درباره‌ی فیلم «مثل یک عاشق است» اشاره و از او نقل می‌کند: «در یک صحنه که بازیگر زن، باید لباسش را در بیاورد و آماده شود، هرچقدر با خودم کلنجار می‌روم ولو قضیه‌ی سانسور هم نباشد، انگار سختم است که یک بازیگر خانم را جلوی دوربین درحالی که لباس از تنش بیرون می‌آورد نشان دهم» و اضافه می‌کند: «این صحبت‌های کیارستمی به نکته‌ی خیلی مهمی در فرهنگ ما اشاره دارد که صرفاً به‌سانسور محدود نمی‌شود، بلکه انگاره‌ی فرهنگی

است؛ به‌ویژه درباره‌ی خانم‌ها، باتوجه به پیشینه‌ای که وجود دارد، گویی خیلی کار سختی است. اما در این برهه ما شاهد تغییرات اساسی بوده‌ایم. یعنی ورای سانسور، در بعد فرهنگی هم شاهد صراحت بیش‌تری هستیم و اتفاقات جالبی در حال رخ دادن است. استفاده از ادبیاتی که ممکن است در جامعه رایج نباشد، شکستن برخی تابوها و پرداختن به مسائل جنسی و جنسیتی، سیاسی و حتی کلمات یا موضوعاتی که تابو است که با صراحت به آن‌ها پرداخته‌شد و من در خیلی از اجراها می‌دیدم. ولی از یک جایی به بعد متأسفانه در یک وضعیت ثابت باقی‌ماند و انگار صرفاً روایت‌های دقیق‌تری از هر آدمی می‌شنیدیم».

### حجاب، مهم‌ترین موضوع بصری تئاتر زیرزمینی

این هنرمند، اعتقاد دارد که مقوله‌ی حجاب، در حال حاضر، مهم‌ترین ویژگی بصری تئاتر زیرزمینی است. وی با اشاره به تئاتری که اخیراً بدون مجوز به‌روی صحنه برده، می‌گوید: «در خیلی از صحنه‌ها بازیگر زن حجاب داشت، یعنی در یک کار بدون مجوز باز هم این امکان وجود دارد که هنرمند به‌موضوعی که برای خودش مسئله است، بپردازد». این هنرمند، با بیان این نکته که تئاتر زیرزمینی دیگر با سانسور مقابله نمی‌کند بلکه کاملاً از آن عبور کرده، می‌گوید: «در اجرای زیرزمینی به‌نظم سانسور از گونه‌ی دیگری وجود دارد. برای مثال برخی افراد اصلاً جرأت نمی‌کردند اجرا بروند، به‌خاطر این که با این پرسش در ذهن خود مواجه بودند که، چرا باید اجرا برویم؟ به‌نظم یک سانسور دیگری به‌وجود آمده بود که وحشتناک‌تر بود، انگار آدم‌ها جزیره‌زیره شده بودند و بین آن‌ها فاصله افتاده بود، به‌نظم همین موضوع باعث شد که ادامه‌ی حیات این روند، بیش‌تر از چیزی که انتظار می‌رفت، نباشد».

این هنرمند، نقدی بر فضای تئاتر زیرزمینی وارد می‌کند که به‌نوبه‌ی خود، قابل تعمق است: «برخی مخاطبان می‌آمدند اجراها را می‌دیدند و بلیط دویست‌هزار تومانی تهیه می‌کردند. در فضایی که امنیت آن مسئله بود و من نمی‌فهمیدم ساز و کار چنین اجرایی با اجرا در سالن سمندریان چه فرقی داشت؟ شاید کمی سخت‌گیری می‌کنم اما برای من آن اتفاق، بی‌معنی بود. بلیط دویست‌هزار تومانی و مخاطب‌های گلچین شده، کمی برایم عجیب بود و انگار خودش تبدیل به‌سانسور شده بود».

### تئاتر در ایران تبدیل به یک کنش شده است

کارگردان مستقل حوزه‌ی تئاتر، با بیان این که اغلب افرادی که با او همکاری کرده‌اند، انتخابشان فعالیت مستقل عملی‌رغم تهدیدات و مشکلات ناشی از آن بوده، تأکید دارد که افراد

باید هم‌سو با ایدئولوژی خود عمل کنند: «من سراغ کسانی می‌روم که عمل و ایدئولوژی‌شان هم‌سو باشد. خیلی‌ها هستند که انتخابشان جریان رسمی هنر است و فعالیت زیرزمینی را قبول نمی‌کنند و بالعکس. طبعاً هیچ‌کس نمی‌تواند دیگران را به‌زور وادار به انجام کاری بکند، کارکردن در فضای غیررسمی، چالش و ریسک‌های زیادی دارد، از مسئولان سالن گرفته، تا کسانی که شما می‌خواهید با آنان همکاری کنید، ممکن است به‌واسطه‌ی برخی موضوعات، یا ممانعت کنند و یا از عوامل بترسند».

او با اشاره به این نکته که روند دریافت مجوز در ایران، هیچ‌زمانی ساده نخواهد شد، می‌گوید: «اگر کسی الان فعالیتی می‌کند، می‌توان گفت که در واقع، یک اکت سیاسی-اجتماعی انجام می‌دهد. حتی به‌نظم الان دیگر از حالت اکت سیاسی هم خارج شده و به یک انتخاب تبدیل شده؛ انتخاب این که، برخی افراد، دیگر نمی‌خواهند با جریان رسمی همکاری کنند. من درمورد شاخه‌های هنری دیگر نمی‌توانم اظهار نظر کنم، اما درباره‌ی تئاتر می‌توانم بگویم، در ایران یک کنش است. مثلاً در هنرهای تجسمی یا موسیقی چنین وضعی اگرچه وجود دارد اما کم‌تر است». این کارگردان اضافه می‌کند: «در تئاتر، زمانی که در جریان رسمی کار می‌کردیم، در یک‌بازه‌ی زمانی کوتاه، اجرا می‌رفتیم و شاید هزینه‌های اجرا هم به‌سختی برمی‌گشت و درنهایت با حقوق یک‌ماه کارکردن در کافه برابری می‌کرد. کسی که تئاتر را در ایران انتخاب می‌کند، به‌غیر از یک اقلیتی که دسترسی داشتند، نمی‌توان گفت برای افراد شغل ثابتی بوده، بلکه می‌توانیم بگویم یک کنش بود که در حال حاضر به‌نظم صریح‌تر هم شده و بیش‌تر یک کنش سیاسی-اجتماعی است. اغلب هنرمندان دیگر علاقه‌ای ندارند تا با ساختار موجود همکاری کنند و مجوز بگیرند، اما چون تمایل به ادامه‌ی فعالیت دارند، به تئاتر زیرزمینی روی می‌آورند».

### تئاتر زیرزمینی و بزرگ‌ترین مشکل

کارگردان تئاتر «پروسس»، در پایان به‌بررسی مشکلات موجود در حوزه‌ی تئاتر زیرزمینی پرداخت. او که عقیده دارد عمده‌ی مشکلات مربوط به‌بخش عرضه است، درباره‌ی این موضوع می‌گوید: «به‌نظم تئاتر زیرزمینی پکیجی از مشکلات است. برخی مشکلات مربوط به ساخت است که تقریباً برای اغلب هنرمندان این‌حوزه وجود دارد. قبلاً چنین بود که تعداد شب‌های اجرا که مشخص می‌شد بر اساس آن تبلیغات انجام می‌دادیم، اما الان همه‌ی این‌موارد در ابهام هستند و خیلی وضعیت وحشتناکی است. برای مثال من اجرای خودم را اول برای سالن دیگری طراحی کرده بودم، اما آن سالن از یک‌جایی به‌بعد، دیگر اجرای زیرزمینی نداد.

صیقل

ماهنامه حقوقی اجتماعی  
سال پانزدهم، شهریور ۱۴۰۳  
شماره ۱۶۰



بین دو انتخاب مانده بودم، نهایتاً به این نتیجه رسیدم که باید طراحی خود را با توجه به سالن‌های دیگر تغییر دهم و به سراغ سالن‌های دیگر بروم».

او به دیگر مشکلات تئاتر زیرزمینی اشاره و اضافه می‌کند: «محل تبلیغ دقیقی وجود ندارد و ما خودمان یک جریانی ایجاد کرده بودیم، مثل گالری که افراد اجرا، به اشتراک می‌گذاشتند. در واقع تلاش داشتیم به تئاتر زیرزمینی جریانی بدهیم و بتوانیم به اندازه‌ی خودمان خونی تزریق کنیم. همه‌ی این‌ها آمال و آرزوی ما بود که دسترسی به تئاتر زیرزمینی را برای مردم عادی، امکان‌پذیر کنیم، اما متأسفانه وضعیت بلیط‌فروشی در تئاتر زیرزمینی اصلاً معلوم نیست. بزرگ‌ترین مشکل، در بخش عرضه است که در کجا و چگونه این کار را انجام دهیم» این هنرمند، تحلیل خود از چشم‌انداز تئاتر زیرزمینی را چنین شرح می‌دهد: «من نمی‌توانم پیش‌بینی کنم چشم‌انداز آن چیست، شخصاً هر زمان کاری انجام می‌دادم، شاید نگاهی به جریان کلی داشتم که چه اتفاقی در حال رخ دادن است، اما همیشه، به‌شکلی صادقانه، نسبت خودم را با موقعیت می‌سنجیدم. شاید من درحال حاضر چشم‌انداز روشنی نبینم. واقعیت این است که

موضوع تئاتر با سایر مقولات هنری، متفاوت است، برای مثال موسیقی رپ که از زیرزمین آمد، دسترسی به آن آسان بود و همه می‌توانستند آثار هنرمندان این حوزه را از اینترنت دانلود کنند. اما در تئاتر، این سوال وجود دارد که آیا این اتفاق رخ داد یا نه؟ شاید خشت اول گذاشته شد، شاید ما منتظر بودیم آدم‌هایی به‌ما بگویند چه کار کنیم یا نکنیم، شاید عادت نکرده بودیم که وقتی انتخاب می‌کنیم کاری را انجام دهیم، خودمان مسئولیتش را برعهده بگیریم. با این تفاسیر، شاید در این بازه‌ی زمانی و یا در چندسال آینده، چشم‌انداز روشنی نبینم، اما اگر تلاش‌های امروز مکتوب شود، افراد دیگری که در آینده می‌خواهند فعالیت خودشان را، این‌گونه، ادامه دهند، مجبور نخواهند شد که چرخ را خودشان ابداع کنند، آن‌ها با استفاده از این تجربیات، می‌توانند با منطق بهتری جلو بروند».

فضای تئاتر در ایران امروز، فضای دوگانه‌ای را تجربه می‌کند. درحالی‌که برخی دریاری آشتی دوباره‌ی هنرمندان این حوزه، با صحنه‌های اجرای رسمی صحبت می‌کنند، اما هستند افرادی که با تکیه بر آرمان‌های آزادی‌خواهانه، صحنه‌ی اجرای تئاتر را در خدمت بیان و پرداختن به حقیقت می‌دانند.

صیقل  
ماهنامه حقوقی اجتماعی  
سال پانزدهم، شهریور ۱۴۰۳  
شماره ۱۶۰

## عکس ماه

آرزو بدری افسوران، زن جوان سی‌ویک ساله، حین رانندگی در شهر نور، به دلایل مرتبط با حجاب اجباری توسط ماموران پلیس هدف تیراندازی قرار گرفت و از ناحیه‌ی ریه و کمر (نخاع) به شدت آسیب دید.



عکس از شبکه‌های اجتماعی

# حطیح



پرونده‌ی ویژه

تقاص زنان





عکس از شبکه‌های اجتماعی

اجتماعی

■ دو سال پس از جنبش «مهسا»

آیا جمهوری اسلامی در حال انتقام‌گیری از زنان است؟

صباح

ماهنامه حقوقی اجتماعی  
سال پانزدهم، شهریور ۱۴۰۳  
شماره ۱۶۰



سینا یوسفی  
وکیل دادگستری

جنبش «مهسا» است که از اواخر تابستان ۱۴۰۱، هم‌زمان با کشته شدن مهسا امینی توسط پلیس ایران (گشت ارشاد) آغاز شد و تاکنون به اشکال مختلف ادامه یافته و

یکی از مهم‌ترین تحولات اجتماعی و سیاسی در سال‌های اخیر در ایران، جنبش «زن زندگی آزادی»، موسوم به

بروز داشته است. خواسته‌های معترضان در این جنبش، بازتابی از نارضایتی‌های عمیق و گسترده‌ای است که در طول سال‌ها در جامعه‌ی ایران شکل گرفته است. آزادی پوشش و لغو حجاب اجباری، خاتمه‌دادن به کنترل شدید حکومت بر زندگی خصوصی مردم، اجرای آزادی‌های مدنی و توجه به حقوق بشر، پایان‌دادن به خشونت‌های ساختاری علیه شهروندان و سرکوب شدید توسط نیروهای امنیتی و تغییرات بنیادین در نظام سیاسی، عدالت اجتماعی و اقتصادی، محور مبارزات مردمی در این جنبش را تشکیل می‌دهد. اما پاسخ حکومت به چنین خواسته‌های مشروعی تنها سرکوب و استفاده از خشونت به صورت گسترده بوده است. از آغاز اعتراضات، نیروهای امنیتی و نظامی حکومت به شکل گسترده‌ای برای سرکوب اعتراضات به کار گرفته شده‌اند. این نیروها از ابزارهایی مانند گاز اشک‌آور، باتوم و حتی گلوله‌های جنگی برای متفرق کردن معترضان استفاده می‌کردند که در نتیجه، صدها نفر کشته و هزاران نفر مجروح شدند علاوه بر این، حکومت در این اعتراضات به بازداشت و ناپدیدسازی قهری گسترده‌ای از معترضان، فعالان سیاسی و مدنی، روزنامه‌نگاران، وکلا و شهروندان عادی دست زده و بسیاری از این شهروندان بدون دادرسی عادلانه به زندان‌های طولانی‌مدت محکوم شده‌اند و برخی نیز تحت شکنجه قرار گرفته‌اند. هم‌چنین شمار زیادی از معترضان و فعالان بازداشت شده طی دادگاه‌های نمایشی با اتهامات سنگینی مانند «مباربه» و «افساد فی‌الارض» به مجازات اعدام محکوم شده‌اند و حکومت شماری از آن‌ها را اعدام کرده تا با ایجاد رعب و وحشت مانع از ادامه‌ی اعتراضات شود در خلال اعتراضات، حکومت اینترنت بسیاری از مناطق را قطع یا به شدت محدود کرد تا ارتباط معترضان را با یکدیگر و دنیای بیرون مختل کند. هم‌چنین این اقدام به منظور جلوگیری از انتشار تصاویر و اخبار مربوط به سرکوب‌ها انجام شد. علاوه بر این، حکومت به خانواده‌های قربانیان اعتراضات نیز فشار زیادی وارد آورد تا از صحبت کردن با رسانه‌ها و اعلام عمومی جزئیات مربوط به بازداشت، شکنجه و یا مرگ عزیزانشان خودداری کنند. این خانواده‌ها به دستگیری، اعمال فشارهای روانی و اجتماعی و حتی ممنوع‌الخروجی تهدید شدند. همه‌ی این اقدامات در راستای کنترل اوضاع و سرکوب سیستماتیک و هدفمند معترضین صورت گرفت. در واقع، حکومت با اعمال خشونت و سرکوب گسترده تلاش کرد تا اعتراضات را محدود و از گسترش آن به سایر بخش‌های جامعه جلوگیری کند.

## صیقل

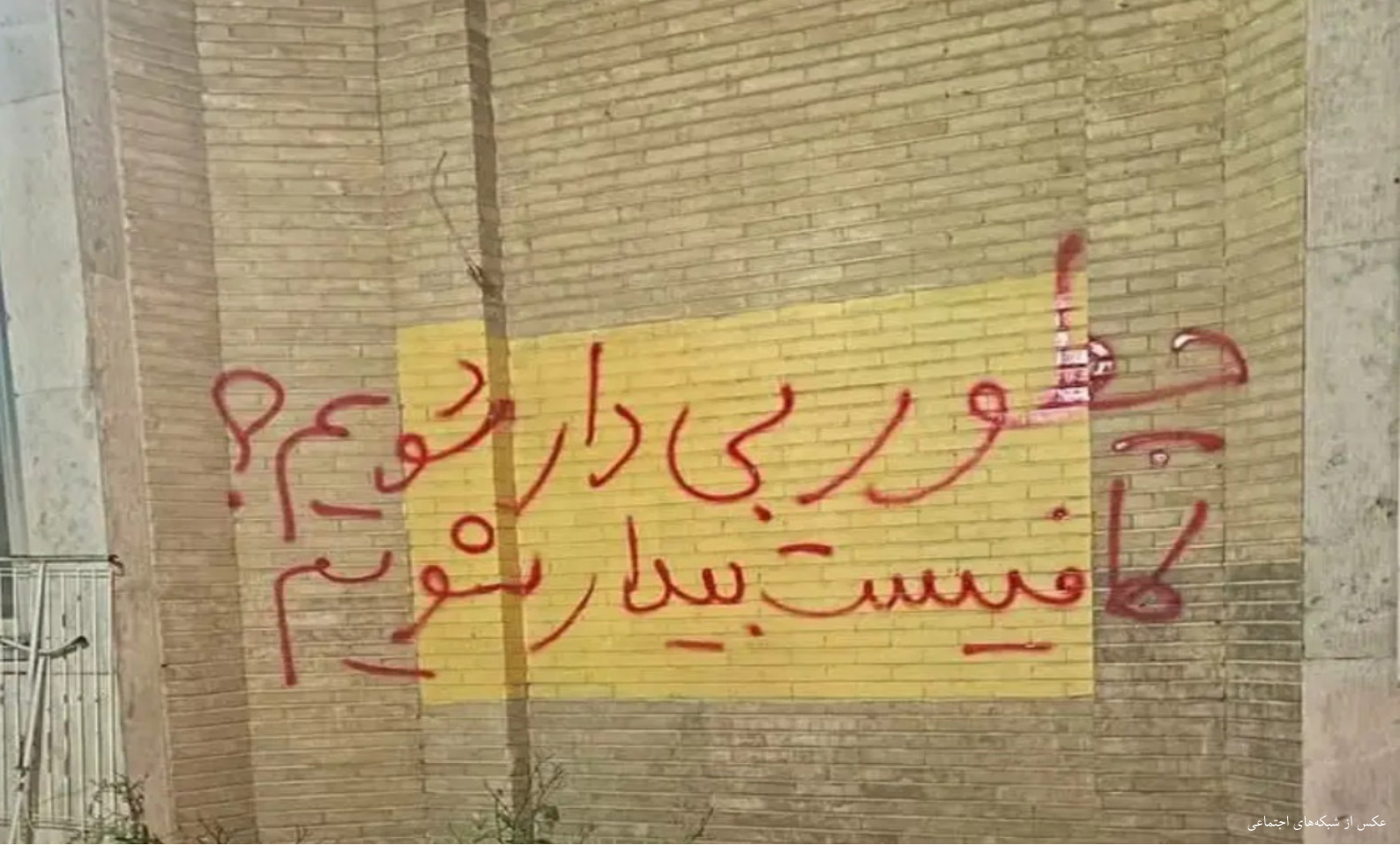
ماهنامه حقوقی اجتماعی  
سال پانزدهم، شهریور ۱۴۰۳  
شماره ۱۶۰

زنان نقشی محوری در این اعتراضات ایفا کردند و این جنبش را به‌عنوان یکی از بزرگ‌ترین چالش‌ها علیه قوانین و سنت‌های جنسیتی حاکم در ایران تبدیل کردند. اعتراضات آن‌ها به نمادی از مقاومت در برابر حجاب اجباری و مطالبات گسترده‌تر برای حقوق زنان تبدیل شد. از منظر حکومت، این اقدام نه تنها تهدیدی علیه قوانین و ساختارهای موجود بر گرفته از شریعت به شمار می‌رفت، بلکه یک چالش مستقیم به کنترل و اقتدار حکومت بر زنان نیز تلقی می‌شد. به همین دلیل، حکومت با سخت‌گیری‌های بیش‌تر علیه زنان به صورت هدفمند و سیستماتیک تلاش کرد تا آن‌ها را تنبیه کند و نشان دهد که مقاومت در برابر قوانین حکومتی بی‌پاسخ نخواهد ماند.

گزارش‌های متعدد نهادها و سازمان‌های بین‌المللی به‌خصوص «کمیته‌ی حقیقت‌یاب سازمان ملل متحد» نیز مؤید این مطلب است که سرکوب معترضین به‌ویژه زنان، برای ایجاد ترس و خاموش کردن صدای مخالفان انجام گرفته است.

گفتنی است که نقش برجسته‌ی زنان در جنبش اخیر و تداوم مبارزات آنان، حکومت را بر آن داشته که از طریق تصویب قوانینی مانند لایحه‌ی حجاب و عفاف و اجرای طرح‌هایی مانند «طرح نور» - که گفته می‌شود پیوست میدانی و فاز اول از قانون حجاب و عفاف است که هنوز مراحل قانونی‌شدن را طی نکرده است - به کنترل و محدود کردن بیش‌ازپیش آزادی‌های اساسی زنان بپردازد و با تشدید مجازات‌ها نه تنها از تکرار چنین اعتراضاتی جلوگیری نماید، بلکه زنان را برای مشارکت در جنبش‌های اعتراضی تنبیه کند. به عبارت دیگر، تصویب قوانین سختگیرانه و صدور احکام اعدام علیه زنان معترض، بخشی از تلاش‌های حکومت در راستای حفظ قدرت از طریق انتقام‌گیری قلمداد می‌شود که با هدف ایجاد فضای ترس، رعب و وحشت انجام می‌گیرد. با این وجود، می‌توان گفت سرکوب شدید اعتراضات و سیاست انتقام‌گیری با استفاده از ابزارهای مختلف توسط حاکمیت اگرچه به صورت مقطعی منجر به کاهش اعتراضات علنی گردیده، اما نتوانسته جنبش و مقاومت اعتراضی را متوقف کند. با تداوم مبارزات زنان در تمامی عرصه‌ها - حتی در زندان‌ها - همبستگی و آگاهی آنان نسبت به حقوق خود بیش‌ازپیش شده است. ادامه‌ی این روند، سیاست‌های حاکمیت را با شکست مواجه کرده که در آینده منجر به تغییرات عمیق در ساختار اجتماعی و سیاسی ایران خواهد شد.





عکس از شبکه‌های اجتماعی

## حقوق بشر

### ■ سرکوب زنان مبارز در سایه‌ی گفتمان اعدام آیا حساسیت‌های جامعه در برابر احکام اعدام کافی است؟



زهرا باقری شاد  
پژوهشگر مطالعات جنسیت

صلح  
ماهنامه حقوقی اجتماعی  
سال پانزدهم، شهریور ۱۴۰۳  
شماره ۱۶۰

زنان که جمهوری اسلامی به روشنی هرچه بیشتر در دو سال اخیر در پیش گرفته است؛ واکنشی به جنبش فراگیر زنان در ایران؛ تهدیدی برای وادار کردن زنان به سکوت؛ زنانی که بارها و بارها گفته‌اند به عقب باز نمی‌گردند.

صدور حکم اعدام برای «شریفه محمدی»، فعال کارگری و «پخشان عزیزی»، مددکار اجتماعی، به باور بسیاری از فعالان حقوق بشر در امتداد جنگی است با



صدور حکم اعدام برای شریفه محمدی و پخشان عزیزی با واکنش‌های بسیاری همراه بوده است. به‌ویژه پس از انتشار نامه‌ای از پخشان عزیزی، اعتراض‌های بسیاری درباره‌ی احکام اعدام شکل گرفت. از مهم‌ترین آن‌ها می‌توان به اعتراض مستمر زنان در زندان اوین اشاره کرد. زندانیان زن در اوین علیه صدور حکم اعدام برای شریفه و پخشان تحصن کردند و شعار سر دادند. آن‌ها تأکید کردند که هم‌صدا و هم‌پیمان تا لغو حکم اعدام ایستاده‌اند.

این که حکم اعدام شریفه محمدی و پخشان عزیزی در ادامه‌ی سرکوب مستمر زنان توسط حکومت ایران صادر شده، انکارناپذیر است، حتی نمی‌توان نسبت به خطر صدور این حکم برای «وریشه مرادی»، فعال مدنی‌گرد و «نسیم سیمیری غلامی» از بازداشت‌شدگان جنبش «زن زندگی آزادی» نیز نگران نبود؛ زیرا آن‌ها هم با اتهام «بغی» روبه‌رو هستند که می‌تواند به صدور حکم اعدام منجر شود. مهم‌تر این که زنان همان‌گونه که از آغاز جنبش «زن زندگی آزادی» بارها و بارها اعلام کرده‌اند، خیال عقب‌نشینی ندارند. مبارزه‌ی روزمره و مقاومت مستمر آن‌ها با حجاب اجباری که عریان‌ترین نماد تبعیض جنسیتی در ایران است ادامه دارد. باوجودی که بیش‌تر فعالان جنبش زنان و بسیاری از زنان فعال سیاسی و مدنی در زندان به سر می‌برند، صف مبارزه‌ی آن‌ها با آپارتاید جنسیتی هر روز گسترده‌تر می‌شود. از این‌رو شاید دور از انتظار نباشد که حکومت ایران در کنار سایر ابزارهای سرکوب از جمله گشت ارشاد، بخواهد از طریق صدور حکم‌های طولانی مدت زندان و اعدام نیز اهرم‌های فشار دیگری را در به‌عقب‌راندن زنان به کار بگیرد.

اما سوال این‌جاست که جامعه‌ی مدنی چقدر نسبت به احکام اعدام حساسیت نشان می‌دهد؟ سوای واکنش فعالان حقوق بشر و زنان زندانی سیاسی و برخی نهادهای بین‌المللی، واکنش جامعه‌ی مدنی به این احکام چیست؟

از اعدام دسته‌جمعی زنان بهایی در پاییز سال ۱۳۶۱ چهار دهه می‌گذرد؛ واقعه‌ای که در آن ده زن بهایی در میدان چوگان شهر شیراز به دار آویخته شدند.

جوان‌ترین آن‌ها «مونا محمودنژاد» ۱۷ساله بود و مسن‌ترین آن‌ها «عزت جانمی» ۵۷ساله.

در این سال‌ها زنان مبارز سیاسی دیگری نیز از جمله «شیرین علم‌هولی» و «زینب جلالیان» با حکم اعدام مواجه شدند. زنانی که شاید حتی نام آن‌ها به گوش بسیاری از افراد جامعه‌ی ایران ناآشنا باشد. اما این که امروز از سوی فعالان حقوق بشر درباره‌ی حکم اعدام شریفه محمدی و پخشان عزیزی واکنش‌های بسیاری ایجاد شده، آیا می‌تواند نقطه‌ی امیدی باشد برای این که حساسیت جامعه نسبت به مسئله‌ی اعدام افزایش پیدا کند؟

صیغ  
ماهنامه حقوقی اجتماعی  
سال پانزدهم، شهریور ۱۴۰۳  
شماره ۱۶۰

نه به اعدام، مطالبه‌ای که هنوز همه‌گیر نشده

جنبش «زن زندگی آزادی» فرصتی شد تا روایت رسمی حکومت ایران از مردم بلوچ شکسته شود. در این میان مسئله‌ی اعدام بلوچ‌ها نیز برای نخستین بار حساسیت‌هایی را در جامعه برانگیخت. پیش‌ازاین افکار عمومی ایران درباره‌ی اعدام‌شدگان بلوچ نیز چندان با همدردی و همدلی همراه نبود؛ آن‌هم در شرایطی که مسئله‌ی اعدام در سال‌های اخیر به یکی از بحث‌های اجتماعی در جامعه‌ی ایران تبدیل شده است. حتی در تولیدات فرهنگی و هنری از جمله فیلم و سریال‌های ایرانی، چهره‌ی غیرانسانی و کربیه اعدام به نمایش کشیده می‌شود. با این‌همه گویا کم‌تر کسی از آمار بالای اعدام‌شدگان بلوچ در ایران خبر داشت. بلوچ‌هایی که اعدام می‌شدند حتی نامشان از محدوده‌ی بلوچستان فراتر نمی‌رفت و در افکار عمومی جامعه‌ی ایران تصویرشان با کلیشه‌ای درهم‌آمیخته بود که رسانه‌ها بازنمایی می‌کردند: «قاچاقچی و اعضای گروه‌های تروریستی».

به نظر می‌رسد در جنبش مهسا (ژینا) و در جریان دادخواهی هم‌زمان «ماهو» -دختر چابهار-، این تصور از هم پاشیده شد؛ تا جایی که رسانه‌ها به کرات از افزایش اعدام بلوچ‌ها هم‌زمان با اوج‌گیری اعتراضات مردمی، به‌ویژه جمعه‌های اعتراضی زاهدان نوشتند و حتی برای نخستین بار بر انتشار اسامی زندانیان بلوچ که در آستانه‌ی اعدام بودند تمرکز کردند.

جنبش «زن زندگی آزادی» برگ تازه‌ای را نیز در

جنبش زنان ایران ورق زد و افکار عمومی را واداشت تا به قدرت زنان برای ایجاد تغییرات چشمگیر اجتماعی و سیاسی باور پیدا کند؛ به این که جنبش زنان می‌تواند جامعه را به سوی جنبش‌های رهایی‌بخش دیگر نیز سوق دهد.

با این همه ساده‌انگارانه خواهد بود اگر ادعا کنیم این جنبش توانسته باشد مطالبه‌ی «نه به اعدام» را به مطالبه‌ای گسترده و جدی برای جامعه‌ی مدنی تبدیل کند.

افکار عمومی جامعه‌ی ایران هنوز نسبت به اعدام حساسیت کافی ندارد؛ حتی اگر در سال‌های اخیر به سبب تلاش‌های فعالان حقوق بشر در این زمینه کمی حساسیت ایجاد شده باشد، شامل حال همه نمی‌شود. بخش بزرگی از جامعه در کارزار نه به اعدام هم تبعیض‌آمیز رفتار می‌کند و هنوز نیاموخته و نپذیرفته که آن چه اهمیت دارد مخالفت با «نفس عمل اعدام» است. در تولیدات فرهنگی و هنری که درباره‌ی اعدام ساخته می‌شود به جای مبارزه با این قانون ضد حقوق بشری، به گرفتن رضایت از شاکیان پرونده‌ی فرد در آستانه‌ی اعدام بسنده می‌شود. مسئله برانگیز بودن اعدام در ایران سال‌هاست در چرخه‌ی معیوب توقف حکم قصاص به واسطه‌ی گرفتن رضایت و پرداخت دیه مانده است. فیلم‌های سینمایی که درباره‌ی چهره‌ی کریه اعدام ساخته می‌شوند هیچ کدام به مسئله‌ی اعدام مردم بلوچ، زندانیان سیاسی، بهاییان و آن‌ها که «مخل امنیت کشور» نامیده می‌شوند نمی‌پردازند.

در اعتراض به اعدام شریفه محمدی و پخش آن عزیزانی نیز ما شاهد همه‌گیر شدن یک صدای اعتراضی نبودیم؛ بلکه تنها واکنش‌هایی از سوی فعالان حقوق بشر و زنان زندانی شکل گرفت که حتی در رسانه‌های داخل کشور نیز همه‌گیر نشد. اما خبر بدتر این که همین واکنش‌ها را هرگز درباره‌ی اعدام بسیاری از افراد دیگر ندیده‌ایم؛ افرادی که نه زندانی سیاسی هستند، نه فعال اجتماعی و نه چهره‌ای شناخته شده دارند، افرادی که شاید جرم‌های سنگین هم مرتکب شده باشند، اما براساس یک اندیشه‌ی ضد اعدام باید به اعدام آن‌ها نیز «نه» بگوییم.

حکومت ایران هنوز و هم‌چنان بر چنین موجی سوار است؛ بر گفتمانی که از اعدام ساخته و در جامعه نهادینه کرده و این گفتمان می‌تواند در برهه‌های مختلف، قربانیان متعدد داشته باشد، از اعدام

دسته‌جمعی بهاییان گرفته تا اعدام متهمان به مخل امنیت کشور در جنبش «زن زندگی آزادی». از اعدام مردم بلوچ به اتهام قاچاق و همکاری با گروه‌های تروریستی گرفته تا اعدام شیرین علم‌هولی به اتهام «محرابه». از اعدام «ریحانه جباری» به اتهام قتل گرفته تا اعدام ناشناخته‌ترین متهمان و حتی مجرمان؛ حتی جنایت‌کاران سیاسی.

### آسیب پذیرترین‌ها، قربانیان اعدام

اعدام حکمی است که اغلب علیه افراد و گروه‌های آسیب‌پذیر اعمال می‌شود، از جمله افرادی که به دلیل وضعیت اقتصادی و تعلق قومیتی مورد تبعیض و ستم قرار دارند و به حاشیه رانده شده‌اند. برای مثال در آمریکا تعداد افرادی که به دلیل قتل یک فرد سفیدپوست به اعدام محکوم می‌شوند، هفده برابر بیش‌تر از کسانی است که به خاطر قتل یک فرد سیاه‌پوست ممکن است حکم اعدام بگیرند. در ایران نیز حکومت همواره از مجازات اعدام به عنوان ابزاری برای حذف مخالفان سیاسی خود استفاده می‌کند و آن را برای ایجاد ارعاب در جامعه به کار برده است. با این همه واکنش جامعه‌ی ایرانی و حتی اجتماعات ایرانی خارج از کشور به اعدام‌ها چندان گسترده نبوده؛ برای مثال در سال ۲۰۲۳ میلادی، ایرانیان فقط در زمان اجرای حکم اعدام چند تن از زندانیان سیاسی، واکنش اعتراضی از خود نشان دادند و تقریباً سایر اعدام‌ها بدون کوچک‌ترین هزینه‌ی سیاسی برای حکومت ایران در زندان‌ها اجرا شده است. درباره‌ی اعدام‌های غیرسیاسی هم تنها می‌توان به برخی واکنش‌ها در برهه‌های زمانی مختلف اشاره کرد که به همت چهره‌های هنری و سینمایی شناخته شده شکل گرفت و البته بیش‌تر آن‌ها هم ناکام مانده‌اند؛ بنابراین شاید این ادعا بی‌مورد نباشد که هنوز حرکت منسجمی که با مجازات اعدام مخالفت کند و بتواند جلوی آن بایستد در افکار عمومی ایرانیان شکل نگرفته و تا چنین حرکتی شکل نگیرد، حکومت هم‌چنان باتکیه بر گفتمان قوی بودن اعدام در جامعه، از این ابزار برای سرکوب مخالفان خود استفاده خواهد کرد. امروز بزرگ‌ترین مخالفان حکومت، زنان هستند؛ و در عین حال به دلیل تبعیض شدید جنسیتی در ایران، در گروه آسیب‌پذیرتری نیز قرار دارند.

صیقل

ماهنامه حقوقی اجتماعی  
سال پانزدهم، شهریور ۱۴۰۳  
شماره ۱۶۰



حقوقی

■ بررسی حقوقی حکم اعدام «شریفه محمدی»

## حکمی که کارنامه‌ی حقوق بشر جمهوری اسلامی را سیاه‌تر کرد

بررسی حقوقی این حکم برای هر حقوقدان پایبند به مبانی حقوق بشر دشوار است؛ چراکه تمامی روندها و فرایندهایی که منجر به برآمدن چنین حکم ناروایی از سوی دستگاه قضایی جمهوری اسلامی ایران شده، مغایر با اصول اولیه و بنیادین حقوقی پذیرفته‌شده در دنیای متمدن است.

از رفتارهای خارج از چهارچوب قانونی ضابطان دادگستری در راستای بازداشت و بازجویی از متهم گرفته تا رسیدگی به اتهام در مرجع هنجارگریزی تحت عنوان «دادگاه انقلاب اسلامی» و از عدم دسترسی متهم به وکیل در فرایند تحقیقات مقدماتی

صیقل

ماهنامه حقوقی اجتماعی  
سال پانزدهم، شهریور ۱۴۰۳  
شماره ۱۶۰



احسان حقی  
وکیل دادگستری

چند روزی است که انتشار خبر صدور حکم محکومیت «شریفه محمدی» به اعدام، جامعه‌ی ایران را در بهت و اندوه و خشم فرو برده است. این حکم از سوی شعبه‌ی اول دادگاه انقلاب اسلامی رشت، با انتساب اتهام «بغی» صادر شده است.



و رسیدگی دادگاه تا عدم شفافیت و اطلاع‌رسانی درست در خصوص دادرسی انجام شده، همه‌وهمه نشان از استفاده‌ی ابزاری حاکمیت از دستگاه قضا و نهاد قانون‌گذاری برای تحمیل بیش‌ازپیش اراده‌ی سرکوبگرانه‌ی خود دارد.

رسیدگی به عمل‌آمده و نتیجه‌ی اسفبار حاصل از صدور حکم اعدام شریفه محمدی با هیچ‌یک از استانداردهای حقوق بشری منطبق نیست. عنوان مجرمانه‌ی بغی که ظاهراً مهم‌ترین اتهام اوست و بر اساس عضویت سالیان پیش در «کمیته‌ی هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکل‌های کارگری» به وی نسبت داده شده، صرف‌نظر از صحت انتساب آن -که تردیدها و ایرادات فراوانی بر آن وارد است- مستند به ماده‌ی ۲۸۷ قانون مجازات اسلامی بوده که چنین مقرر داشته است: «گروهی که در برابر اساس نظام جمهوری اسلامی ایران، قیام مسلحانه کند باغی محسوب می‌شود و در صورت استفاده از سلاح، اعضای آن به مجازات اعدام محکوم می‌گردند.»

این حکم فقهی استخراج‌شده از اعماق تاریک تاریخ که به ناروا لباس قانون بر آن پوشانده شده، بسیار خشن و فاقد استانداردهای جرم‌انگاری و وضع قوانین کیفری است. قطع‌نظر از این که اصل پیش‌بینی مجازات اعدام برای این جرم پذیرفتنی نیست، این مجازات حتی برای کسی که عضویت ساده‌ای در گروه‌های مورد‌نظر قانون‌گذار داشته و هیچ اقدام مسلحانه‌ای هم انجام نداده باشد، اعمال می‌شود؛ وضعیتی که به نظر می‌رسد در مورد شریفه محمدی مصداق یافته است. البته لازم به ذکر است که کمیته‌ی هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکل‌های کارگری به‌هیچ‌وجه و با هیچ تعریفی، گروهی که در برابر اساس نظام جمهوری اسلامی ایران قیام مسلحانه کند به شمار نمی‌رود و ظاهراً دادگاه انقلاب اسلامی رشت برای توجیه حکم ناموجه خود، شریفه محمدی را به گروه‌های مسلح‌گرد هم منتسب نموده است.

همان‌گونه که پیش‌تر، در نوشتاری با عنوان «اعدام؛ بازدارندگی یا ارعاب» که در شماره‌ی ۱۳۹ ماهنامه‌ی «خط صلح» منتشر شده (۱) بیان گردید، ماهیت حدی مجازات اعدام در نظر گرفته شده برای جرایمی مانند بغی و در نتیجه، عدم امکان بهره‌گیری از تأسیسات حقوقی هم‌چون تعویق مجازات، تعلیق مجازات، تخفیف مجازات و سایر امکانات مخفّفه‌ی قانونی، موجب می‌شود که این مجازات سخت و غیرقابل‌بازگشت، با سختگیری و عدم انعطاف به‌اجرا درآید.

به هر روی در پرونده‌ی شریفه محمدی، گذشته از ناموجه بودن انتساب چنین اتهامی به ایشان، فرایند بازجویی و دادرسی منجر به چنین حکمی نیز سرشار از موارد نقض اصول و استانداردهای

حقوق بشری است. محرومیت شریفه محمدی از حق دسترسی به وکیل (۲)، یکی از مهم‌ترین مصادیق این نقض‌ها به شمار می‌رود. این محرومیت نه‌تنها مغایر با موازین بین‌المللی مختلفی از جمله جزء (ب) و (د) بند ۲ ماده‌ی ۱۴ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی به‌شمار می‌رود، بلکه حتی با قواعد وضع‌شده در نظام حقوقی جمهوری اسلامی از جمله اصل ۳۵ قانون اساسی که مقرر نموده: «در همه‌ی دادگاهها طرفین دعوی حق دارند برای خود وکیل انتخاب نمایند و اگر توانایی انتخاب وکیل را نداشته باشند باید برای آن‌ها امکانات تعیین وکیل فراهم گردد» و ماده‌ی ۵ قانون آیین دادرسی کیفری که مقرر نموده: «متهم باید در اسرع‌وقت، از موضوع و ادله‌ی اتهام انتسابی آگاه و از حق دسترسی به وکیل و سایر حقوق دفاعی مذکور در این قانون بهره‌مند شود» نیز مغایرت دارد.

بازجویی‌های انجام شده پس از بازداشت شریفه محمدی نیز برحسب اعلام ایشان، توأم با شکنجه‌های جسمی و روحی بوده که این امر نیز مغایر است با ماده‌ی ۵ اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر که اعلام می‌دارد: «هیچ‌کس نباید مورد شکنجه یا بی‌رحمی و آزار یا تحت مجازات غیرانسانی یا رفتاری قرار گیرد که منجر به تنزل مقام انسانی وی گردد.» یا ماده‌ی ۷ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی که مقرر می‌دارد: «هیچ‌کس را نمی‌توان مورد آزار و شکنجه یا مجازات‌ها یا رفتارهای ظالمانه یا خلاف انسانی یا ترذیلی قرار داد.»

در حال حاضر و در هنگام نگارش این نوشتار، پرونده‌ی شریفه محمدی به‌منظور رسیدگی به فرجام‌خواهی ایشان نسبت به حکم اعدام، به دیوان عالی کشور فرستاده شده و امید می‌رود که رسیدگی دیوان منجر به نقض این حکم ناروا که دربردارنده‌ی ایرادات شکلی و ماهوی فراوان است شود. اما تردیدی نیست که حکم اعدام صادره از سوی شعبه‌ی اول دادگاه انقلاب اسلامی رشت نقطه‌ی سیاه دیگری در کارنامه‌ی مردود نظام قضایی جمهوری اسلامی ایران است و به‌عنوان نمونه‌ای از نقض سیستماتیک و گسترده‌ی حقوق بشر شناخته خواهد شد.

پانوش‌ها:

۱. حقی، احسان، «اعدام؛ بازدارندگی یا ارعاب»، ماهنامه‌ی خط صلح، سال سیزدهم؛ آبان‌ماه ۱۴۰۱، شماره‌ی ۱۳۸، صص ۴۵-۴۴.

۲. برای مطالعه‌ی بیشتر در باب حق دسترسی به وکیل، ر.ک به: حقی، احسان، «حق بهره‌مندی از وکیل در قوانین بین‌المللی در مقایسه با قوانین در ایران»، ماهنامه‌ی خط صلح، سال سیزدهم؛ دی‌ماه ۱۴۰۱، شماره‌ی ۱۴۰، صص ۶-۷.



دادگاه



حقوق بشر

## ■ چه کسی حکم اعدام «پخش‌ان عزیز» را امضا کرد؟ احکام ضدزن قاضی ایمان افشاری در یک نگاه



مرتضی هامونیان  
فعال حقوق بشر

صیقل  
ماهنامه حقوقی اجتماعی  
سال پانزدهم، شهریور ۱۴۰۳  
شماره ۱۶۰

لباسی که البته در تن آن وضعیت خاص زار می‌زند. چنان شد که در این بیش از یک‌صد سال، یا دادگاه نظامی به صورتی غیرقانونی متولی محاکمه‌ی غیرنظامیان شد، یا «پزشک احمدی» بود و سوزن کشنده‌اش، یا کلاً با نابودی میراث دستگاه قضایی پسامشروطه که پس از انقلاب بهمن ۵۷ روی داد، سیستم قضایی‌ای حاکم شد که با قضای متداول در جهان مدرن فاصله‌ای نجومی داشت. در این قضای جدید، به نام حاکم کردن شرع، نظرات خاص برخی از معممین مینا شد و قضاتی که به راحتی آب خوردن جان انسان‌ها را می‌ستاندند؛ قصه‌ای تلخ که از «خلخال» شروع شد و با «محمدی‌گیلانی»‌ها ادامه پیدا کرد و به سرفصل ۸۸ رسید.

۱۱۸ سال از انقلاب مشروطه در ایران می‌گذرد؛ انقلابی که یکی از آرمان‌هایش کسب «عدالت‌خانه» به وسیله‌ی مردم بود. اما مسئله این‌جاست که از آن زمان تاکنون، هرگاه بنا بوده سرکوبی صورت گیرد و حقی پایمال شود، یا قانون را دور زده‌اند و یا برای آن به ضرب‌وزور، لباسی قانونی بافته‌اند؛

در سرفصل ۸۸ اما گویی همه‌ی این قضاات هم مورد اعتماد نبودند. چندی از اعتراضات مردمی سال ۸۸ گذشته بود که ناگهان مشخص شد که همه‌ی راه‌های رسیدگی به پرونده‌های سیاسی و عقیدتی به سه شعبه در دادگاه انقلاب در تهران ختم می‌شود؛ شعب ۱۵، ۲۶ و ۲۸. قاضیان این شعب هم البته ماشین امضا و مطیع دستگاه‌های امنیتی بوده و هستند. در واقع این ضابط امنیتی است که خودش می‌گیرد، خودش بازجویی می‌کند، خودش به متهم زیر انفرادی و کتک و شکنجه فشار می‌آورد و اعتراف اجباری می‌گیرد و خودش هم به واسطه‌ی این ماشین امضاها، به نام قاضی حکم صادر می‌کند.

یکی از این شعب، شعبه‌ی ۲۶ است که از ۸۸ تاکنون چندین قاضی مختلف به خود دیده و حال چندسالی است که به‌ایستگاه «ایمان افشاری» رسیده است. ایمان افشاری معمومی است که در عملکردش جز ایمان به قدرت و زور، چیزی یافت نمی‌شود. او دستکم از زمستان ۱۳۹۷ بر کرسی قضاوت شعبه‌ی ۲۶ دادگاه انقلاب خیمه زده و احکام غلاظ و شدادش بارها موجب اعدام شهروندان معترض ایرانی و زندانی شدن و ستاندن آزادی و حقوق انسانی از افراد بسیاری شده است.

یکی از جدیدترین قربانیان قضاوت ایمان افشاری، «پخشان عزیزی» است؛ فعال مدنی گردی که پیش از بازداشت، به‌عنوان یک «مددکار اجتماعی» شناخته می‌شد. (۱) پخشان عزیزی، شهروند اهل مهاباد، در سیزدهم مردادماه ۱۴۰۲ توسط نیروهای امنیتی در تهران بازداشت شد. ابتدا به بند ۲۰۹ بازداشتگاه ویژه‌ی وزارت اطلاعات مستقر در زندان اوین و بعد به بند زندان این زندان منتقل شد. (۲) خانم عزیزی در طول بازداشتش ماه‌ها بلاتکلیفی، فشار و شکنجه و بازجویی‌های طولانی را گذراند و سرانجام در آغازین روزهای مرداد ۱۴۰۳، ایمان افشاری، او را از بابت اتهاماتی از جمله «عضویت در جمعیت‌های معارض کشور» به اعدام محکوم کرد. (۳)

ایمان افشاری سابقه‌ی زیادی در صدور احکام اعدام دارد که متأسفانه بسیاری از آن‌ها نیز به اجرا درآمده‌اند. او قاضی صادرکننده‌ی حکم اعدام فعالین سیاسی و مدنی و شهروندانی ایرانی چون «شهاب نادعلی جوزانی»، «محسن مظلوم»، «پژمان فاتحی»، «وفا آذربار»، «هژیر فرامرزی»، «حبیب اسبود» و بسیاری دیگر است. یکی از قربانیان ایمان افشاری، فیلم‌ساز صاحب‌نام ایرانی یعنی «محمد رسول‌اف» است. رسول‌اف که از ایران خارج شد تا به زندانی که افشاری برای او بریده بود نیفتد، دیالوگی میان خود و ایمان افشاری را نقل کرده که برای درک فاجعه و شناخت این معمم موسوم به قاضی کفایت می‌کند.

رسول‌اف در مورد افشاری گفته است:

«از قاضی محترم پرسیدم: آیا فیلم‌هایم را دیدید؟ گفت: نه.

گفتم: پس چطور می‌خواهید قضاوت کنید؟

گفت: تحلیل دستگاه‌های امنیتی درباره‌ی فیلم‌ها برای من کافی است.» (۴)

افشاری در مقام قاضی شعبه‌ی ۲۶ دادگاه انقلاب تهران، در سرکوب حقوق زنان و فعالان زن به‌ویژه مخالفان حجاب اجباری در ایران ید طولایی دارد. «آتنا دائمی» و «گلرخ ایرایی» از جمله فعالانی هستند که با حکم او به زندان محکوم شده‌اند.

در یک مورد مشخص در سال ۱۳۹۸ او سه فعال حقوق زنان و مخالف حجاب اجباری به نام‌های «فرشته دیدنی»، «صبا کرد افشاری» و «راحله احمدی» (مادر صبا کرد افشاری) را جمعاً به ۵۸ سال زندان محکوم کرد. هم‌چنین و باز در سال ۱۳۹۸، حکم محکومیت «اسرین درکاله»، «ناهد شقاقی»، «مریم محمدی» و «اکرم نصریان» از فعالان زن و عضو انجمن «ندای زنان ایران» هر یک به چهار سال زندان نیز توسط ایمان افشاری صادر شده است. اتهامات این چهار نفر «اجتماع و تبانی»، «تبلیغ علیه نظام» و «تظاهر به عمل حرام با مصداق بی‌حجابی» بوده است. احکام شدید افشاری علیه زنان تنها محدود به این موارد نشد. در سال ۱۴۰۱ در موردی مشخص، «لیلا منصور»، فعال حقوق زنان، توسط ایمان افشاری به یک سال حبس، پنجاه ضربه شلاق، دو سال ممنوعیت خروج از کشور و منع اقامت در استان تهران و دیگر مجازات‌های تکمیلی محکوم شد. (۵) «نرگس محمدی»، برنده‌ی جایزه‌ی صلح نوبل سال ۲۰۲۳ نیز در سال ۱۴۰۱ توسط قاضی افشاری از بابت اتهام تبلیغ علیه نظام به ۱۵ ماه حبس و مجازات تکمیلی محکوم شد.

آن‌چه ذکر شد تنها مواردی است از سیل احکام شدید و غیرانسانی ایمان افشاری علیه زنان و مردان ایرانی که «نواله‌ی ناگزیر را گردن کج نکردند» و در برابر بی‌عدالتی به هر صورتی ایستادند و توسط بیدادگاهی موسوم به دادگاه انقلاب به حبس‌های کوتاه و طولانی محکوم شدند.

مشهور است که مجرم به محل جرم خود باز می‌گردد. ایمان افشاری در دی‌ماه ۱۴۰۲ اقدام به بازدید از بند زندان اوین کرد. زندانیان سیاسی زن این بند در پی این بازدید نسبت به حضور ایمان افشاری و بلاتکلیفی طولانی‌مدت پرونده‌های خود اعتراض کردند. اعتراضات به‌شدت تنش‌زا بود، در نتیجه کارکنان زن گارد زندان وارد بند شدند و تهدید به برخورد فیزیکی کردند، اما علی‌رغم تنش‌ها، درگیری فیزیکی رخ نداد. اما قدم ایمان افشاری برای همین زنان نیز نحس بود. پس از رفتن او و در پس این اعتراضات که توأم با سردادن شعار نیز بود، مدیریت زندان اقدام به تنبیه زندانیان شرکت‌کننده در اعتراض کرد. استفاده از تلفن برای آن‌ها ممنوع شد و تهدید به تبعید به زندان‌های دیگر شدند. (۶)

سال ۱۴۰۲ سال اجرای احکامی مختلف علیه زنان بود که به وسیله‌ی ایمان افشاری صادر می‌شد. احکامی که به‌موجب آن‌ها فعالانی چون «زینب زمان» به حبس تعلیقی و منع معاشرت با دیگران و «نازیلا معروفیان»، روزنامه‌نگار، به یک سال حبس تعزیری و جزای نقدی محکوم شدند. در این سال دو روزنامه‌نگار زن به نام‌های «سعیده شفیعی» و «نسیم سلطان‌بیگی» نیز توسط ایمان افشاری محاکمه شده و هر کدام به تحمل بیش از ۴ سال

صیخ

ماهنامه حقوقی اجتماعی  
سال پانزدهم، شهریور ۱۴۰۳  
شماره ۱۶۰



حبس محکوم شدند. محکومیتی که تنها به واسطه‌ی فعالیت‌های روزنامه‌نگارانه‌ی آنان صورت گرفت. دادگاه این دو اما داستانی تلخ دارد. موضوع پرونده‌هایشان ربطی به مسئله‌ی حجاب نداشت، اما گویی جنبش اعتراضی ۱۴۰۱ مردم ایران هم‌چنان برای افشاری گران آمده بود. در میانه‌ی دادگاه، قاضی افشاری ناگهان بحث را به سمت مخالفت این دو روزنامه‌نگار با حجاب اجباری و نوشته‌های ایشان در فضای مجازی برد و بحث به جایی کشید که ایمان افشاری اقدام به توهین به این روزنامه‌نگاران به دلیل نظراتشان در خصوص حجاب اجباری کرد. (۷)

علاوه بر این‌ها «مرضیه فارسی» و «فروغ تقی پور» نیز دو قربانی احکام ایمان افشاری بودند که از بابت اتهاماتی از جمله «بغی» و در یک پرونده‌ی مشترک به «ظن عضویت در گروه‌های مخالف نظام» هرکدام به پانزده سال حبس محکوم شدند؛ حکمی که غیابی صادر شد. دلیل آن‌هم این بود که خانم‌ها فارسی و تقی پور دادگاه را به رسمیت نشناختند و از حضور در آن امتناع کردند. (۸) افشاری حتی به «کوثر افتخاری»، از مجروحین جنبش اعتراضی ۱۴۰۱ که یک چشمش را از دست داده بود هم پنج ماه حکم حبس داد. خانم افتخاری در حساب اینستاگرامش با انتشار تصویر احضاریه‌ی دادگاهش نوشت: «آیا کور کردن چشمم کافی نیست؟ چشمم را گرفتین اما هنوز دنبال آزار و اذیت من هستین... آیا جایگاه شاکو و متهم عوض شده است؟؟؟»

اما این ماشین احکام ضد انسانی ایمان افشاری تمامی ندارد. از زنان بهائی چون «فریبا کمال‌آبادی» و «مهوش ثابت» که قربانی ناعدالتی افشاری شدند و هرکدام به ۱۰ سال حبس محکوم شدند تا معلمان و کارگردانان و خلاصه همه‌ی اقشار و طبقات مختلف اجتماعی، به ویژه زنان هدف احکام ضد بشری ایمان افشاری بوده و هستند. در زمان نوشتن این متن هم زانی چون «زهرآ شفیعی»، نویسنده و مستندساز، «آزاده عابدینی» و بسیاری دیگر که احتمالاً نامشان را نمی‌دانیم در خطر احکام شدید و غیرانسانی او هستند؛ چونان حکم اعدام پخشان عزیزی که حکمی علیه زنی مبارز است.

پخشان عزیزی پس از آن‌که نزدیک به یک سال را در بازداشت گذراند، در نامه‌ای سرگشاده از زندان اوین تحت عنوان «کتمان حقیقت و آلت‌ناتیو آن» به انواع شکنجه‌هایی اشاره می‌کند که در سلول انفرادی و بر اساس «نگهداری‌اش در شرایط غیرانسانی» شاهد بوده است. او در بخشی از نامه‌اش می‌نویسد: «بین مرگ و زندگی مسابقه‌ای در جریان است. در ضعف شدید جسمانی دستانش را به دیوار سلول انفرادی گرفته بود تا نیفتد. دیوار همان سلولی که در سال ۸۸ نیز به همان اتهام «کورد بودن» و «زن بودن» در آن نگاه داشته بودند. صدای سرفه‌های پدرش را که غده‌ی سرطانی‌اش تازه جراحی شده و یک‌بار نیز سکنه کرده بود، از بند سه می‌شنود و نگران وضعیت روحی و جسمی دو عضو دیگر خانواده‌اش است. در همان روز اول بازجویی، پیشنهاد قضایی نشدن پرونده و فیصله‌ی همه‌چیز بی‌سروصدا داده می‌شود!» (۴)

ایمان افشاری علاوه بر احکام شدیدش، سابقه‌ای هم در خشونت‌های کلامی علیه متهمانی دارد که قرار است حکمشان را او صادر کند. او به زنی زندانی می‌گوید که بگذار مادرت التماس کند و به دیگری که معلم هم بوده هجمه می‌کند که به جای معلمی برو و قرمه‌سبزی درست کن. (۴) در واقع نگاه و برخورد ایمان افشاری با زنان، نگاهی کاملاً از بالا و زن‌ستیزانه است و البته این عجیب نیست؛ بالاخره ایمان افشاری هم از جمله دست‌پروردگان همان نظامی نظری و سیاسی است که از آغاز با شعار «یا روسری یا توستری» آغاز به کار کرد.

حدود دو سال از جنبش اعتراضی مردم ایران با شعار «زن زندگی آزادی» گذشته و انتقام حاکمیت از زنان شدت گرفته است. در این میان، ایمان افشاری هم در مقام قضاوت در شعبه‌ی ۲۶ دادگاه انقلاب چیزی جز بخشی از یک ماشین سرکوب نیست. او قاضی به معنای مرسوم در کشورهای جهان نیست؛ بلکه سرکوبگری است که در نقش قضاوت، کار آن بخش از ماشین سرکوب را انجام می‌دهد. او در هماهنگی کامل با ضابطین امنیتی و دستگاه‌های ریزودرشت امنیتی در جمهوری اسلامی است و احکام را در واقع نه بنا بر آن‌چه در عرف جهانی قضاوت می‌دانند که چونان که خودش به رسول‌اف گفته، بنا بر تحلیل دستگاه‌های امنیتی انشاء و ابلاغ می‌کند. اما مسئله‌ی اساسی این‌جاست که نهادی که افشاری در آن قاضی است — یعنی دادگاه انقلاب — خود بر مبنای همین قوانین موجود در کشور «فاقد وجهت قانونی» است و دستگاه قضایی که افشاری در آن قضاوت می‌کند، از حداقل‌های یک دستگاه قضای استاندارد در دنیای امروز برخوردار نیست. در واقع این ماشین سرکوب به نام دستگاه قضاوت که در ایران حقوق همه‌ی شهروندان ایرانی از جمله زنان را پایمال می‌کند و دست به اعدام و صدور احکام شدید زندان علیه شهروندان ایرانی می‌زند. تا زمانی که این دستگاه قضایی به دادرسی عادلانه و دستگاه قضایی مستقل نرسد، متأسفانه وضعیت همین است؛ وضعیتی تلخ که خبر از عدم دستیابی ما ایرانیان به عدالت‌خانه می‌دهد.

پانوش‌ها:

- ۱- آن‌چه از زندگی و پرونده‌ی پخشان عزیزی، مددکار محکوم به اعدام، می‌دانیم، رادیو فردا، ۳ مردادماه ۱۴۰۳.
- ۲- پخشان عزیزی به بند زنان زندان اوین منتقل شد، هرانا، ۲۱ آذرماه ۱۴۰۲.
- ۳- پخشان عزیزی به اعدام محکوم شد، هرانا، ۳ مردادماه ۱۴۰۳.
- ۴- از قاضی ایمان افشاری که پخشان عزیزی را به اتهام بغی به اعدام محکوم کرد، چه می‌دانیم؟، رامتین شهرزاد، رادیو زمانه، ۴ مردادماه ۱۴۰۳.
- ۵- ایمان افشاری، دادگستر - بانک اطلاعاتی ناقضان حقوق بشر در ایران.
- ۶- بازدید قاضی ایمان افشاری از بند زنان زندان اوین؛ اعتراض زندانیان سیاسی به بلاتکلیفی پرونده‌ها، هرانا، ۷ دی ماه ۱۴۰۲.
- ۷- جلسه‌ی دادگاه رسیدگی به اتهامات سه زن روزنامه‌نگار برگزار شد، هرانا، ۱۲ تیرماه ۱۴۰۲.
- ۸- با حکم دادگاه انقلاب؛ مرضیه فارسی و فروغ تقی پور هر یک به ۱۵ سال حبس محکوم شدند، هرانا، ۲۷ بهمن ماه ۱۴۰۲.

صیخ

ماهنامه حقوقی اجتماعی  
سال پانزدهم، شهریور ۱۴۰۳  
شماره ۱۶۰



عکس از شبکه های اجتماعی

## زنان

### ■ جنگ زنان با دستگاه سرکوب حکومت

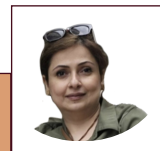
### از خیابان تا زندان

نفر او را دوره کرده و به او حمله می کنند، سرش به کیوسک برق کوبانده می شود، او را به زور روی زمین می کشند و به داخل ون پرتاب می کنند. این روایت، تصویری آشنا، برای تمام زنانی است که جمهوری اسلامی روی سرشان چنبره زده است. این اتفاق، به دنیا ثابت کرد که دیگر سن و سال هم نمی تواند زنان را در مقابل حملات وحشیانه ی حکومتی ها در امان نگه دارد. واقعیت این است که زنان، این روزها در هر سنی که باشند در خیابان های ایران در حال مبارزه ی تن به تن با جمهوری اسلامی هستند. هنوز زخم کشته شدن مهسا امینی، نیکا شاکرمی، سارینا اسماعیل زاده و ده ها جوان ایرانی که به وحشیانه ترین شکل

صیقل

ماهنامه حقوقی اجتماعی  
سال پانزدهم، شهریور ۱۴۰۳  
شماره ۱۶۰

بنفشه جمالی  
فعال حقوق زنان



دخترچیه ی چهارده ساله، درحالی که خود را پشت کیوسک برق پنهان می کند، لرزان به ون گشت ارشادی خیره شده است. گشت ارشاد می ایستد و مأموران پیاده می شوند، شتابان به سوی دخترک می روند. دخترچیه زیر ضربات مشت و لگد مأموران دست و پا می زند، تعداد بالای مأموران او را به وحشت انداخته است، چند



ممکن کشته شدند، تازه است. واقعیت این است که آن چه امروز در حال وقوع است، انتقام همه جانبه جمهوری اسلامی از زنانی که به اشکال مختلف برای رسیدن به برابری و آزادی، مقابل حکومت ایستاده‌اند و همه روزه هزینه‌های آن را می‌پردازند. اما جنگ خیابانی تنها شیوهی انتقامی حکومت علیه زنان نیست، احکام سنگین زندان و محکومیت به اعدام — که در کارنامه‌ی سیاه چهل ساله‌ی جمهوری اسلامی کم سابقه نیست — اهرم‌های فشاری است که برای سرکوب زنانی که در طول دو سال گذشته، پس از جنبش مهسا، در خط مقدم مبارزه با آن ایستاده‌اند، به کار برده است و می‌برد.

**برپایی چوبه‌های دار برای فعالان حقوق زنان: حکم اعدام «شریفه محمدی» و «پخشان عزیزی»**

شریفه محمدی در تاریخ ۱۴ آذر ۱۴۰۲ در رشت با ضرب و شتم بازداشت شد. این فعال کارگری پس از بیست روز به اداری اطلاعات سندانج منتقل شد و در طول بازجویی، بارها مورد ضرب و شتم قرار گرفت. شریفه محمدی برای مدتی طولانی از حق تماس با خانواده‌ی خود محروم بود و برای اخذ اعترافات اجباری توسط بازجوهایش تحت فشار قرار داشت. این فعال کارگری در اسفندماه همان سال به زندان لاکان رشت منتقل شد. شریفه در تاریخ ۱۴ تیرماه ۱۴۰۳ در شعبه‌ی اول دادگاه انقلاب رشت با اتهام «بعی» به اعدام محکوم گردید؛ حکمی که جامعه‌ی مدنی و سیاسی ایران را در بهت فرو برد. حکم اعدام برای یک

فعال کارگری که اتهام او، عضویت در تشکل صنفی «کمیتةی هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکل‌های کارگری» عنوان شده، حتی در چهارچوب احکام سرکوبگرانه‌ای که جمهوری اسلامی در چهل و چند سال گذشته صادر کرده، هم موردی کم نظیر است و هم نشان از عزم همه جانبه‌ی حکومت در سرکوب گسترده‌ی زنان دارد.

حکم اعدام شریفه محمدی اما، تنها حکم اعدامی نیست که طی هفته‌های گذشته برای فعالان حقوق زنان، از سوی دادگاه‌های انقلاب صادر شده است. پخشان عزیزی زندانی سیاسی کرد نیز در تاریخ ۲ مرداد ۱۴۰۳ از سوی شعبه‌ی بیست و ششم دادگاه انقلاب تهران به اتهام عضویت در گروه‌های معارض، با اتهام «بعی»، به اعدام محکوم شد. او در نامه‌ای که اخیراً از زندان منتشر کرده، از درهم تنیدگی ستم زن بودن و کرد بودن در ساختار جمهوری اسلامی نوشته است، از این که چگونه پنج ماه در انفرادی نگه داشته شده و برای گرفتن اعترافات اجباری تحت شکنجه‌های شدید قرار گرفته است. وریشه مرادی و نسیم غلامی سیمیری نیز، دو زندانی سیاسی دیگری هستند که با اتهام «بعی» تفهیم اتهام شده‌اند و در زندان و بلاتکلیفی به سر می‌برند

**محکومیت فعالان زن گیلان به حبس‌های طولانی مدت**

۲۵ مرداد ۱۴۰۲، یازده فعال حقوق زنان در گیلان، به طور هم‌زمان و با خشونت تمام، در خانه‌هایشان بازداشت شدند. اکثر این فعالان، هنگام بازداشت مورد ضرب و شتم قرار

صیخ  
ماهنامه حقوقی اجتماعی  
سال پانزدهم، شهریور ۱۴۰۳  
شماره ۱۶۰



جمعی از فعالان زن در گیلان که در زندان به سر می‌برند - عکس از بیدارزنی



گرفتند و سلول‌های انفرادی بلندمدت را تجربه کردند. سارا جهانی، متین یزدانی، زهره و زهرا دادرس، فروغ سمیع‌نیا، جلوه جواهری، هومن طاهری، نگین رضایی، شیوا شاه سیاه، آزاده چاوشیان و یاسمین حشدری، فعالانی بودند که هم‌زمان و در یک شهر بازداشت شدند. دادگاه انقلاب رشت این فعالان را به بیش از ۶۰ سال و ۶ ماه حبس محکوم کرد. بر اساس این احکام، زهره دادرس به ۹ سال و ۶ ماه، سارا جهانی، متین یزدانی، زهرا دادرس، فروغ سمیع‌نیا، نگین رضایی، شیوا شاه سیاه، آزاده چاوشیان و یاسمین حشدری، به ۶ سال و جلوه جواهری و هومن طاهری به ۱ سال زندان محکوم شدند؛ احکامی که عیناً توسط دادگاه تجدیدنظر تأیید و در تیرماه سال جاری به اجرا گذاشته شد. این فعالان برای گذراندن دوران حبس خود، در حال حاضر در زندان لاکان رشت به سر می‌برند؛ زندانی که شریفه محمدی، فعال کارگری محکوم به اعدام، دوران بازداشت خود را می‌گذراند.

### از اوین تا زندان لاکان: ایستادگی زنان زندانی علیه اعدام

اعتصاب غذای زندانیان که از بهمن ۱۴۰۲ آغاز شد و اکنون با نام «سه‌شنبه‌های علیه اعدام» شناخته می‌شود، ابتدا در زندان قزلحصار کرج شروع شد. زنان و مردان زندانی در شهرهای مختلف، از اوین تهران و زندان مرکزی کرج گرفته تا زندان‌های خوی، نقده، سقز، مشهد، خرم‌آباد، تبریز و لاکان رشت، به این کنش اعتراضی پیوستند. این کارزار در اعتراض به گستردگی اعدام‌ها توسط جمهوری اسلامی راه‌اندازی شده و از زمان راه‌اندازی تا امروز نه‌تنها زندانیان که فعالان مدنی و سیاسی زیادی را خارج از زندان با خود همراه کرده است.

سازمان عفو بین‌الملل از اعدام ۸۵۳ نفر در ایران در سال ۱۴۰۲ خبر داده و آن‌را در هشت سال گذشته بی‌سابقه دانسته است. این سازمان در گزارش سال ۲۰۲۳ خود درباره‌ی ایران نوشت: «جمهوری اسلامی هم‌چنان از مجازات اعدام به‌عنوان ابزاری برای سرکوب سیاسی مخالفان، معترضان و اقلیت‌های قومی استفاده می‌کند». هم‌چنین، این نهاد بین‌المللی مدافع حقوق بشر اعلام کرد: «دستکم، پانزده زندانی مرتبط با جنبش «زن زندگی آزادی»،

در معرض خطر اعدام قرار دارند».

اعدام رضا رسایی، زندانی سیاسی که شانزدهم مردادماه سال جاری، بدون اطلاع خانواده‌اش صورت گرفت، از جمله اعدام‌های فعالان سیاسی است که جمهوری اسلامی در ماه‌های اخیر به آن دست زده است. این اقدام غیرانسانی، اعتراضات وسیعی را در زندان‌های مختلف، به‌ویژه زندان اوین به‌راه انداخت؛ اعتراضاتی که منجر به ضرب‌وشتم و مصدوم شدن تعداد زیادی از زندانیان زن محبوس در زندان اوین شد. سروناز احمدی، سمانه اصغری، محبوبه رضایی، سارینا جوادی، رعنا کورکور و سپیده قلیان از جمله زندانیانی هستند که در پی حمله‌ی گارد حفاظت، مصدوم و از حق تماس با خانواده‌ی خود محروم شدند. در واقع مسئولان زندان، سی و هفت زندانی سیاسی زن را ممنوع‌الملاقات کردند. صدور حکم اعدام برای شریفه محمدی و پخشان عزیزی هم اعتراضات گسترده‌ای را در میان زندانیان به‌دنبال داشت. در نمونه‌ی اخیر آن، هشت زندانی زن محبوس در زندان لاکان رشت، به کارزار سه‌شنبه‌های نه به اعدام پیوستند.

### مبارزه و مقاومت، مشق هرروزه‌ی زنان از خیابان تا زندان

توهین و تحقیر، تجاوز و آزار جنسی، ضرب‌وشتم و بازداشت، احکام سنگین زندان، ممنوع‌الخروجی، ممنوع‌الکاری و اخراج از محل کار، بخشی از فشار و سرکوب‌هایی است که این‌روزها زنان در ایران به‌طور گسترده با آن روبه‌رو هستند. به‌نظر می‌رسد جمهوری اسلامی قصد دارد در آستانه‌ی دومین سالگرد جنبش مهسا، با استفاده‌ی گسترده از ابزارهای سرکوب، مثل صدور حکم اعدام و به‌اجرا گذاشتن احکام زندان فعالان حقوق زنان، شکل‌گیری هرگونه تجمع اعتراضی را در نطفه خفه کند. سرکوب‌های گسترده‌ای که از یک‌سو نشان می‌دهد جمهوری اسلامی تمام عزم خود را برای مهارکردن اعتراضات — به‌منظور حفظ قدرت — به‌کار می‌برد و از سوی دیگر نشان از عزم و اراده‌ی پایان‌ناپذیر زنانی دارد که تا رسیدن به برابری و آزادی که آن‌را حق خود می‌دانند، سر باز ایستادن ندارند، مبارزه و مقاومتی که این‌روزها تبدیل به بخش جدایی‌ناپذیر زندگی زنان آزاداندیشی شده که جمهوری اسلامی، آنان را گروگان گرفته است.

صیحه  
ماهنامه حقوقی اجتماعی  
سال پانزدهم، شهریور ۱۴۰۳  
شماره ۱۶۰



## زنان

### ■ پیام زندانیان زن: صدور حکم اعدام، انتقام حاکمیت از زنان عدالت خواهی، وجه مشترک زنان زندانی



نسیم مقرب  
فعال حقوق زنان

صیقل

ماهنامه حقوقی اجتماعی  
سال پانزدهم، شهریور ۱۴۰۳  
شماره ۱۶۰

زندانی، درخصوص وضعیت نابه‌سامان کشور منتشر کرده‌اند، در شرایطی که حاکمیت در صدد حذف یا کاهش تأثیرگذاری این زنان است، اهمیت ویژه‌ای پیدا می‌کند. برجسته‌کردن بخش‌هایی از نامه‌ی پخش‌شان عزیزی، دفاعیه‌ی وریشه‌مرادی و پیام‌های تعدادی دیگر از زنان زندانی، تلاشی است برای پاسخ به این پرسش که: چرا حکومت با زنان به جنگ برخاسته و از دیدگاه زنان زندانی سیاسی، هدف از صدور این احکام چیست؟

طی مدت کوتاهی که از صدور حکم «اعدام» برای شریفه محمدی و پخش‌ان عزیزی می‌گذرد، بیانیه‌های متعددی در اعتراض به صدور این احکام و خطر صدور احکام مشابه برای وریشه‌مرادی و نسیم غلامی سیمپاری منتشر شده است. توجه به نامه‌ها و تحلیل‌های که زنان

پخشان عزیزی، مددکار اجتماعی و زندانی سیاسی محکوم به اعدام، در بخشی از نامه‌اش می‌نویسد: «آن‌که در راه حقیقت و آزادی گام گذارده، مرگ و زندگی را معنایی دیگر بخشیده است. ما ترس از مرگ نه، که ترس از زندگی بی‌عزت و بردگی داریم. زندگی آزاد، آن‌جا آغاز می‌شود که زنان — آن قدیمی‌ترین مستعمره‌گان — راسخ و استوار برای شرافت و کرامت خود، چنان می‌زیند که مرگ را برای زندگی آزاد، در آغوش می‌کشند».

پخشان، در تک‌تک واژه‌هایش، ارزش تلاش برای آزادی و حقیقت فهم ویژه از زندگی و مرگ را رقم زده است. در تمامی جملات نامه‌اش، زندگی باعزت، پایداری برای حفظ منزلت، ارجمندی انسان و عزم خلل‌ناپذیر زنان، برای ساختن زندگی آزاد، قدر دانسته شده است. «زن زندگی آزادی» (ژن ژیان نازادی) برای نویسنده‌ی این‌سطور، تنها یک شعار زمان‌مند نیست، بلکه «آرمانی» است که مبارزه‌ی عدالت‌خواهانه‌ی او را شکل داده است. پخشان عزیزی با یادآوری هزینه‌های زیادی که زنان برای ساختن «زندگی آزاد و باشرافت» داده‌اند و می‌دهند، نامه‌ی خود را این‌گونه به پایان می‌رساند: «شریفه محمدی، من و دیگر زنانی که در صف اعدامند، اولین و آخرین زنانی نیستیم که به‌صرف جستجوی زندگی آزاد و باشرافت محکوم گشته‌ایم و می‌گردیم. اما تا جانی داده نشود، آزادی نیز محقق نمی‌گردد. بهای آزادی سنگین است. جرم‌مان پیوند دادن ژن، ژیان، نازادی است».

شعار آرمانی «زن زندگی آزادی» در نامه و دفاعیه‌ی وریشه مرادی — که در خطر صدور حکم اعدام است — نیز جلوه‌ی پررنگی دارد. این زندانی سیاسی می‌نویسد: «من به‌جرم زن بودن، کرد بودن و جستجوی حیات آزاد، به بغی متهم شده‌ام». این زن زندانی سیاسی کرد که به‌لزوم نزدیکی و فعالیت مشترک برای رهایی زنان، از ستم تاریخی، و رای مرزهای سیاسی باور دارد، در بخش دیگری از نامه‌اش به‌روشنی می‌گوید: «تا پایان هرگونه ستم علیه زنان، از کردستان تا بلوچستان و از ایران تا افغانستان و تا رسیدن به آرمان‌های "ژن، ژیان، نازادی" به‌مبارزه ادامه خواهیم داد».

پایداری و تلاش برای «زندگی آزاد» چنان برای وریشه مرادی اهمیت دارد که علی‌رغم تمام بی‌عدالتی‌هایی که از زمان بازداشت به او تحمیل شده، می‌گوید: «در طول یک‌سال گذشته، هیچ‌چیزی موجب ایجاد کوچک‌ترین تردیدی در انجام وظایف انسانی‌ام در قبال جامعه و به‌ویژه زنان نگشته و هرگز نخواهد گشت. من زنی کرد و

ساکن خاورمیانه هستم که تنها برای خود نزیسته‌ام، برای آزادی اجتماعی ساکنین منطقه، هر آن‌چه در توان داشته‌ام را انجام داده‌ام و انجام نیز خواهم داد، زیرا حیات آزاد و ارزش‌مند، شایسته‌ی جان بخشیدن است».

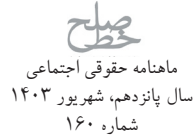
**تشدید سرکوب و پرونده‌سازی، اقرار حکومت، به درماندگی**

بند زنان زندان اوین در ۶ مردادماه ۱۴۰۳ صحنه‌ی تحسن و اعتراض زنان زندانی سیاسی بود که شعار می‌دادند: «صدور حکم اعدام، انتقام حاکمان، از زنان، از کردستان، تا هر کجا در ایران». ۱۶ زن زندانی سیاسی اوین، پیش از آن نیز در ۱۹ تیرماه ۱۴۰۳ در اعتراض به حکم اعدام شریفه محمدی، فعال کارگری، نوشتند: «آن‌چه بیش از پیش در این حکم دیده می‌شود، سیاست سرکوبی است که به‌واسطه‌ی آن، می‌خواهند صدای اعتراض و مطالبه‌گری — که با خیزش انقلابی ۱۴۰۱ به‌سطح قابل تأملی ارتقا یافته بود — را خفه کرده و زنان را که با صدایی بلندتر از پیش به‌عرصه‌ی حق‌خواهی گام گذاشته‌اند، مرعوب و وادار به عقب‌نشینی کنند».

وریشه مرادی هدف از احکام ناعادلانه‌ی اعدام شریفه محمدی و پخشان عزیزی در فاصله‌ی کم‌تر از یک ماه را: «اقرار جمهوری اسلامی به ناکارآمدی و درماندگی سیاسی»، «تظاهر به قدرتمند بودن دولت جدید»، «ایجاد رعب و وحشت» و «گسترش سرکوب در آستانه‌ی سالگرد انقلاب ژن، ژیان، نازادی» می‌داند و البته معتقد است که حکومت در این رابطه شکست خواهد خورد.

علاوه بر بازتاب آزار و شکنجه‌های زمان بازداشت و دوران بازجویی و تلاش بازجوها برای گرفتن اعتراف اجباری و سناریوسازی، در نامه‌های پخشان عزیزی و وریشه مرادی، یکی از خبرنگاران زن زندانی، به‌نام ویدا ربانی، ۱۰ مرداد ماه سال جاری، در نامه‌ای از زندان اوین نوشت: «نسیم غلامی سیمپاری، چندماه را در خانه‌ی امن سپاه گذرانده در ناکجایی و در بی‌پناهی، در رها شدگی از حقوق قانونی... ما ساعت‌های طولانی را با نسیم در هواخوری زندان گذرانده‌ایم... من لابه‌لای خنده‌ها و حرف‌های پراکنده شنیدم که نسیم زیر فشار برای اعتراف، از شدت درد و ضعف از هوش می‌رفته است». نسیم غلامی سیمپاری، در ۲۸ اردیبهشت ۱۴۰۲ در رابطه با خیزش مهسا (ژینا) بازداشت شد.

ناهید خداجو، فعال کارگری و زندانی سیاسی، ۲۴ تیر ماه ۱۴۰۳ در نامه‌ای، در اعتراض به صدور حکم اعدام برای شریفه محمدی، با اشاره به فشارهای سنگین روانی





و جسمی و شکنجه برای اعتراف‌گیری، هدف از صدور حکم اعدام برای این فعال کارگری را: «ادامه‌ی سرکوبی وحشیانه‌تر از گذشته بر طبقه کارگر» و «به‌ویژه برای زنان مبارز و معترضی که طی سال‌های متمادی، علیه ستم‌های طبقاتی و جنسیتی مبارزه کرده‌اند» می‌داند. او معتقد است: «بالاخص نوک تیز حمله، در پاسخ به جنبش ۱۴۰۱ و رو به زنانی است که با عزمی جزم‌تر از همیشه، بدون ترس و واهمه جلودار صفوف اعتراضات چند ماهه شدند».

### توجه به مشکلات اجتماعی

ریحانه انصاری‌نژاد، فعال کارگری و زندانی سیاسی، ۱۶ تیر ماه سال جاری، در نامه‌اش از زندان اوین، نوشته است: «شریفه محمدی، کارگری مطالبه‌گر است. وی به‌دلیل زن بودن و پیشینه‌ی کارگری خانواده‌اش و دیدن رنج کارگران و زنانی همانند خودش، همیشه دغدغه‌ی عدالت‌خواهی داشته است. جرم او این است که جرأت داشته برای احقاق حقوق خود و دیگر هم‌طبقه‌ای‌هایش تلاش کند. جرم او این است که کارگرانی از کردستان را می‌شناسد و آن‌ها را هم درد خود می‌داند».

پخشان عزیزی، محکوم زاده‌شدن زنان در خاورمیانه را این‌گونه روایت می‌کند: «بوی سوختگی و خون، تمام خاورمیانه را دربر گرفته است. با هرکدام، دیگری، بار دیگر جلوی چشمان‌اش نقش می‌بندد. اولین جنازه‌ای که دید در ۱۸ سالگی بود که خدیجه سرتاپا سوخته به‌دست همسر و برادر همسرش، دستان‌اش گره‌زده و زندگی‌اش به‌آتش کشیده شده بود. داستان‌های واقعی‌ای که تمامی ندارند. ده‌ها آسیب اجتماعی دیگر که بسته به‌کار و دانشگاه‌اش، از نزدیک با آن‌ها برخورد داشته و اوضاع جامعه را به‌تصویر می‌کشید».

احساس مسئولیت در قبال مشکلات اجتماعی، تلاش برای ارتقای شناخت و توجه به یافتن راه حل، در دفاعیه‌ی وریشه مرادی نیز بسیار برجسته است، او می‌نویسد: «تلاش برای زندگی همراه با شناخت و آگاهی، مرا در مسیری قرار داد که از آن‌پس، نفع جمعی را بر منفعت فردی اولویت دادم. در انجمن‌ها، سازمان‌های مردم‌نهاد و گروه‌های دانشجویی، برای زنان، کودکان، نوجوانان، آسیب‌دیدگان مواد مخدر، دوست‌داران ورزش در طبقات محروم و بازماندگان از تحصیل فعالیت کردم. در عین حال که مربی و حامی بودم، از شاگردانم درس مقاومت می‌آموختم».

### باور به تحولات بنیادین

باور به لزوم ایجاد تغییرات بزرگ اجتماعی، در نامه‌ی وریشه مرادی و پخشان عزیزی مشهود است. چنان‌که

پخشان می‌گوید: «دموکراتیزاسیون خانواده، برای گذار از جنسیت‌گرایی، دموکراتیزاسیون دین برای گذار از دین‌گرایی و نه دین‌ستیزی، دموکراتیزاسیون تمامی نهادهای سیستم برای جلوگیری از اقتدارگرایی مرکزی، برساخته‌ی اتوریتیه‌ی مشترکی است بدون درافتادن به‌دام دیکتاتوری و پاکسازی سنت‌های خلق‌های منطقه که هویتشان است. سیستمی که زن را و هویت‌های به‌حاشیه رانده‌شده را ببیند و به‌حساب آورد...». وریشه می‌نویسد: «سده‌ی بیست‌ویکم سده‌ی مطالبات جامعه و رسیدن به تغییرات بنیادین در ساختار و ذهنیت دولت-ملت است که با دموکراتیزاسیون و انقلاب می‌تواند به هدف خود برسد... روژاوا (شمال و شرق سوریه) آزمونی است که پویایی و اراده‌ی ذاتی جامعه را نشان داد، اما این آزمون نتیجه‌ی سال‌ها تلاش جهت ارتقای سطح آگاهی جامعه و به ویژه زنان بود».

حق آزادی اندیشه و عقیده و داشتن نظرات منتقدانه نسبت به نظام سیاسی، حقی است که همواره در جمهوری اسلامی نقض و با شدیدترین مجازات‌ها پاسخ داده شده است.

### هم‌صدا و هم‌پیمان، علیه حکم اعدام

پیام همبستگی و اعتراض زنان زندانی سیاسی، به‌صدور و خطر صدور احکام اعدام برای زندانیان سیاسی زن، با اعتراض به‌تمامی احکام اعدام، پیوند خورده است.

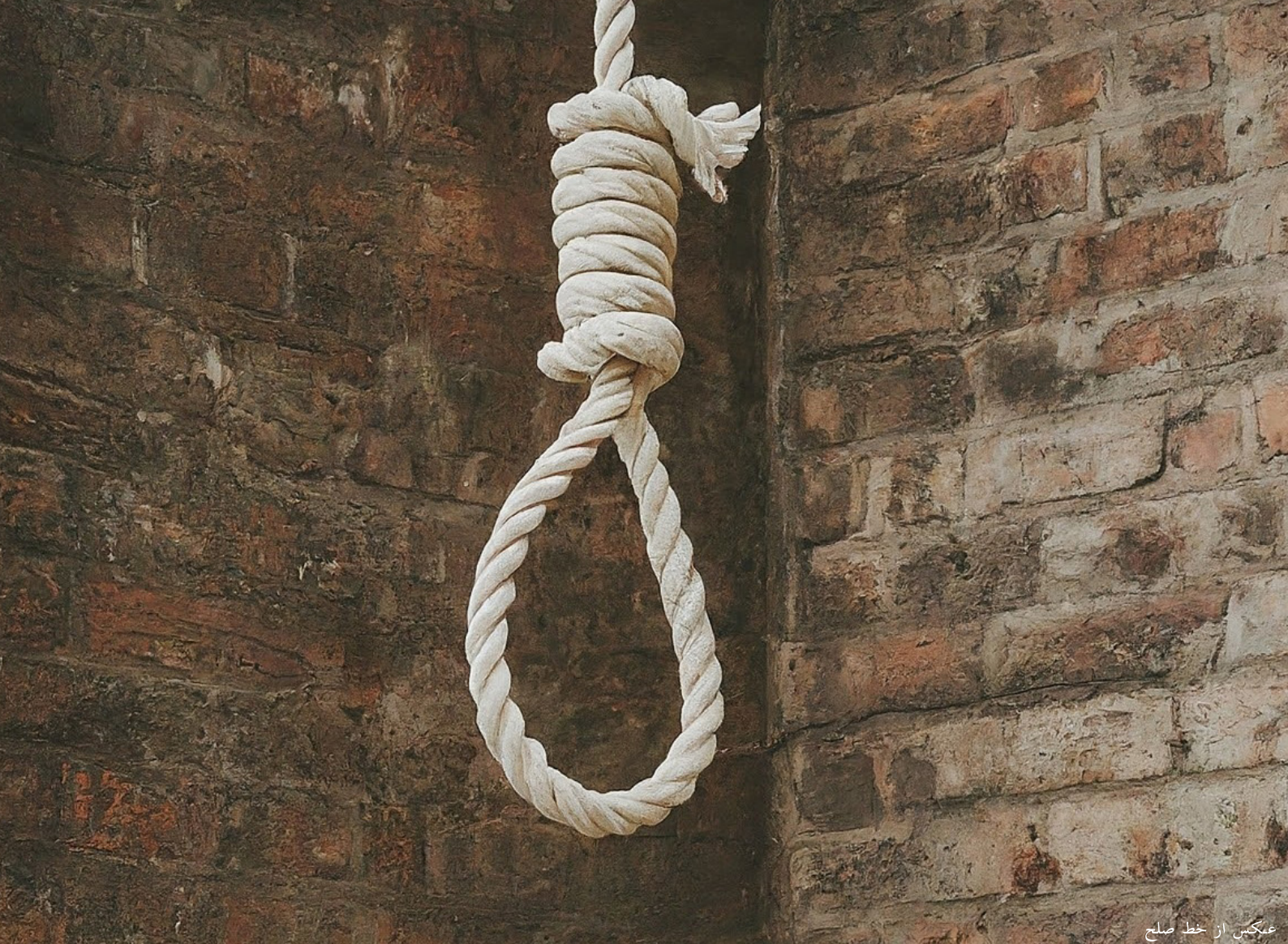
سکینه پروانه، زندانی سیاسی کرد، در نامه‌ی خود می‌گوید: «طی سال‌های حبس در زندان‌های مختلف، تجربه‌ی زندگی با محکومین به‌مرگ بسیاری را داشته‌ام. محکومینی با جرایم قتل، مواد مخدر و سرقت که از فقر و محرومیت و تحت‌فشار خانواده، به‌چنین ناکجاآبادی رسیده بودند... دوستان محکوم به مرگ من و زنانی که پیش‌تر شاهد رنجشان بودم، قربانیان حکومتی بوده و هستند که حالا پخشان عزیزی و شریفه محمدی را به‌مرگ محکوم کرده است... پخشان و شریفه‌ای که صدای رنج‌های همان زنان بی‌آینده‌ای شدند که دردهایشان بی‌شمار و حامیان‌شان انگشت‌شمارند».

فعالان حقوق زنان، زندانی در زندان لاکان رشت، پس از پیوستن به کارزار سه‌شنبه‌های نه به اعدام، اعلام کردند که علاوه بر شریفه محمدی، ۱۴ نفر از زنان زندانی جرایم عمومی نیز در این زندان، در خطر اجرای حکم اعدام قرار دارند و بر ضرورت حمایت از حق حیات این‌زندانان گمنام تأکید کردند.

صدای زنان زندانی سیاسی اوین که با کارزار سه‌شنبه‌های نه به اعدام همراه شده‌اند، در تحسن مردادماه چنین طنین‌انداز شد: «بند زنان اوین، هم‌صدا و هم‌پیمان، تا لغو حکم اعدام، ایستاده‌ایم تا پایان».

صیخ

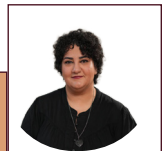
ماهنامه حقوقی اجتماعی  
سال پانزدهم، شهریور ۱۴۰۳  
شماره ۱۶۰



عکسین از خط صلح

حقوق بشر

## ■ حکم اعدام، ابزار تثبیت دیکتاتوری و بقای استبداد



آتنا دائمی  
فعال حقوق بشر

صلح  
خط

ماهنامه حقوقی اجتماعی  
سال پانزدهم، شهریور ۱۴۰۳  
شماره ۱۶۰

سبعانه و برخلاف قوانین، اعدام شدند. در بین این زنان و مردان، بسیاری بودند که دوره‌ی محکومیتشان پایان یافته و چشم به راه آزادی بودند. اما اعدامشان کردند، به صورت دسته‌جمعی



و بی‌نام و نشان، به خاک سپرده شدند و خبر اعدام آن‌ها را با تحویل ساک لباسشان، به خانواده‌ها اعلام کردند.

طی ۴۵ سال گذشته، جمهوری اسلامی هزاران زن و مرد را با اتهامات سیاسی و عمومی، با مجازات اعدام به قتل رسانده است. اما پس از کشتارهای دهه‌ی ۶۰ با توجه به دادخواهی بازماندگان این جنایات و حساسیت بخشی از مردم ایران، هم‌چنین نهادها و سازمان‌های حقوق بشری و بین‌المللی، صدور و اجرای مجازات اعدام برای فعالان سیاسی، نسبت به کشتار دهه‌ی ۶۰ با احتیاط بیش‌تری انجام شد، با این حال، جمهوری اسلامی، در صدر کشورهایی قرار دارد که از این حکم برای از بین بردن مخالفان سیاسی خود استفاده می‌کنند.

از طرف دیگر، زندان‌های جمهوری اسلامی مملو از زنان و مردانی‌ست که با اتهاماتی چون مواد مخدر

و قتل، به اعدام محکوم شده‌اند. روزانه تعداد زیادی از این زندانیان، اعدام می‌شوند و هر روز احکام اعدام بیش‌تری از سوی قضات صادر می‌گردد.

در جریان اعتراضات «زن زندگی آزادی»، هزاران معترض و فعال سیاسی و مدنی بازداشت شدند، خبرهای ناخوشایندی از تعداد زندانیان در سراسر زندان‌ها به گوش می‌رسید و متأسفانه، هنوز هم آمار دقیقی از

اسامی بازداشت‌شده‌ها وجود ندارد. تعداد زیادی از معترضان، با اتهامات واهی «محرابه و افساد فی‌الارض» یا «قتل مأمور پلیس و سپاه» به اعدام محکوم شدند. برخی به دار آویخته شدند بسیاری نیز، هم‌چنان تحت خطر اجرای حکم اعدام هستند. به‌تازگی برای دو زن فعال اجتماعی، «شریفه محمدی» و «پخشان عزیزی» حکم اعدام صادر شده و زنانی چون «نسیم غلامی سیمیری» و «وریشه مرادی» نیز با اتهام بغی، در زندان به سر می‌برند و در خطر محکومیت به اعدام هستند. این در حالیست آخرین زنی که به دلیل فعالیت سیاسی، در

دادگاهی چند دقیقه‌ای به اعدام محکوم و کشته شد، «شیرین علم‌هولی» بود. این فعال سیاسی در سال ۱۳۸۹ به اتهام محاربه، اعدام شد. پس از اجرای این حکم، تا سال ۱۴۰۲ برای زنان فعال سیاسی یا مدنی، حکم اعدام صادر نشده بود. پیش از این، در سال ۱۴۰۲ دو زن در رشت بازداشت شدند و نزدیک به یک‌سال در قرنطینه‌ی زندان لاکان، به دور از سایر زندانیان نگه داشته شدند؛ مدتی پیش فهمیدیم که هر دو، به اعدام محکوم شده و با اعمال فشار و کیل تسخیری و نهادهای امنیتی، در سکوت مطلق خبری در زندان بودند. هیچ‌کس از حکم صادره برای آن‌ها خبر نداشت، شخصاً زمانی از این حکم باخبر شدم که هر دو با قید وثیقه آزاد شده بودند. این موضوع نشان می‌دهد که ممکن است تعداد بیش‌تری از معترضان خیزش «زن زندگی آزادی» در زندان‌های جمهوری اسلامی به اعدام محکوم شده باشند.

صدور مجازات اعدام برای زنان معترض و فعال سیاسی و اجتماعی، پس از یک دهه، نشان می‌دهد که جمهوری اسلامی طبق سیاست علی‌خامنه‌ای، قصد دارد برای استمرار بقای خود، سیاست دهه‌ی ۶۰ را در پیش بگیرد و اکنون در حال آماده‌کردن جامعه برای چنین شرایطی است. این، در حالی‌ست

که مخالفت با صدور حکم و اجرای مجازات اعدام، فارغ از هر عقیده و باور و اتهام و جرمی، سال‌هاست که صدای بلندتر و رساتری یافته است. توجه به مجازات اعدام و اعتراض به صدور این حکم، طی سال‌های اخیر بسیار بیش‌تر از قبل بوده و تقریباً تمامی آحاد جامعه، خواهان لغو و حذف مجازات اعدام از قوانین فعلی و آینده‌ی ایران هستند. اما به نظر می‌رسد که هنوز راهی طولانی برای رسیدن به این هدف در پیش داریم و می‌بایست بسیار بیش‌تر از قبل برای رسیدن به این مهم تلاش کنیم.

صیخ

ماهنامه حقوقی اجتماعی  
سال پانزدهم، شهریور ۱۴۰۳  
شماره ۱۶۰







## زنان

■ «جنبش مهسا»، مقاومت مدنی ایرانی و نقش زنان

### چگونه مشارکت سیاسی زنان شانس پیروزی را افزایش می دهد؟



مجید شیعه‌علی  
فعال مدنی

صیقل

ماهنامه حقوقی اجتماعی  
سال پانزدهم، شهریور ۱۴۰۳  
شماره ۱۶۰

ایرانیان دانست؛ چراکه در لیست کارزارهای قرن بیستم از انقلاب مشروطه‌ی ایران در سال ۱۹۰۵-۶، به‌عنوان نخستین کارزار انقلابی خشونت‌پرهیز نام برده می‌شود. در طول یک و نیم‌قرن کنشگری مدنی ایرانیان، همیشه زنان در جهت احقاق حقوق خود و هم‌چنین تغییر ساختارهای سیاسی حضور پررنگی داشته‌اند. اما در اعتراضات ۱۴۰۱ برای نخستین‌بار مسئله‌ی حقوق زنان و

تاریخ معاصر کشور ما سرشار از اعتراضات خشونت‌پرهیز برای تغییر ساختار سیاسی قدرت است؛ به‌طوری‌که شاید بتوان نخستین مقاومت مدنی در قرن بیستم را متعلق به

همین خروجی بود که به قاعده‌ی مشهور «۳.۵درصد» رسید. وی در این قاعده مطرح می‌کرد که در طول قرن بیستم، تمامی کارزارهایی که در نقطه‌ی اوج خود، ۳.۵درصد از جامعه در آن مشارکت فعال داشته‌اند به پیروزی رسیده‌اند. خروجی اصلی‌تر در ادامه‌ی همین خروجی به دست آمد. کارزارهای خشونت‌پرهیز نزدیکِ دوبرابر بیش‌تر از کارزارهایی که بنابر اقدامات مسلحانه می‌خواستند ساختار را تغییر دهند پیروز شده بودند. به این ترتیب می‌شود نتیجه گرفت که کارزارهای خشونت‌پرهیز زمینه‌ی مشارکت بیش‌تری را فراهم می‌آوردند و احتمال موفقیت را افزایش می‌دهند. با تلاش‌های چنووت و سایر پژوهشگرانی که بر خشونت‌پرهیزی تأکید داشتند، کارزارهای خشونت‌پرهیز با اصطلاح «کارزارهای مقاومت مدنی» به عنوان روش تغییر توده‌ای موفق ساختار سیاسی، به جهان معرفی شد.

اما جهان در قرن بیستویکم شکل جدیدتری به خود گرفت. انقلاب اطلاعات و فناوری از چنده دهه پیش آغاز شده بود و پس از سال ۲۰۰۶ با ظهور اینترنت و سپس شبکه‌های اجتماعی، فضای مجازی توان بیش‌تری یافته بود. این تحول عظیم تأثیرات سیاسی عمیقی نیز داشت. در بررسی‌های مختلف محققان به این نتیجه رسیدند که جوامع از کنشگری رسمی به سوی کنشگری غیررسمی رفته‌اند و از عضویت در احزاب و سازمان‌های مدنی و صنفی به سراغ کنشگری «کلیک‌محور» در فضای مجازی و شبکه‌های اجتماعی و به جای مشارکت در انتخابات، بیش‌تر در خیابان حاضر می‌شوند. این تغییرات منحصر به کشورهای

حضور زنان در اعتراضات برجسته شد. به نظر برخی از منتقدین مسئله‌ی زنان و حقوق آن‌ها در برابر بحران‌های ناشی از استبداد موجود، مسئله‌ای حاشیه‌ای به نظر می‌رسد و تأکید آن‌ها بیش‌تر بر تقویت جنبش‌های انقلابی برای رفع اقتدارگرایی و گذار به دموکراسی است. در این میان پرسشی که مطرح می‌شود این است که بنابر چنین نگاه‌هایی اهمیت مسئله‌ی زنان در اعتراضات ۱۴۰۱ در چیست؟

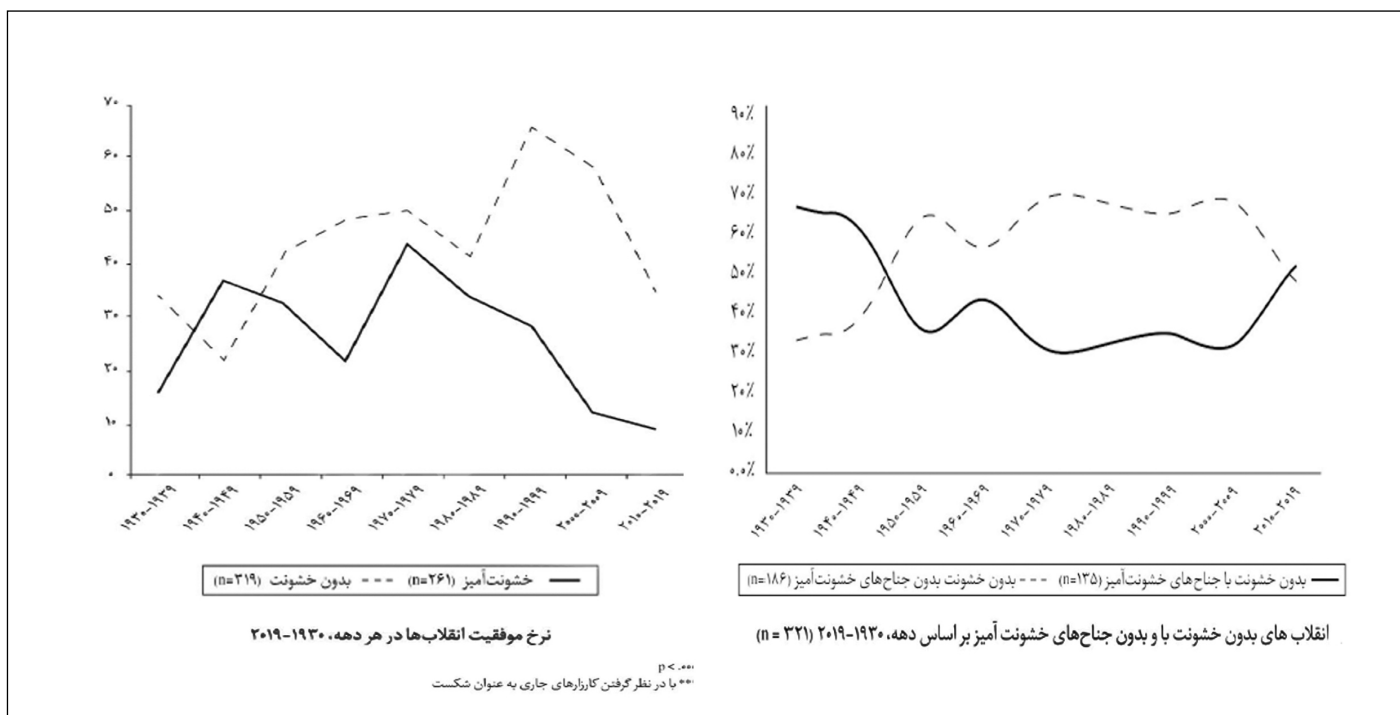
در ابتدا باید موضوع را دقیق‌تر بررسی کرد. نخستین پرسش این است که در میان کارزارهایی که در آن برای تغییر ساختار سیاسی موجود تلاش شده، کدام موفق‌تر بوده‌اند؟

ملاک برای بررسی کارزارها تغییر ساختار است فارغ از آن که در نهایت امر این تغییر، درون چهارچوب نظام اتفاق می‌افتد؛ مانند انقلاب‌های مشروطه که نظام سیاسی را حفظ می‌کند و محتوا را متحول می‌سازد یا انقلاب‌هایی که نظام سیاسی را فروپاشیده‌اند و نظام دیگری را از نو بنا می‌کنند. بنابر اصطلاح متداول در فضای سیاسی کشور ایران، این تغییر در نهایت مسیر براندازی را طی می‌کند یا اصلاح‌طلبانه انجام می‌شود.

«اریکا چنووت»، پژوهشگر علوم سیاسی در آمریکا، این کارزارها را کارزارهای مقاومت حداکثری نامیده و به بررسی کارنامه‌ی آن‌ها در قرن بیستم پرداخته است. او طی پژوهش خود به این نتیجه رسید که با افزایش مشارکت جامعه در یک کارزار، احتمال پیروزی آن افزایش می‌یابد و بنابر

### صیقل

ماهنامه حقوقی اجتماعی  
سال پانزدهم، شهریور ۱۴۰۳  
شماره ۱۶۰



حاشیه‌ای گسترده شدند؛ به این معنا که هرچند غالب اقدامات در طول کارزار از طریق روش‌های خشونت‌پرهیز اتفاق می‌افتاد اما پس از سرکوب جنبش توسط نیروهای حاکمیت، بخشی از مشارکت‌کنندگان در برخی نقاط در جهت دفاع از خود، دست به خشونت متقابل می‌زدند. افزایش این خشونت‌های حاشیه‌ای با وجود افزایش تعداد مقاومت‌های مدنی، میزان مشارکت در هرکدام را کاهش داد، در نتیجه شانس پیروزی آن‌ها به شدت کم شد. در تحلیل چرایی این تغییرات، چنووت به یک عامل کلیدی پی برد: مقاومت‌های مدنی جدید بیش از آن‌که مبتنی بر سازمان‌های سیاسی، مدنی، صنفی و غیره باشند مبتنی بر فضای مجازی بودند.

فقدان سازمان‌دهی و اتکا به فضای مجازی، از یک سو هم امکان استفاده از تاکتیک‌های متنوع و کارآمد و هم پتانسیل تغییر آن را کاهش می‌داد و از سوی دیگر امکان مدیریت میدان برای جلوگیری از وقوع خشونت حاشیه‌ای را از بین می‌برد؛ بنابراین خشونت حاشیه‌ای به‌خاطر نبود سازمان‌های سیاسی و مدنی گسترده به پاشنه‌ی آشیل مقاومت‌های مدنی دهه‌ی اخیر بدل شد. اعتراضات سال ۱۴۰۱ نیز از این بحران در امان نماند. به نظر می‌رسد برای پیروزی مقاومت‌های مدنی بعدی باید برای تقویت سازمان‌های مدنی، صنفی و سیاسی در داخل کشور تلاش کرد.

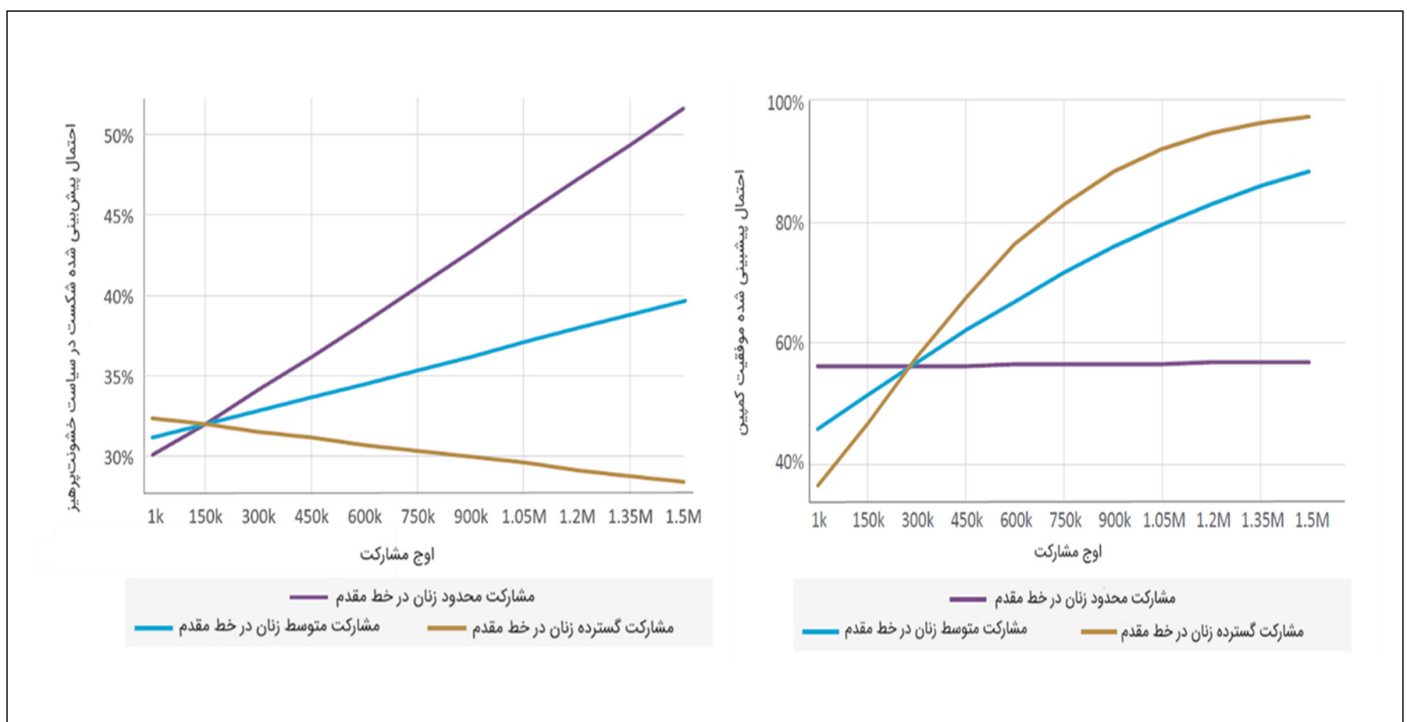
مسئله‌ی مشارکت زنان در یک مقاومت مدنی و طرح نگاه‌های برابری‌طلبانه در آن به همین جهت مطرح می‌شود.

ماهنامه حقوقی اجتماعی  
سال پانزدهم، شهریور ۱۴۰۳  
شماره ۱۶۰

دمکراتیک و توسعه‌یافته نبود، بلکه تأثیر خود را بر تمامی جوامع گذاشت. این تأثیرات باعث شد آمریکا چنووت که در سال ۲۰۱۰ کتاب «بازاندیشی درباره‌ی خشونت: دولت‌ها و بازبینگران غیردولتی در تعارض» (Rethinking Violence: States and Non-State Actors in Conflict) را نوشته بود با انتشار کتاب بعدی خود در پایان دهه‌ی دوم قرن بیست‌ویک به نام «مقاومت مدنی: آن‌چه همه باید بدانند» (Civil Resistance: What Everyone Needs to Know)، به مسائل جدید پاسخ بدهد.

میزان موفقیت کارزارهای مقاومت مدنی در قرن بیست‌ویکم به شدت کاهش پیدا کرده بود. هرچند بنا بر تجربه‌ی جوامع در طول قرن بیستم و پژوهش‌های مختلف، تاکتیک‌های بسیار متنوعی از مقاومت مدنی شناخته شده بود، اما میزان استفاده از تجمعات خیابانی بسیار بیش‌تر شده بود، در صورتی‌که این تاکتیک امکان سرکوب بیش‌تری را در برابر انواع اعتصابات، بایکوت‌ها، بست‌نشینی‌ها و غیره دارد. هم‌چنین درگذشته به محض ضربه‌پذیری یک روش، کارزارها به سراغ روش‌های جایگزین می‌رفتند؛ چنان‌که در انقلاب بهمن ۵۷ پس از کشتار میدان ژاله در شهریورماه و افزایش نگرانی‌های جامعه برای حضور در خیابان، استفاده از اعتصابات در دستور قرار گرفت. اما در تجربه‌های جدیدتر مقاومت مدنی، این تغییر تاکتیک به‌سهولت اتفاق نمی‌افتاد.

از همه مهم‌تر، مقاومت‌های مدنی دارای خشونت‌های





چنووت در پژوهش خود در سال ۲۰۱۹ به خروجی‌های جدیدتری رسید. او این بار تأثیر مشارکت سیاسی زنان در مقاومت‌های مدنی سال‌های ۱۹۴۵ تا ۲۰۱۴ را بررسی کرد و به این نتیجه‌ی کلی رسید که مشارکت سیاسی زنان و طرح ایده‌های برای طلبانه در یک مقاومت مدنی، احتمال وقوع خشونت حاشیه‌ای را کاهش و احتمال نافرمانی نیروهای سرکوب را افزایش می‌دهد، در نهایت احتمال پیروزی نیز بیشتر می‌شود. علاوه بر این به یک تجدیدنظر بزرگ در خروجی ابتدایی خود نیز رسید. این پژوهشگر در جمع‌بندی جدید مطرح کرد در مواردی که زنان در خط مقدم مقاومت مدنی مشارکت محدود داشته‌اند، افزایش مشارکت در مقاومت مدنی در احتمال پیروزی تأثیری نداشته است.

برای تحقق مشارکت گسترده‌ی زنان باید متوجه بود که حضور زنان در خط مقدم وابسته به حضور زنان در مدیریت سازمان‌هایی است که مقاومت مدنی را شکل داده‌اند. چنووت تأکید می‌کند که در صورت عدم وجود سطح قابل توجهی از مشارکت زنان در سازمان‌های مدنی و سیاسی، امکان استفاده‌ی ابزاری از زنان، ناممکن و فاقد تأثیر است. با این وصف اگر نگاهی به جامعه‌ی ایران داشته باشیم متوجه می‌شویم که با یک بحران جدی روبه‌رو هستیم. هرچند مسئله‌ی زن و حقوق زن به‌عنوان یکی از محورهای اساسی در اعتراضات ۱۴۰۱ مطرح بود؛ اما مشارکت زنان نیاز به پژوهش‌های مستقلی دارد. به‌خصوص اگر نافرمانی مدنی در برابر قانون حجاب اجباری را بخشی از مقاومت مدنی برای تغییر نظام سیاسی به شمار نیاوریم و آن را نوعی اقدام اصلاح طلبانه درون ساختار سیاسی موجود بدانیم.

در چنین حالتی اگر به تنها آمارهای موجود رجوع کنیم، در میان ۴۸۱ کشته‌ای که هراانا در یکی از گزارشات خود لیست کرده، شاهد نام ۴۸ زن و دختر هستیم که حتی با حذف اسامی کشته‌شدگان استان سیستان و بلوچستان - که بیش‌تر مرد هستند - بازهم تنها ۱۰ درصد از کشته‌ها را شامل می‌شود و این عدد در خصوص بازداشتی‌ها نزدیک به ۲۰ درصد می‌رسد. هرچند نمی‌توان این اعداد را ملاک میزان مشارکت زنان دانست؛ اما این احتمال که حتی در زنانه‌ترین مقاومت مدنی ایران نیز سهم مشارکت زنان کم‌تر از یک‌چهارم بوده را جدی‌تر مطرح می‌کند.

در تحلیل‌های چنووت، میزان مشارکت زنان تا ۲۵ درصد مشارکت محدود، از ۲۵ درصد تا ۵۰ درصد مشارکت متوسط و ۵۰ درصد یا بیش‌تر مشارکت گسترده دانسته می‌شود. با این حساب، در صورت وجود سازمان‌دهی‌های

گسترده و افزایش مشارکت در مقاومت مدنی ۱۴۰۱ احتمال موفقیت افزایش نمی‌یافت. در نتیجه کنشگرانی که به تغییر ساختار سیاسی از طریق مقاومت مدنی فکر می‌کنند باید به دنبال فراهم کردن زمینه‌های افزایش مشارکت سیاسی و رسمی زنان در جامعه‌ی ایران باشند. در سال‌های اخیر پژوهش‌های متنوع و متعددی در خصوص مشارکت سیاسی زنان در ایران از پایین‌ترین سطوح مثل رأی‌دادن تا بالاترین آن یعنی حضور در جایگاه‌های قدرت انجام شده است. پژوهش‌هایی که به حضور زنان در ساختار قدرت پرداخته‌اند، قوانین، رویه‌ها و نگاه‌های ضد زن اهالی قدرت را مانع اصلی مشارکت سیاسی زنان می‌دانند. این مسئله هرچند محدودیت‌های بسیاری ایجاد می‌کند، اما برای مشارکت سیاسی در جریان‌های سیاسی مربوط به مخالفان سیاسی حکومت کم‌تر می‌تواند مؤثر باشد.

دسته‌ی دیگری از پژوهش‌ها به این مسئله اشاره کرده‌اند که مشارکت سیاسی نیازمند تحصیلات و استقلال مالی است. هرچند در چند دهه‌ی گذشته میزان تحصیلات زنان در جامعه‌ی ایران بسیار افزایش یافته و حتی از مردان نیز پیشی گرفته است، اما به دلیل ساختارهای حقوقی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی و به‌خصوص یک دهه رکود اقتصادی اخیر، زنان سهم اندکی از اقتصاد ایران نقش دارند. این مؤلفه نیز می‌تواند تا حدی مسئله را توضیح بدهد، اما با توجه به این که مشارکت زنان در سازمان‌های مردم‌نهاد با اختلاف از مردان بیش‌تر است به نظر می‌رسد توضیح کافی برای عدم مشارکت سیاسی آن‌ها نیست.

«مرضیه سمائی» و همکاران در پژوهشی علت تمایل بیش‌تر زنان به کار در سمن‌ها (سازمان‌های مردم‌نهاد) را نسبت به احزاب مورد بررسی قرار دادند. (۱) آن‌ها به این نتیجه رسیدند که علت گرایش زنان در درجه‌ی نخست غیرسیاسی بودن سمن‌ها، در درجه‌ی دوم مؤثر بودن و در درجه‌ی سوم امنیت بیش‌تر کنشگری در آن‌ها است. با در نظر گرفتن نتایج این پژوهش‌ها کنشگران سیاسی که به دنبال تغییر از طریق مقاومت مدنی هستند باید برای تقویت سازمان‌های سیاسی و مدنی و مناسب‌سازی فضای سازمان‌های سیاسی برای مشارکت زنان و رفع فضای مردانه‌ی سیاست در کشور تلاش کنند.

پانوش:

۱- سمائی صحنه سرائی، مرضیه، خستو، رحیم، و مقیمی، سعید، «تحلیل الگوی کنش فعالان زن در احزاب و سمن‌ها طی دهه‌های هفتاد و هشتاد شمسی»، نشریه‌ی زن در توسعه و سیاست، دوره‌ی ۲۱، شماره‌ی ۲، تابستان ۱۴۰۱، صص ۲۸۵-۲۵۹.

صیخ

ماهنامه حقوقی اجتماعی  
سال پانزدهم، شهریور ۱۴۰۳  
شماره ۱۶۰

در چنین حالتی اگر به تنها آمارهای موجود رجوع کنیم، در میان ۴۸۱ کشته‌ای که هراانا در یکی از گزارشات خود لیست کرده، شاهد نام ۴۸ زن و دختر هستیم که حتی با حذف اسامی کشته‌شدگان استان سیستان و بلوچستان - که بیش‌تر مرد هستند - بازهم تنها ۱۰ درصد از کشته‌ها را شامل می‌شود و این عدد در خصوص بازداشتی‌ها نزدیک به ۲۰ درصد می‌رسد. هرچند نمی‌توان این اعداد را ملاک میزان مشارکت زنان دانست؛ اما این احتمال که حتی در زنانه‌ترین مقاومت مدنی ایران نیز سهم مشارکت زنان کم‌تر از یک‌چهارم بوده را جدی‌تر مطرح می‌کند.

## زنان

## چگونه جنبش «زن زندگی آزادی» بازگشت به عقب را غیرممکن کرد گفتگو با آذر تشکر، جامعه‌شناس و محقق



گفتگو از پدram تحسینی

همراهی آدم‌ها، گروه‌ها و سازمان‌ها برای رسیدن به اهدافشان است و اضافه می‌کند که بعد از گسترش شبکه‌های اجتماعی، بیش از هر زمان دیگری در تاریخ، اطلاعات در دسترس همگان قرار گرفته و نقش نصیحت‌کردن و مشاوره‌دادن در میان جوامع، کم‌رنگ و کم‌اثر شده است. او معتقد است که به دلیل دسترسی آسان به منابع، آدم‌ها، گاهی در میان داده‌ها و اطلاعات مختلف گم می‌شوند. در این میان، نقش کوچ (Coach) یا مربی این است که مرتبط‌ترین آگاهی‌ها را از دل مراجع استخراج کرده و چرخه‌ی آگاهی و اقدام‌ها را در یک دوره‌ی کوتاه تعریف‌شده، برای رسیدن به تغییر برقرار کند

صیقل  
ماهنامه حقوقی اجتماعی  
سال پانزدهم، شهریور ۱۴۰۳  
شماره ۱۶۰

آذر تشکر جامعه‌شناس، محقق فعال (re-Activist searcher) است که دغدغه‌ی تغییرات اجتماعی دارد و پروژه‌های مختلف تحقیقاتی و تسهیل‌گری را در سراسر ایران -عموماً درحوزه‌ی شهر و زنان- پیش برده است. این محقق علاوه بر مشاهده‌گری و نوشتن و ارائه‌ی تحلیل‌های جامعه‌شناسانه، لایف کوچ (life coaching) نیز، هست. آذر تشکر توضیح می‌دهد که کوچینگ، نوعی پارتنرشپ یا

همراهی یک‌کوک با افراد، گروه‌ها و سازمان‌ها، به دلیل مهارت‌های مختلف کوچک، بسیار اثرگذار است. در حقیقت در این همراهی، قدرت آدم‌ها، از درون خودشان بیرون می‌آید و مسیر و هدف، در دسترس قرار می‌گیرد. این محقق می‌گوید: «باتوجه به سابقه و شناختی که از جامعه داشتیم، به‌نظم رسید که کوچینگ ابزار بسیار مهمی است برای این‌که از پریشانی، سرگشتگی و سردرگمی مهلک - که انسان‌ها دچارش شده‌اند - رها شویم و بتوانیم کمک مؤثرتری داشته باشیم. به‌علاوه ارزش‌های بنیادی کوچینگ، درس‌های زیادی برای ارتباط درست، معنادار و هدفمند برای ایجاد تغییرات عمیق ارائه می‌دهد». او می‌گوید: «کوچینگ در جامعه‌ی ایرانی واژه‌ی جدیدی است و حتی ممکن است گروه‌های تحصیل‌کرده نیز، کم‌تر از آن مطلع باشند، یا تعابیر بازاری از آن، در جامعه روبه‌گسترش باشد. اما این علم، در دنیا رو به‌رشد است. مثل همه‌ی چیزهای قدرتمند و جذاب، صاحبان شرکت‌های بزرگ، ابتدا از کوچینگ استفاده کرده‌اند. اما آرام‌آرام دارد گسترش پیدا می‌کند. در ایران هم، مشاغل یا کسب و کارهایی که با خارج از ایران در ارتباط هستند، کوچینگ را می‌شناسند و برای ارتقای سازمان یا برای مدیرانشان از آن استفاده می‌کنند. کوچینگ نوعی بازخوانی مدرن تفکر سقراطی است که معتقد است: من، پاسخ نمی‌دهم. من، فکر را تولید می‌کنم».

با آذر تشکر درباره‌ی جنبش زنان در ایران، پیش و پس از اعتراضات سال ۱۴۰۱ و اثرات آن سال و اتفاق‌های پس از آن گفتگو کرده‌ایم. در این گفتگو تلاش شده از زاویه‌ای نو، به‌جامعه‌ی امروز ایران پرداخته شود که پیش از این، به آن کم‌تر توجه شده یا اصلاً توجه نشده است. ابتدا برای آشنایی با نگاه این جامعه‌شناس نسبت به جنبش زنان در ایران، از او پرسیدیم: به‌عنوان یک جامعه‌شناس، این جنبش را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

او در پاسخ گفت: «وقتی صحبت از جنبش می‌کنید، در فضای فکری جامعه‌ی ما، معنی سیاسی دارد. به‌معنی آن‌چه از سیاست قابل دیدن و ردیابی است و عمدتاً به‌شکل رسمی. در سال‌های اخیر، خواه ناخواه همه‌ی حرکت‌های جمعی، در همه‌ی حوزه‌ها مجبور شده‌اند که سیاسی باشند. به‌دلیل موانع ریز و درشت و پنهان و آشکاری که از سوی نظام سیاسی ایجاد شده و می‌شود، حتی جنبش‌های صنفی و جنبش‌های کوچک اجتماعی نیز سیاسی شده‌اند. بنابراین در فضای فکری-اجتماعی ما، هر جنبشی خود به‌خود، به‌یک موضوع سیاسی تبدیل می‌شوند، در حالی‌که می‌تواند فراتر از سیاست، به‌معنایی که ما می‌شناسیم، باشد».

این جامعه‌شناس ضمن تعریف جنبش، در مورد فعالیت و گسترش جنبش زنان قبل و بعد از سال ۱۴۰۱ گفت: «هر نوع حرکت جامعه که تمایل به تغییر ارزش‌ها و رفتارهای جامعه را داشته باشد، ذیل مفهوم جنبش تعریف می‌شود. جنبش‌ها

می‌توانند آرام‌آرام، مانند آب برون و رنگ خودشان را به محیط اطرافشان بزنند و محیط اطرافشان را خیس کنند، البته تا آن‌جا که زور داشته باشند. اما آن‌چه در این چنددهه‌ی اخیر تجربه کرده‌ایم، ویژگی‌های متفاوتی دارد. مثلاً جنبش زنان در دهه‌های گذشته، به فعالیت افرادی با یک فکر مشخص، یعنی برقراری عدالت جنسیتی، اطلاق می‌شد. این‌که روش‌ها و استراتژی‌ها و تعبیرها چه بود، فعلاً مورد بحث ما نیست. ما می‌خواهیم به کلیت یک جنبش و تغییرات آن بپردازیم، کلیت جنبشی که به جنبش زنان یا فمینیست‌ها تعبیر می‌شود، یعنی کسانی که سعی داشتند جامعه را با خواسته‌های زنان روبه‌رو کنند. پیش از سال ۱۴۰۱ این جنبش فعالان مشخصی داشت، می‌نوشتند، جلساتی برگزار می‌کردند، اعتصاب، اعتراض یا تظاهراتی راه‌اندازی می‌کردند و این، اسمش بود جنبش زنان در دو دهه‌ی گذشته. عملکرد آن‌ها تا حدودی مشخص و شفاف بود، این‌که سرو تهش کجاست و چه کسانی به آن وصل‌اند، روشن بود. در این جنبش، فعالیت، کنش یا یک پروژه تعریف می‌شد و به همان نسبتی که شکل‌گرفته بود، با فشار و ارعاب و تهدید یا محدود کردن امکانات، می‌شد جلوی رشد و فعالیتش را گرفت. این جنبش، تاریخ دارد، حرکت مشخص دارد، عناصر و خواسته‌های مشخص دارد. فعالانش گفتگو می‌کنند، استراتژی تعیین می‌کنند، به‌هر نحوی به توافق می‌رسند و در نهایت کاری می‌کنند. مثلاً این‌که ما باید امضا جمع کنیم و خواست عمومی را تعریف و برجسته نماییم، برای این‌که دستگاه قضا را قانع کنیم که ما الان، مثلاً یک میلیون امضا داریم و تو، به‌عنوان دستگاه قضا، باید به تغییراتی که یک میلیون نفر از شهروندان این جامعه می‌خواهند، گردن‌بگذاری. گفتیم که به‌دلیل همین تعاریف نسبتاً روشن، می‌شد که جنبش مورد هدف قرار بگیرد، که گرفت. فعالانش در داخل کشور پراکنده شدند یا به سایر کشورهای دنیا مهاجرت کردند. ناگفته نماند که از نظر من، مهاجرت لزوماً به‌معنی جابه‌جایی جغرافیایی نیست؛ تغییر شیوه‌ها، رویکردها، ارزش‌ها، مکان‌ها، فضاها و شرایط روحی هم می‌تواند نوعی مهاجرت باشد، مثلاً مهاجرت از کنش خیابانی، به فضای مجازی. تغییر فضا، طبعاً مانند مهاجرت جغرافیایی، سوخت و سوزی هم دارد. یعنی آدم‌ها چیزهایی را رها می‌کنند و چیزهای دیگری به‌دست می‌آورند. به‌طبع، برخی نیروها، انرژی‌ها و انگیزه‌ها هم می‌سوزند».

این محقق درباره‌ی جایگاه جنبش زنان ایران امروز، گفت: «اما اتفاقی که از سال ۱۴۰۱ به این سو افتاده، اتفاق خیلی مهمی است که با همه‌ی حرکت‌های قبلی کاملاً متفاوت است. این حوادث به‌شکلی ناگهانی، همه‌ی تحلیل‌ها در خصوص حرکت‌ها و جریان‌های جنبش‌های اجتماعی-سیاسی را کاملاً متفاوت کرد. سعی می‌کنم ویژگی‌هایش را بگویم تا نشان دهم چرا می‌گویم متفاوت است. اول این‌که جنبش، طی فرآیندی، به‌شدت گسترده شد. نوعی گستردگی که حتی نسل

## صیخ

ماهنامه حقوقی اجتماعی  
سال پانزدهم، شهریور ۱۴۰۳  
شماره ۱۶۰



اول جنبش زنان، در خواب هم نمی‌دید. آن‌قدر گسترده شد و همه‌ی گروه‌ها را در بر گرفت که تا قبل از آن برای هیچ‌کس قابل پیش‌بینی نبود. نه برای نظام سیاسی و نه برای کسانی که در مقابل نظام سیاسی ایستاده بودند.

این فرآیند را هم می‌توانیم به یک‌اتفاق تعبیر کنیم و هم می‌توانیم بگوییم که یک‌اتفاق نبود. به این معنی که از یک نقطه‌ی صفر شروع نشده بود. به کلمه‌ی فرآیند اشاره کردم، گویی اتفاقی رخ داد که خودش یک‌نشانه بود. انگار چیزی سرباز کرده باشد و یک‌باره سرریز کند. نیرویی در زیر پوست جامعه پنهان بود که ما فکر می‌کردیم تمام شده است، یا پیش‌تر تمامش کرده و در پراکنده‌کردنش موفق شده‌ایم. تصور این بود که این جنبش دیگر انرژی و رمق ندارد و نمی‌تواند فعالیت بکند، اما ناگهان از جایی سر برکشید که حتی کسانی که داعیه‌ی رهبری جنبش را داشتند، اصلاً تصورش را نمی‌کردند. همه حیرت زده شدند. از سوی دیگر همه‌ی گروه‌ها را هم دربر گرفت. یعنی در خودش نماند، فقط مختص زنان نماند، بلکه توانست مردان را هم با خودش همراه بکند».

این جامعه‌شناس، درباره‌ی اثرگذار جنبش زنان بر سایر بخش‌های مختلف جامع، این‌گونه نظر داد: «جنبش زنان، نه تنها همه‌ی عرصه‌های دیگر را هم دربر گرفت و بلکه از خواسته‌های خود جنبش هم فراتر رفت. به عنوان مثال، اگر در گذشته، خواسته‌ی آن‌ها تغییر در ساختار قانون بود که حقوق زنان در آن بیش‌تر دیده شود، باید در دو جبهه کار می‌کردند؛ هم با "نظام سیاسی" و هم با "مردان". تعرض به قوانین مردسالارانه‌ای که منافع آن‌ها را تأمین می‌کرد، می‌توانست مردان را علیه زنان بشوراند و باعث شود که آن‌ها، با هر نوعی از تغییر، مخالف کنند، مثل قانون ارث یا مالکیت و... اما جنبش ۱۴۰۱ این ساختار را بر هم زد، مردان، پایه‌پای زنان، در کنش‌ها شرکت کردند. این اتفاق، از نظر گستردگی و جذب حداکثری، گام شگفت‌انگیزی بود. اگر زنی، با روند این جنبش ابراز همدلی می‌کرد، مردان خانواده و محله، از طبقات مختلف، در کنارش می‌ایستادند. حالا دیگر مردها، نه تنها زنان بی‌حجاب را آزار نمی‌دادند، بلکه با سکوت، حمایت و احترام بیش‌تری، آنان را همراهی می‌کردند، این مطلب از سوی زنان زیادی تجربه و گزارش شده است. نقش مردان در عادی‌سازی موضوع برداشتن حجاب، بعد از ۱۴۰۱ تاکنون را نباید نادیده گرفت، آن‌هم وقتی که سعی بسیاری شده بود که حجاب را مصونیت و امنیت زنان در مقابل مردان تعریف کنند.

این اتفاق، هم از نظر گستردگی و هم از نظر درک و دریافت و رفتار اجتماعی عجیب بود. حالا مردان کنار جنبش زنان بودند. کار تاجایی پیش‌رفت که مردان، تعابیر مصونیت از طریق حفظ حجاب، خشونت خیابانی نسبت به زنان، تعریف محدودیت حجاب و فشار به زن‌ها را نپذیرفتند، حرف آن‌ها این بود که نه منفعتی برای ما دارد و نه در شأن ما است. حتی

بسیاری از مردان سنتی، مفاهیم سنتی مثل "ناموس" را به کار گرفتند تا با فشار روی زن‌ها مخالفت کنند، تعابیری مثل: "چرا با ناموس این مملکت دارید چنین رفتار می‌کنید؟" یا "ما در جنگ شرکت کردیم که همین ناموس آزار نیند. حالا در خیابان‌ها مورد هجوم است". می‌خواهم بگویم هر گروهی و با هر گرایشی، از مفاهیم خودش کمک گرفت تا به جنبش کمک کند. کمک می‌کردند بدون این که برنامه‌ای برای کمک کردن داشته باشند».

این محقق، با اشاره به اثرات جنبش در سطوح مختلف جامعه، به‌ویژه تغییراتی که در عرصه‌های زبانی امنیت و مصونیت، به وجود آورد، می‌گوید: «این گستردگی که قبلاً در موضوع زنان تجربه نشده بود، اثرات عمیقی گذاشت. اول این که سطوح کنشگری را برای جامعه به شدت عمیق کرد. یعنی به عمیق‌ترین لایه‌ی باورهای اجتماعی نفوذ نمود. وقتی برای مهسا امینی آن اتفاق افتاد، مسئله‌ی غریب بودن او توجه جامعه را به خود جلب کرد. غربت این دختر و برادرش در تهران، ذهن جامعه را درگیر کرد. واقعیت این است که، هر فرد شهرستانی وقتی وارد تهران می‌شود، زبان و فضای ارتباطی مرکز نشینان را نمی‌داند و فضای تهران برای او غریبه و غول آساست. شهر بزرگی با این عظمت و پیچیدگی که بخش مهمی از منابع ملی را در خود متمرکز کرده است، به مهسان خود ستم می‌کند! همه چیز آن، از نشانه‌ها، رویه‌ها، فرایندها و حرکت‌های روزمره و ریتمش، قواعدش، ساختمان‌هایش، پلیس و نیروی اجرایی‌اش و غیره به یک شهرستانی فشار می‌آورند. وضعیت آن دختر و وحشتی که از بازداشت بی‌دلیل در دلش به وجود آمده بود و منجر به آن اتفاق شد، کاملاً قابل درک است. همه‌ی این‌ها در بین مردم همدلی ایجاد کرد. مردم از هر جنبه‌ای نگاه می‌کردند، به این نتیجه می‌رسیدند که ارزش‌های عمیق اجتماعی زیر سوال رفته است. ارزش مهمان‌نوازی، موقعیت شهرستانی در تهران، موقعیت شهرهای بزرگ و نحوه‌ی رفتارشان با شهرهای حاشیه، آن‌هم در مملکتی که دستکم پنج قوم و پنج زبان مختلف دارد و چه بسا که آن دختر کرد، نمی‌توانست حتی به زبان فارسی منظور خودش را برساند. در شهری به این بزرگی، در کشوری که این همه تنوع وجود دارد و آدم‌ها برای فهماندن حرفشان به خصوص در شرایط زور و فشار، با چالش‌های زیادی دست و پنجه نرم می‌کنند. بنابراین می‌بینید که این جنبش، عرصه‌های زبانی، مثل مفاهیم امنیت و مصونیت، عرصه‌های رابطه‌ی مرکز و پیرامون در این مملکت، نسبت ما با خانواده، نسبت ما با غربت و آشنا و بسیاری ارزش‌های اجتماعی دیگر را درگیر کرد و همه جمع شد در یک جنبش اجتماعی سیاسی».

از آذر تشکر پرسیدیم: شما می‌گویید که دلیل شروع اعتراضات سال ۱۴۰۱ این بود که بدرفتاری با مهسا امینی باعث شد که به مردم بر بخورد؟ ایشان پاسخ داد: «بله! به

صیغ  
ماهنامه حقوقی اجتماعی  
سال پانزدهم، شهریور ۱۴۰۳  
شماره ۱۶۰

یک تعبیر به غرور، ارزش‌ها و باورهای اجتماعی عمیق مردم برخوردار. حتی به کسانی که درگیر زندگی روزمره‌اند و به ظاهر آدم سیاسی نیستند».

این جامعه‌شناس، با اشاره به تأثیر عمیق مفهوم «زندگی» در شعار «زن زندگی آزادی»، معتقد است، این شعار ترجمه‌ای از یک ایده‌پردازی نوین اجتماعی است که ظرفیت جهانی شدن دارد: «در چیزی که به شعار این جنبش تعبیر شد، مفهوم "زندگی" خیلی قوی است. مفهوم "زن" را عموماً درک می‌کنیم و هرکدام از ما درکی نسبی از "آزادی" داریم. اما مفهوم "زندگی" در این شعار، خیلی عجیب است. پیش‌تر در مصاحبه‌ای گفتم که به نظر من، شعار "زن زندگی آزادی" ظرفیت گسترش جهانی داشت. برای اولین بار جامعه‌ی ایران می‌توانست و امکانش را داشت که در ایده‌پردازی و تجربه‌ی اجتماعی، یک کانتریبیوشن (Contribution) سهم داشته باشد. ما اغلب مترجم افکار نو بوده‌ایم. دو دهه‌ی پیش، به جنبش زنان اتهام زده می‌شد که این جنبش، جنبشی غربی است. سران جنبش نیز، کمابیش سعی می‌کردند به تجارب مبارزات جهانی زنان توجه کنند و مفاهیم را بگیرند و به کار ببندند. اما برای اولین بار بود که زنان ایران در جنبش ۱۴۰۱ و با شعار "زن زندگی آزادی" تولیدکننده‌ی فکر و اندیشه و ایده بود. متأسفانه به دلایل مختلف، ارتباط و تبادل فرهنگی بین مردم ما و جهان به درستی برقرار نیست. شایسته بود که تفکر "زن زندگی آزادی" به شکلی رسمی‌تر و به عنوان کار ویژه و سهم جامعه‌ی ایرانی، در جهان مطرح شود. هرچند هموطنان مهاجر و هنرمندان با دفاعشان از این ایده، به صورت غیر رسمی در گسترش آن کوشیدند، اما واقعیت این است که این فکر و ایده ظرفیت جهانی شدن داشت».

پرسیدیم: تغییرات به وجود آمده بعد از جنبش را با چه‌نگاهی می‌شود بررسی کرد؟ این تغییرات چقدر عمق داشته، چقدر ماندگار بوده و چقدرش را می‌شود کنار گذاشت و توجه نکرد؟ توجه به این تغییرات از نگاه مردم و از نگاه حاکمیت را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

این محقق، در پاسخ به این سوال، گفت: «به نظر من تا حد زیادی در مورد مردم حرف‌ها زده شد، بگذارید درباره‌ی حاکمیت بگویم. حاکمیت انتظار چنین گستردگی را نداشت، اما با امکاناتی که در اختیار داشت، توانست انرژی و توانش را جمع کند و به اشکال مختلف با اعتراضات مقابله نماید. عده‌ی بسیاری را با صدور انواع احکام قضایی کنترل نمود و با آن شکل که دیدیم اغلب معترضان را ساکت کرد و به مرور سعی کرد انکار کند که اتفاقی به این مهمی افتاده است». او با اشاره به غیرقابل انکار بودن تأثیرات این جنبش ادامه داد: «به عنوان یک جامعه‌شناس، می‌توانم بگویم که این اتفاق‌ها و تأثیرها غیرقابل انکار است. برای خود نظام سیاسی هم غیرقابل انکار است. به همین دلیل بود که نظام سیاسی کشور، "فاز"

عوض کرد، نظام، در خلال جنبش، وارد "فاز بقا" شد. یعنی خودش را دقیقاً تطابق داد با فضای اجتماعی جدید. تا قبل از این، نظام سیاسی دو وظیفه‌ی اصلی برای خود قائل بود: یکی بازتعریف و حفاظت از ارزش‌های اجتماعی-فرهنگی و دیگری، فراهم کردن خدمات برای جامعه. همیشه پیامش این بود که من حق و جایگاه دارم که باورهای شما را تعریف کنم، برای اداری جامعه مؤثر هستم و منابع این جامعه را به درستی مدیریت می‌کنم و برای آن برنامه می‌ریزم و به درستی منابع را خرج می‌کنم. بنابراین نظام سیاسی موجود به نفع جامعه است. اما بعد از جنبش ۱۴۰۱ گفتمان حاکمیت به سمت فاز بقا سوق پیدا کرد، نه تعریف‌کننده‌ی ارزش‌ها و نه حافظ ارزش‌ها و نه فایده‌داشته. اکنون، نظام سیاسی، بر حفظ بقای خودش تمرکز دارد و برای رسیدن به این هدف، از همه‌ی منابع استفاده می‌کند. دیگر لزومی نمی‌بیند که قانع کند و جایگاه خودش را توضیح دهد. دیگر حالت اقتناع به سمتی ندارد. در جنبش ۱۴۰۱، نظام سیاسی، بیش از پیش به سمت استفاده از ابزار سرکوب رفت. حتی از جانب باورمندان به نظام، وجود دستگاه‌های فرهنگی و کارکردشان زیر سوال رفت».

این محقق با اشاره به وظایف یک جامعه‌شناس، ادامه می‌دهد: «گاهی جنبه‌ی سرکوبگری نظام‌های سیاسی-اقتصادی-فرهنگی، پنهان و غیرشفاف است، به همین دلیل جامعه‌شناسان بخشی از کار خود را به این موضوع متمرکز می‌کنند که سازوکار سرکوبگری نظام‌ها را توضیح دهند. یعنی به مردم این آگاهی را بدهند که چگونه به صورت پنهان سرکوب می‌شوند و چگونه آزادی فکر و ارتقای اجتماعی و فکریشان محدود می‌شود. در حقیقت جامعه‌شناسان با ارائه‌ی تحلیل رفتار حاکمیت‌ها، مردم را از شیوه‌های سرکوب آگاه می‌کنند. اما گاهی شرایطی پیش می‌آید که نظام‌ها وارد مرحله‌ای می‌شوند که همه چیز عریان می‌شود. این عریانی همه‌ی روابط اجتماعی و سیاسی را، به قبل و بعد از خودش تقسیم می‌کند و بر رابطه‌ی نظام سیاسی و مردم به شدت تأثیر می‌گذارد. کاربرد زور و خشونت، بیش‌تر عریان می‌شود و در کاربرد این زور و خشونت، دیگر نه تنها رودربایستی‌ها کنار می‌رود، بلکه گاهی هم این زور، به رخ کشیده می‌شود. یکی از مهم‌ترین استدلال‌هایی که برای بحث حجاب می‌آوردند، این بود که این، قانون است، باید رعایت کنید. وقتی می‌گفتند قانون، بر وجه زور بودن قانون، تأکید می‌شد. به علاوه، اتفاقات سال ۱۴۰۱ باعث شد که نهادهای مستقر، دیگر از معنای خودشان خارج شوند. دیگر قوه‌ی قضاییه احکامی صادر می‌کرد که مشخص بود فاز بقای نظام سیاسی را اجرا و دنبال می‌کند و هدفی جز آن ندارد، دیگر برایش ارزش عدالت و حفاظت از این ارزش، ملاک نبود. در حالی که مبنای تشکیل قوه‌ی قضاییه، منطقاً باید عدالت باشد. ولی مشخص شد که در خدمت فاز بقای نظام سیاسی قرار گرفته است».

صیغ

ماهنامه حقوقی اجتماعی  
سال پانزدهم، شهریور ۱۴۰۳  
شماره ۱۶۰

گفتگوی ما با آذر تشکر، در خصوص تأثیرات جنبش و تغییراتی که در جامعه ایجاد نمود، ادامه پیدا کرد، از ایشان پرسیدیم: چگونه به تغییرات ساختاری رسیده‌ایم؟ پاسخ این محقق، درخور توجه است، او در این باره گفت: «ما تغییرات ساختاری را خیلی محدود می‌فهمیم. مثلاً فکر می‌کنیم تغییر به معنی است که تغییرات عجیبی در یک نهاد باید اتفاق بیافتد. مثلاً به شکلی ناگهانی، یک نهاد زیر و رو شود یا دستگاه رسانه‌ای یک نظام سیاسی، زیر و رو گردد، انقلابی شود و از فردای انقلاب، ناگهان زلزله بیاید و ساختارهای اداری یا زیرساخت‌های رفاهی شهر فروپاشد.

ما اصلاً تغییر ساختاری در جهان ذهنی آدم‌ها را نمی‌فهمیم و کم‌تر بر آن تمرکز داریم، نشانه‌هایش را هم نمی‌شناسیم. مطالعه هم نکرده‌ایم، چون اولاً این تغییر خیلی آرام آرام اتفاق می‌افتد، در ثانی این تغییر ساختار ذهنی، گزارش نمی‌شود و در نوشته‌ها نمی‌آید. برای همین نمی‌توانیم آن را بفهمیم. مثلاً وقتی از مشروطه حرف می‌زنیم، نهادی را تصور می‌کنیم که در آن مجلس و رسانه‌ها ساخته شد، یا نهاد سلطنت چنین و چنان شد. منظورم این است که فهم ما از تغییرات بنیادی، بیش‌تر مشمول تغییرات در سطح نهادی است و تغییرات بنیادی در ذهن و زندگی آدم‌ها را نمی‌فهمیم، چون نشانه‌های زیادی از آن نداریم. از دلایل بگذریم، اما فقط اشاره می‌کنم که سال ۱۴۰۱ با شعار "زن زندگی آزادی" نشانه‌ی یک تغییر ساختاری به شدت عمیق در ذهن و در ساختار ذهنی انسان ایرانی است».

این محقق با اشاره به ناتوانی حاکمیت در پذیرش تغییر در ساختار ذهنی جامعه، معتقد است که هیچ‌کدام از دست‌اندرکاران، تمایلی به درک تغییرات ندارند و اگر درک کنند جسارت عمل کردن به آن را ندارند. او سخنان خود را این‌گونه ادامه می‌دهد: «حاکمیت، یا خودش را در مقابل این تغییر ساختار ذهنی جامعه می‌بیند و هم‌چنان انکار می‌کند و یا می‌پذیرد. در حاکمیت تعداد کسانی که صدقانه بگویند که من تغییر کرده‌ام، وجود ندارد، یا اگر باشند، بسیار انگشت‌شمار هستند. تقریباً هیچ‌کسی از آن‌ها نیست که بگوید من این جسارت را دارم که بگویم به نتیجه‌ی دیگری رسیده‌ام. واقعیت این است که کسانی که در نظام سیاسی سهم دارند، تغییر خودشان را گزارش نمی‌کنند یا تغییراتشان فاش نمی‌شود. طبیعتاً کسانی که در ساختار هستند، جسارت پیدا نمی‌کنند، چون منافعشان درگیر است. بخشی از این افراد، فقط اذعان کردند که: بله! جامعه تغییر کرده است و ما باید این تغییرات را ببینیم.

در انتخابات اخیر، آقای مسعود پزشکیان گفت که این تغییرات را باید ببینیم، در واقع به وجود تغییرات اذعان کرد. اما تجربه نشان داده است که هیچ‌کدام، خودشان به این تغییرات، تن نمی‌دهند و به اندازه‌ی افراد جامعه، در فرآیند تغییر ساختار ارزشی و ساختار ذهنی، جسارت ندارند.

جسارتی که نشانه‌هاش در رفتار مردم در سال ۱۴۰۱ خودش را نشان داد: «روسری‌ها در آتش انداخته شدند». این جسارت، نشانه‌ای از چیزی است که اتفاق افتاده و دارد اتفاق می‌افتد. کسی که جزوی از نظام سیاسی است، اگر هم این تغییرات را بپذیرد، جسارت عمل کردن ندارد. مثلاً ممکن است مدام بگوید: حرف جوانان را گوش کنیم و از توانایی جوان‌ها استفاده نماییم و سخنانی از این دست، اما در عمل، جوانان خودی را دست‌چین می‌کند و یا در تشکیل دولت، از همان آدم‌های پیر مطمئن آشنا، استفاده می‌کند و نتیجه این می‌شود که حتی جوان خودی هم نمی‌تواند در ساختار قرار بگیرند، در نتیجه، نظام سیاسی خودش را بیش‌تر و بیش‌تر جمع می‌کند و در خود فرو می‌رود و در شرایط این در خود فرورفتگی، به اطرافش مشت و لگد می‌زند! اخیراً آقای محمدرضا عارف گفت: «حوزه‌ی سیاسی، هنوز آمادگی پذیرش پیرنگ‌شدن نقش زنان نیست». این حرف، نشانه‌ی خوبی از درک نظام سیاسی از جامعه است و نشان می‌دهد که در این حرف، سیاست، فقط به معنی نظام مستقر است. در حالی که در جامعه، اتفاقات دیگری در حال رخ دادن است؛ هر دختر بچه‌ی پانزده یا شانزده ساله، از لحظه‌ای که از خانه خارج می‌شود، کار سیاسی انجام می‌دهد. گاهی هم در همان فضای خانه، با بحث و گفتگو با مردان خانواده و قانع‌کردنشان و حق خود را خواستن! آقای محمدرضا عارف، سیاست را فقط پشت میز نشینی چند نفر، پا به سن گذاشته، می‌بیند و فکر می‌کند این سیاست، آمادگی حضور زنان نیست، در حالی که در تمام جامعه و در تمام عرصه‌ها، زنان به صورت معناداری حضور دارند. بنابراین، معنای دقیق سخنان عارف این است که: من پا به سن گذاشته که تمایلی به از دست‌دادن مناصب سیاسی ندارم، آماده نیستم! یعنی من و چهار تا رفیق‌هام آماده نیستم! اتفاقاً این‌جا، همان جایی است که نشان می‌دهد و همه می‌فهمند که پادشاه لخت است!».

از آذر تشکر خواستیم درباره‌ی نوع تغییراتی که پس از جنبش در جامعه‌ی ایران اتفاق افتاد، کمی بیش‌تر بگوید، او گفت: «اجازه بدهید تا در باب عمق تغییرات در ذهن جامعه بگویم. این تغییرات به شدت عمیق است، چون با "بدن" انسان سر و کار دارد. وقتی که موضوع کنشگری و ایده‌ی یک جنبش با بدن مرتبط می‌شود، امکان ندارد عمیق نباشد. موضوع حجاب و لباس، موضوعی است عمیقاً "ذهنی" و "بدنی". شما فقط باید زن باشید تا این حرف مرا بفهمید. تا بفهمید که اگر دامتتان در موقعیتی، از نظر خودتان کمی کوتاه باشد، حالتان چقدر بد است. یا اگر روسری شما کمی عقب برود، چه اتفاقی در ذهن‌تان رخ داده است، یا اگر آن اتفاق نیفتاده، چقدر احساس ناامنی و ناراحتی می‌کنید.

موضوع حجاب فقط موضوع یک پوشش نیست. وقتی حجاب می‌گذاری یا برمی‌داری می‌توانی درک کنی چقدر این کار

صبح  
ماهنامه حقوقی اجتماعی  
سال پانزدهم، شهریور ۱۴۰۳  
شماره ۱۶۰



همزمان با بدن و ذهن مرتبط است. بنابراین در جنبشی که مسئله‌ی لباس، حجاب، و ارزش‌هایی که با ذهن و بدن زنان مرتبط است، اهمیت ویژه‌ای پیدا می‌کند، این تغییرات، فقط تغییرات صوری نیستند، بلکه تغییرات وجودی به‌شمار می‌روند. در واقع انتقال از یک‌فاز وجودی به‌فاز دیگری است که هیچ‌گاه به‌عقب برنخواهد گشت. به همین دلیل می‌گویم در جامعه، یک تغییر اگزستانسیال اتفاق افتاده است. این‌جا دیگر، فقط دغدغه‌ی حقوق زنان مطرح نیست. من بیشتر وقت‌ها در کوچه و خیابان، به‌زبان بدن دختران جوان و نوجوان و زنان در سنین مختلف نگاه می‌کنم. در منطق روش‌شناختی تحلیلی و پژوهشی من، مشاهده‌گری نقش مهمی دارد. آن‌چه که درباره‌ی جنبش زنان از سال ۱۴۰۱ در این‌جا مطرح کردم، نتیجه‌ی مشاهده‌گری شخصی و دقیق زبان بدن زنان در سنین مختلف، در فضاهای عمومی شهرهای مختلف، چه به‌هنگام تهدیدهای خیابانی و وجود پلیس و نیروهای گشت ارشاد و چه بدون آن و از گفتگوهای گسترده با زنان و مردان در سنین مختلف به‌دست آمده است.

نگاه این جامعه‌شناس، به یکی از دستاوردهای جنبش زنان، بسیار درخور توجه است: «باید نکته‌ی دیگری هم درباب گستردگی جنبش اضافه کنم. بعد از جنبش ۱۴۰۱ ما با "جنبش در زندان" به‌عنوان پدیده‌ی نسبتاً جدید، روبه‌رو هستیم. در باور نظام قضایی، حکم زندان، نوعی مجازات برای کنشگری است، اما اعتصاب‌ها و مقاومت‌های جمعی، بیانه‌ها و واکنش به رویدادهای بیرون زندان و... نشان می‌دهد که جایگاه زندان، از ته داستان به، سر داستان تبدیل شده است. یعنی تغییرات اساسی در کارکرد مجازات زندان ایجاد شده است. نظام سیاسی فکر می‌کند به‌عنوان مجازات، آدم‌ها را زندانی می‌کند و این تهش است و تمام می‌شود! در حقیقت باور حاکمان این بود که معترضان را با زندانی کردن، مجازات نمایند تا صدای آن‌ها را پایین آورند، حالا می‌بینند که همین زندان، به مسئله‌ای دیگر تبدیل شده است. در شرایط حاضر، جمع کردن زنان در زندان، برای نظام قضایی به یک مسئله‌ای بغرنج بدل گشته است.»

از این محقق خواستیم که پیش‌بینی خود را در خصوص آینده‌ی رفتار حاکمیت، با توجه به پویایی و زنده بودن جنبش، با ما در میان بگذارد، ایشان در پاسخ گفتند: «نتایجی که در وضعیت‌های مختلف اجتماعی به‌دست می‌آید، حاصل برآیند نیروها است. به این معنی که نیروها چگونه بر همدیگر اثر می‌گذارند و در برآیند و اثرگذاریشان بر همدیگر، برتری قدرت با کدام نیرو است. به همین دلیل، خیلی وقت‌ها قابل پیش‌بینی نیست، اما از نظر من که تغییرات عمیق را دنبال می‌کنم، فضای اجتماعی به‌شدت امیدوار کننده است. به‌نظر بسیاری، در حال حاضر مهاجرت، آوارگی، افسردگی، اضطراب‌های فراگیر که در زندگی شخصی آدم‌ها، دست بالا را دارد، خیلی از اتفاقاتی که در زندگی شخصی آدم‌ها رخ داده

است، برگرفته از اثرات جنبش اجتماعی است. ما از گستردگی این آسیب‌ها خیر نداریم. از احکامی که صادر می‌شوند و درسکوت تحمل می‌شوند، به‌خصوص از آسیب‌های روحی ایجادشده که نمود بیرونی ندارند. آمارهای کلی و مبهمی از این آسیب‌ها در دسترس است، برای مثال، اعلام می‌شود که مراجعه به روانپزشک یا تراپیست خیلی زیاد شده، نشانه‌هایی نیز در شبکه‌های اجتماعی، برای فرار یا درمان اضطراب و افسردگی می‌بینیم. این‌که حملات اضطرابی یا حملات افسردگی را در اطرافیانمان می‌بینیم. خودکشی‌ها را می‌بینیم. همه‌ی این‌ها وجود دارند. معلوم است که تاب‌آوری عده‌ای پایین‌تر است و بیشتر در معرض آسیب هستند. بنابراین قدرت‌شان در حفظ خودشان کم است تا اثر و نتیجه‌ی اصل تغییر و عمق تغییر را ببینند و صبوری کنند تا نتیجه‌ی تغییر را آرام آرام ببینند. آدم‌ها انتظارشان تغییرات یک شب است، به‌خصوص با تجربه‌ی اجتماعی صد ساله اخیر در ایران. او با تأکید بر اصل تغییرات عمیق و آرام، ادامه می‌دهد: «بله! این، یک فرهنگ ذهنی شده است که مثلاً اراده بر انجام انقلاب کنیم و فردا انقلاب اتفاق بیافتد. این تفکر نشان‌دهنده‌ی این حقیقت است که این افراد، مناسبات واقعی خیلی را نمی‌شناسند. در حالی که مناسبات ژئوپولیتیک در منطقه تغییر کرده و دنیا هم عوض شده است آن‌ها به تغییرات یک‌شبه امیدوار هستند. اگر بخواهیم این تغییرات را درک کنیم، باید با نگاهی بسیار عمیق تغییرات را دنبال کنیم. هیچ‌کس نمی‌تواند در مقابل رشد مقاومت کند، و این رشد به‌وضوح در جامعه‌ی ما دیده می‌شود. فکر می‌کنم جامعه حرکت خودش را می‌کند و این تغییرات بسیار عمیق است. در نتیجه به میزانی که تغییرات عمیق‌اند، غیر قابل اجتناب هم هستند.»

به‌عنوان آخرین سوال، پرسیدیم: آیا حاکمیت این تغییرات را فهمیده و پذیرفته است؟ یا قرار است مقاومت نشان دهد؟

پاسخ این جامعه‌شناس، این‌گونه بود: «دانش و بینش روز، درباره‌ی پیش‌بینی رفتار حاکمیت، به‌ما می‌گوید: انگیزه‌ی حاکمیت متفاوت و دلایل هم متنوع است. به هر حال حاکمیت‌ها یا ایدئولوژی خاصی دارند یا فکر می‌کنند که در دنیا منافع یا ماموریتی دارند. بعضی وقت‌ها فکر می‌کنم که به‌سادگی نمی‌شود توضیح داد که منافع هست یا چیز دیگری. شاید بتوانیم بگوییم که هم منافع هست و هم ترس. ترس از تغییر یا توهم. گاهی وقت‌ها همه‌ی این‌ها دست به‌دست هم می‌دهند تا جلوی تغییری که خود به‌خود دارد اتفاق می‌افتد را بگیرند. غافل از این‌که همیشه جوهر زندگی در پذیرش تغییر بوده و وقتی شما این‌را متوجه نیستید، بالاخره امواج شما را می‌برد. همه، حتی در زندگی شخصی هم این‌را تجربه می‌کنند. در خانواده هم تغییراتی اتفاق می‌افتد، که نمی‌شود در مقابل آن‌ها ایستاد. فقط راهش پذیرش تغییرات است. اما امکانات و وسایل و لجستیک و پول، به آدم توهم خود بزرگ‌بینی می‌دهد!»

صیقل

ماهنامه حقوقی اجتماعی  
سال پانزدهم، شهریور ۱۴۰۳  
شماره ۱۶۰



عکس از شبکه های اجتماعی

## حقوق بشر

■ محمود صالحی از بنیانگذاران کمیته‌ی هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکل‌های کارگری:  
حکم اعدام «شریفه محمدی» را به هر طریقی که باشد ملغی می‌کنیم



گفتگو از علی کلائی

صلح  
خط

ماهنامه حقوقی اجتماعی  
سال پانزدهم، شهریور ۱۴۰۳  
شماره ۱۶۰

علیه زنان صادر شده، همه را غافلگیر کرد. «شریفه محمدی»، فعال کارگری، یکی از زنانی است که به اتهام «بغی» به اعدام محکوم شده است. خانم محمدی عضو پیشین تشکل کارگری «کمیته‌ی هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکل‌های کارگری»

است؛ عضویت در این تشکل یکی از اتهامات این فعال صنفی است که در کیفرخواست صادره علیه او عنوان شده است. ماهنامه‌ی خط صلح، با هدف پرورش در خصوص چپستی این تشکل کارگری و چرایی صدور حکم اعدام برای شریفه محمدی، با «محمود صالحی»، یکی از بنیانگذاران تشکل کارگری کمیته‌ی هماهنگی، گفتگویی ترتیب داده که در زیر آمده است محمود صالحی از فعالین کارگری و زندانیان سیاسی پیشین است که در طول سال‌ها کنشگری، بارها به دلیل فعالیت‌های صنفی و سازماندهی تجمع‌های اعتراضی، بازداشت شده و به زندان افتاده است. او ضمن توضیح در خصوص فعالیت‌های کمیته‌ی هماهنگی، بر شفاف بودن عملکرد و فعالیت‌های این کمیته تأکید داد و معتقد است که وقتی یک تشکل، با اعضای شناخته شده و فعالیت‌های علنی شروع به فعالیت می‌کند و با همین هویت صنفی-تشکیلاتی هم با مسئولان استانی و کشوری درباره‌ی مشکلات کارگران به مذاکره می‌نشیند، نمی‌توان عضویت در آن را دست‌مایه‌ی صدور حکم «بغی» قرار داد. این فعال کارگری حکم اعدام برای شریفه محمدی را «حکم وحشت» می‌خواند و معتقد است که این حکم، حکمی غیرقانونی است و قاضی این پرونده به دلیل صدور چنین حکمی، باید محاکمه شود و از شریفه محمدی عذرخواهی کند مشروح گفتگوی ماهنامه‌ی خط صلح با محمود صالحی را در زیر می‌خوانید.

## ■ فعالیت‌های اعضا در کمیته‌ی هماهنگی چه بوده و چه اهدافی را دنبال می‌کنند؟

کمیته‌ی هماهنگی، یک تشکل کارگری علنی است. وظیفه‌اش این است که به ایجاد تشکل‌های کارگری در ایران کمک کند. چون قبلاً در ایران تشکل‌های کارگری وجود نداشتند. بعد از انقلاب هم تنها چند تشکل، مثل شورای اسلامی کار، انجمن اسلامی کار و خانه‌ی کارگر اجازه‌ی فعالیت داشتند. بنابراین فعالان کارگری ایران احساس کردند که حتماً باید جمع شوند و به صورت سازماندهی‌شده و آگاهانه، کمک کنند تا تشکل‌های کارگری در محل‌های کارگری تشکیل شود، هدف این کمیته، این بود. من یکی از بنیانگذاران کمیته‌ی هماهنگی بودم. بنیانگذاران این کمیته چهار نفر بودند؛ محسن حکیمی، بهروز خباز، بهرام دزکی و من.

## ■ طی فعالیت‌های زیادی که در سال‌های اخیر داشته‌اید، با چه موانع و مشکلاتی مواجه بودید؟

طبیعتاً وقتی تشکلی را ایجاد می‌کنیم و جمعی را تشکیل می‌دهیم که مسئولان، به صورت غیرقانونی، اجازه‌ی اخذ مجوز به آن نمی‌دهند، مسلم است که با تمام موانع مواجه خواهیم شد. از ابتدای فعالیت‌مان هر روز درگیری و احضار داشتیم و هر روز

به ما حمله کردند. بارها و بارها تهدید شده‌ایم، اما به فعالیت خودمان ادامه داده‌ایم.

کمیته‌ی هماهنگی اساسنامه دارد. ما معتقد بودیم که در زمان تشکیل هر جمعی باید چهارچوبی وجود داشته باشد که اعضایش سرخود کاری نکنند. اعضای هم که وارد این تشکیلات می‌شدند، طبق همین اساسنامه فعالیت می‌کردند. با این حال فعالیت ما را بر نمی‌تافتند، هرگاه بنا داشتیم که به شکلی مجمع عمومی را برگزار کنیم، برخوردهای نهادهای امنیتی بیشتر می‌شد. ما اجازه نداشتیم که مجمع عمومی خود را در یک مکان عمومی برگزار کنیم، لذا مجبور بودیم در مکانی غیر رسمی این کار را انجام دهیم که دولت از حضور ما اطلاع پیدا نکند. دلیل انجام این کار هم این بود که روند برگزاری مجمع عمومی ما را قطع نکنند و مجمع عمومی برگزار شود. کمیته‌ی هماهنگی در طول حیات خودش، هفت مجمع عمومی برگزار کرده که در دو مجمع به ما حمله کردند. یک بار در کرج و یک بار در سنندج، که همه‌ی ما و شرکت‌کنندگان در این دو مجمع عمومی را دستگیر کردند.

■ طبق اخباری که در خصوص خانم شریفه محمدی منتشر شده، فعالیت‌های این فعال صنفی، به مدنی‌ترین شکل ممکن انجام شده است. حکم صادره از سوی دادگاه انقلاب رشت هم مؤید این نکته است که خانم محمدی مرتکب هیچ اقدام خشونت‌آمیزی نشده و در هیچ دوره‌ای از فعالیت‌های او، هیچ سلاح سرد یا گرمی از او گرفته نشده است. وقتی خبر صدور حکم اعدام، با اتهام بغی برای شریفه محمدی را دریافت کردید، واکنش شما چه بود؟

اولین روزی که حکم اعدام برای شریفه محمدی صادر شد، اعلام کردم باید من را هم دستگیر کنند. اگر قرار باشد که شریفه با اتهام عضویت در کمیته‌ی هماهنگی مجرم باشد، من هم مجرم هستم، چون من بنیانگذار این کمیته بودم. کمیته‌ی هماهنگی در خفا تشکیل نشده که فعالیت در آن، شامل بغی شود. کمیته‌ی هماهنگی علنی تشکیل شده، سایت علنی داشته و اعضایش هم مشخص بودند. من به عنوان یکی از بنیانگذاران این کمیته، بارها با مسئولانی مثل فرماندار، استاندار و حراست و وزارت اطلاعات در رابطه با کمیته‌ی هماهنگی و وضعیت این تشکل، نشست داشته‌ایم و صحبت کرده‌ایم. مثلاً برای برگزاری مراسم اول ماه می (روز جهانی کارگر) به عنوان نماینده‌ی کمیته‌ی هماهنگی، رفته‌ام و در جلسات آن‌ها شرکت کردم. بنابراین این کمیته در خفا تشکیل نشده که اعضای آن شامل این حکم باشند. به نظر من، یا این قاضی با شریفه محمدی و یا با خانواده‌اش مسئله‌ی شخصی داشته و یا به دستور کسی، چنین حکمی را صادر کرده است. حالا من نمی‌گویم که وزارت

## خط صلح

ماهنامه حقوقی اجتماعی  
سال پانزدهم، شهریور ۱۴۰۳  
شماره ۱۶۰

اعتراضات نسبت به این حکم خیلی زیاد است. در جامعه، داخل و خارج از کشور، در میان تشکل‌ها و فعالان کارگری، در میان فعالان معلمی و محیط‌زیست و هر نیرویی که به وضع موجود معترض است. همه به این حکم اعتراض کرده و آن را یک «حکم وحشت» تلقی کرده‌اند. این اعتراضات بیش‌تر هم می‌شود. طبقه‌ی کارگر هیچ‌وقت اعضای خودش را تنها نخواهد گذاشت.



اطلاعات بوده. چون وزارت اطلاعات همه‌ی ما را می‌شناسد. ده‌ها بار از تهران آمده و از من بازجویی کرده‌اند. حتی به من گفتند که اگر می‌خواهید کمیته‌ی هماهنگی را ثبت کنید، باید به تلویزیون (سیمای جمهوری اسلامی) بیایید و مصاحبه کنید و احزاب چپ را مورد حمله قرار بدهید. این درخواست وزارت اطلاعات از ما بوده. ما هم چون ربطی به احزاب چپ اپوزیسیون نداشته‌ایم، هیچ وقت علیه کسی صحبت نمی‌کنیم. ما همیشه تحت فشار بوده‌ایم و اتهاماتی هم چون ربط به تشکیلات حزب کمونیست ایران، شاخه‌ی علیزاده مطرح بوده است. این‌ها واقعاً اتهام است و می‌خواهند به‌واسطه‌ی این اتهامات، ما را سرکوب کنند. جز این چیز دیگری نیست.

■ شما از جلسات خودتان با مجموعه‌های رسمی حکومتی یاد کردید. این جلسات بدین معنا بود که کمیته‌ی هماهنگی و شما را به‌عنوان بنیانگذار و نماینده‌ی کمیته، به‌رسمیت می‌شناختند؟

بله! من به‌عنوان یکی از اعضای کمیته‌ی هماهنگی در این جلسات شرکت می‌کردم. اعضا، در مجمع عمومی ششم خواستند که از وزارت کار برای ثبت، درخواست کنیم. من مسئول پیگیری این موضوع بودم. درخواست کردیم و نام اعضايمان را رسماً به وزارت کار و سازمان جهانی کار دادیم و درخواست‌مان را ثبت کردیم.

■ آیا خانم شریفه محمدی، عضو رسمی کمیته‌ی هماهنگی بودند؟

بله

■ آیا صدور چنین حکمی برای یک فعال کارگری، عرصه را برای فعالیت امثال شما تنگ‌تر نخواهد کرد؟

نه! اتفاقاً عرصه را بازتر می‌کند. چون ما هستیم، ما در خیابان، بازار و جامعه هستیم. مگر ما، یکی دو نفریم که تمام بشویم؟

صیخ

ماهنامه حقوقی اجتماعی  
سال پانزدهم، شهریور ۱۴۰۳  
شماره ۱۶۰



عکس از کمیته‌ی هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکل‌های کارگری

نکته این جاست که فعالان کارگری در میان مردم جایگاه و پایگاهی دارند. ایران هم در حال تحول است. اعتراضاتی که در خیابان هست، سر ندارند. تنها کسانی که می‌توانند به این اعتراضات جهت بدهند، فعالان کارگری هستند. همین فعالان هستند که هم‌روزه مبارزه می‌کنند.

■ یعنی فکر می‌کنید که صدور چنین حکمی با افزایش اعتراضات و فعالیت‌های کارگری نسبتی دارد؟ آیا احکام این‌چنینی که صادر می‌شوند، هدف این است که به فعالان کارگری فشار بیاورند؟

بله! این حکم، صادر شده تا فشار بیاورند و بگویند: طبقه‌ی کارگر! دست از پا خطا نکنید. ولی نمی‌توانند ما را مرعوب کنند. خیلی از این‌ها به قول خودشان چکشی آمده‌اند تا کاری بکنند و نتوانستند. حالا هم نمی‌توانند کاری بکنند.

■ به نظر شما این حکم، برای فشار به فعالان کارگری صادر شده یا برای فشار بر زنان؟

این مشترک است. در اساسنامه‌ی ما هم بحث زن و مرد نیست. در اساسنامه‌ی ما عضو مهم است و کاری به جنسیت اعضا نداریم. وظیفه‌ی کمیته‌ی هماهنگی هم دقیقاً مسئله‌ی سازماندهی است. نیروهای امنیتی هم به این نتیجه رسیده‌اند که این کمیته خودش نوشته سازماندهی و کمک به سازماندهی. اعتراضات هم خودش شکلی از سازماندهی است. صادرکنندگان این احکام می‌خواهند با این کار، در جامعه وحشت ایجاد کنند. یعنی به ما بگویند که دست از پا خطا نکنید. کاری نکنید. در اعتراضات و تجمعات هم شرکت نکنید. من خودم در مراسم خاکسپاری «مهسا امینی» حضور داشتم. بعد، نیروهای امنیتی به‌خانه‌ی ما حمله کردند. شیشه‌ها را شکستند و عروس زخمی شد. گفتم چرا چنین کاری کردید؟ من که کاری نکرده‌ام. گفتند تو در مراسم مهسا حضور داشتی، و این، یعنی به آن تجمع مشروعیت داده‌ای. مسئله ایجاد وحشت است و وحشت حاکمیت از این افراد. آن‌ها از شریفه محمدی وحشت دارند. نه این‌که او را بترسانند. او نمی‌ترسد. اما آن‌ها از شریفه محمدی وحشت دارند که اگر فردا در جمعی قرار بگیرد، صحبت‌های او برای مردم معترض ملاک می‌شود. می‌خواهند وحشت ایجاد کنند تا فعالان کارگری حرکتی نکنند.

■ یعنی وحشت برای این‌که این مرجعیت اجتماعی را از جنبش کارگری بگیرند؟

بله! ولی نمی‌توانند.

■ به‌بحث سازماندهی اشاره کردید. سوال این جاست که فشاری که به کمیته‌ی هماهنگی وارد می‌شود

به‌خاطر قدرت سازماندهی کمیته است و یا به‌خاطر فعالیت‌های عادی کارگری؟

جامعه‌ی ما گرسنه و بی‌کار است و شرایط به‌گونه‌ای است که در هر گوشه از این جامعه که سرت را بلند کنی، به سازماندهی برخورد می‌کنی. مثلاً در خیابان کنار سازمان آب، زنان نشستند و برای آب اعتراض می‌کنند. خب! تو وظیفه‌ات این است که بروی و سازماندهی کنی. یا مثلاً می‌بینی که مردم برای مشکلات برق تجمع کرده‌اند. تو وظیفه‌ات این است که سازماندهی کنی. سیستم و مناسبات حاکم هم این‌را می‌داند و فشارها را افزایش می‌دهد که تو، این کار را نکنی. سازماندهی کنی. یعنی اعتراضاتی که در خیابان هست، بدون سر باشد.

■ آیا واکنش‌های صورت‌گرفته از سوی تشکلهای کارگری و افکار عمومی به این حکم ناعادلانه را درخور می‌دانید؟

اعتراضات نسبت به این حکم خیلی زیاد است. در جامعه، داخل و خارج از کشور، در میان تشکلهای و فعالان کارگری، در میان فعالان معلمی و محیط‌زیست و هر نیرویی که به وضع موجود معترض است. همه به این حکم اعتراض کرده و آن‌را یک «حکم وحشت» تلقی کرده‌اند. این اعتراضات بیش‌تر هم می‌شود. طبقه‌ی کارگر هیچ‌وقت اعضای خودش را تنها نخواهد گذاشت. تا امروز چنین نکرده و بعد از این هم نخواهد کرد. ما هم به هر طریقی که باشد این حکم را ملغی می‌کنیم. قاضی‌ای که چنین حکمی را داده، باید محاکمه شود و از خانواده‌ی شریفه محمدی عذرخواهی کند. این حکم، حکمی غیرقانونی است. حتی برابر همین قوانین قوه‌ی قضائیه هم، این حکم قانونی، نیست. بنابراین صددرصد باید از شریفه محمدی عذرخواهی بشود.

■ و نکته‌ای اگر فکر می‌کنید که ناگفته مانده...؟

اعضای کمیته‌ی هماهنگی باید مشخص کنند که چه می‌خواهند بکنند. الان کمیته‌ای به‌نام «کمیته‌ی دفاع از شریفه محمدی» تشکیل شده است. ولی کمیته‌ی هماهنگی باید مستقیماً دست به کار شود و اعضایش را سازماندهی کند که در خیابان‌ها تجمع کنند.

■ یعنی به‌نظر شما الان تنها راهکار، تجمعات و حضور در خیابان است؟

بله! همه‌چیز در خیابان تمام می‌شود. ما هیچ توهمی نسبت به جای دیگری نداریم. هر اعتراضی باید در خیابان و با قدرت انجام شود.

با سپاس از وقتی که در اختیار ماهنامه‌ی خط صلح گذاشتید.

خط صلح

ماهنامه حقوقی اجتماعی  
سال پانزدهم، شهریور ۱۴۰۳  
شماره ۱۶۰

اعضای کمیته‌ی هماهنگی باید مشخص کنند که چه می‌خواهند بکنند. الان کمیته‌ای به‌نام «کمیته‌ی دفاع از شریفه محمدی» تشکیل شده است. ولی کمیته‌ی هماهنگی باید مستقیماً دست به کار شود و اعضایش را سازماندهی کند که در خیابان‌ها تجمع کنند.





عکس از خط صلح

حقوقی

## ■ جایگاه اصول اخلاقی در تدوین و اجرای قانون آیا قانون ناعادلانه، قانون است؟



محمدهادی جعفرپور  
وکیل دادگستری

صلح  
خط

ماهنامه حقوقی اجتماعی  
سال پانزدهم، شهریور ۱۴۰۳  
شماره ۱۶۰

مدنی» با قانون شکنی، قانون‌گریزی و اصطلاح  
فقهی «بغی» است. توجه به این موضوع، سبب  
طرح این مسئله است که: نسبت اخلاق با حقوق،  
یا عدالت با اخلاق و یا در نگاهی مذهبی، تعامل



یا تقابل مذهب با حقوق چیست که آن را به عنوان مبنای قانونگذاری تعریف کرده و برای آن جایگاه ویژه‌ای قائل شده‌اند.

یکی از اصول نظریه‌پردازی در حقوق، به ویژه در حوزه‌ی معرفت‌شناسی و فلسفه‌ی حقوق، توجه به اخلاق عمومی جامعه است. آن چه که همواره به عنوان چالش اساسی بشر در این راستا ظهور و بروز دارد، مشکلات عملی پیاده کردن اصول اخلاقی در نظام‌های سیاسی-اجتماعی است.

به عنوان مثال، اگر عبارت «قانون ناعادلانه قانون نیست»، مورد پذیرش فعالان و کنشگران جامعه، از قبیل حقوقدانان، جامعه‌شناسان، اهالی رسانه، سیاسیون و غیره قرارگیرد، تکلیف این بخش از جامعه در مواجهه با قانون ناعادلانه چیست؟ آیا ایشان مجاز به نافرمانی و عدم اجرای قانون ناعادلانه هستند؟ آیا در صورت تحقق چنین امری هرج و مرج سیاسی و اجتماعی رخ نخواهد داد؟

بنا بر همین ایراد، تئوریسین‌های حقوق طبیعی درصدد اصلاح نظریه‌ی مذکور برآمدند، افرادی مانند «توماس آکویناس» فیلسوف ایتالیایی و متاله مسیحی، نظریه‌ی: «قانون ناعادلانه مصداق خشونت است» را مطرح کرد و ملاک عادلانه بودن قانون را، نفع عمومی و خیر جامعه اعلام نمود.

تعداد دیگری از نظریه‌پردازان، نظریه‌ی بینابینی را مطرح کرده و نوشتند: «چنان چه قانون ناعادلانه، برگرفته و انشاشده در نظامی مردم‌سالار و عادلانه باشد، باید از آن پیروی کرد و محلی برای نافرمانی از این قوانین وجود ندارد». در مقابل طرفداران مکتب اثبات‌گرا تنها شرط

اعتبار قوانین را، طی شدن تشریفات صحیح، در انشای قانون دانستند. به عبارتی، طرفداران این مکتب اعلام کردند: «آن چه که شهروندان را ملزم به رعایت قانون می‌کند، اعتباری است که آن قانون، از مجلس قانون‌گذاری گرفته است، لذا برای قانون بودن یک قاعده، کافی است تشریفات

وضع قانون رعایت شده باشد». با این حال ممکن است از منظر اخلاق یا عدالت، آن قانون، فاقد اوصاف اخلاقی بوده و مورد اقبال قاطبه‌ی ملت واقع نشود -مانند تصویب قانون «منع شرکت رنگین پوست‌ها، در انتخابات سیاسی»؛ این مصوبه

اگرچه اعتبار قانونی دارد، اما بر اساس موازین عدالت، قانونی ظالمانه و غیراخلاقی است. بنابر همین تفاسیر، «جان آستین» حقوقدان و متفکر انگلیسی، در قرن ۱۹ میلادی اعلام کرد: «قانون بودن قانون، امری است جدا از خوب یا بد بودن آن»، لذا نمی‌توان مدعی شد که قانون ناعادلانه قانون نیست و برای جرح و تعدیل این قاعده، لازم است چاره‌ای اندیشیده شود. مباحثی که محوریت آن انسان و روابط اجتماعی است، در قالب علوم اعتباری، به متغیرهای متعددی از قبیل؛ تغییرات رژیم سیاسی، تحولات اجتماعی، تغییرات فرهنگی و حتی ذائقه‌ی ادبی شهروندان وابسته است، بر همین مبنا، نمی‌توان صرف تطابق اخلاق بر قانون را در نظر گرفت و اقدام به انشای قاعده کرد.

واقعیت این است که جهان امروز، تحت عنوان جهان ارتباطات، همان قدر که به اخلاقیات نیازمند است، محتاج قوانین با دایره‌ی شمول تعریف شده و ضمانت اجرای مناسب است، تا شهروندان در سایه‌ی قانون‌مداری، به زندگی و روابط اجتماعی خویش پردازند. مشخص است که این تکلیف دشوار، در مواجهه با حاکمیت نمود بیش‌تری خواهد یافت. پاسخ به این پرسش اساسی که: «چنان چه شهروندان، به غیر اخلاقی یا ناعادلانه بودن تصمیم قوه‌ی حاکمه، اجماع کردند، تکلیف چیست؟». ساده‌ترین پاسخ این است: «لازم است در بدنه‌ی حاکمیت، رکن یا مرجعی ایجاد شود که واکنش‌های افراد جامعه، نسبت به مصوبات و تصمیماتی که به زعم قاطبه‌ی مردم، ناعادلانه تلقی می‌شود، رصد نماید»؛ چراکه اساس و بنیان حقوق، به منزله‌ی قواعد حاکم بر روابط اشخاص، بر مبنای اخلاق حسنه و نظم عمومی استوار است. لذا هنجارها و ارزش‌های اخلاقی هر جامعه، به منزله‌ی عناصر تشکیل‌دهنده‌ی عرف، همواره به عنوان منبع غنی قواعد حقوقی در ادوار مختلف تاریخ بوده و مورد استناد نظریه‌پردازان و تئوریسین‌های مکاتب حقوقی قرار گرفته است. آن چه که از دیرباز تاکنون دستخوش کم‌ترین تغییری بوده، احترام به نظم عمومی و اخلاق حسنه است. توجه و احترام به اخلاق و نظم عمومی حاکم بر جامعه، در تدوین قانون، از اهمیت زیادی برخوردار است.

صیقل

ماهنامه حقوقی اجتماعی  
سال پانزدهم، شهریور ۱۴۰۳  
شماره ۱۶۰

فقه جزایی و حقوق کیفری موضوعی ایران نیز از این قاعده پیروی می‌کند. در متون قانونی، به اهمیت رعایت نظم عمومی و اخلاق حسنه، حتی در روابط خصوصی افراد نیز تأکید شده است. به عنوان مثال، در ماده‌ی ۱۰ قانون مدنی، که در مقام بیان اعتبار قراردادهای انشای حکم می‌کند، شرط چنین اعتباری را عدم مغایرت توافقات افراد، با نظم عمومی و اخلاق حسنه می‌داند.

در تعریف جرم نیز، آن‌چه که معیار و مبنای اصلی تعریف رفتار مستحق کیفر قلمداد می‌شود، تعدی و تعرض به اخلاق حسنه و نظم عمومی است. با این مقدمه، مسلم است که احترام به ارزش‌های پذیرفته‌شده‌ی جامعه، در تقابل با رفتارهای ناقض این احترام، جرم تلقی شده و مجازات آن مشخص گردیده است. فقه امامیه به کرات، به واکنش جامعه برای تعزیر مرتکبین جرم اشاره دارد. بازخورد جامعه، نسبت به جرایم ارتكابی، در فقه امامیه و حقوق کیفری اسلام، همواره به عنوان یکی از ارکان تشکیل‌دهنده‌ی رفتار فیزیکی مرتکبین جرم قلمداد شده است. در تعریف جرایمی مانند «افساد فی الارض» و «محاربه»، می‌بینیم که هراسناک شدن جامعه و ایجاد دلهره و تشویش در جامعه، به عنوان رکنی از عناصر تشکیل‌دهنده‌ی جرم تلقی می‌شود. توجه به اذهان عمومی و نظم حاکم بر جامعه، از چنان اهمیتی برخوردار است که قانون‌گذار کیفری، تشویش اذهان عمومی را به عنوان جرمی مستقل، مستحق کیفر دانسته است با این مقدمه، باید در نظر داشت، آن‌چه که بعضاً در برخورد با زنان به بهانه‌های متنوعی مانند قاعده‌ی قتل در فراش (موضوع ماده‌ی ۶۳۰ قانون مجازات اسلامی) یا قتل‌های ناموسی - مانند قتل زن اهوازی که در بهمن ۱۴۰۰ به دست شوهر و برادرشوهرش اتفاق افتاد و سبب تشویش اذهان عمومی و هتک حرمت اخلاق حسنه و نظم عمومی جامعه گردید - صورت می‌گیرد، این پرسش را مطرح می‌کند که آن مرد مرتکب تجری و بغی شده است؟ یعنی، به عنوان مثال، رفتار ارتكابی مرد اهوازی، تنها در بریدن سر یک زن خلاصه می‌شود تا بتوان تقاضای قصاص یا عدم قصاص اولیای دم را معیار درستی در انتساب بزه به فرد مذکور

دانست یا آن مرد مرتکب تجری و بغی شده؟ هرچند، ممکن است که عده‌ای چنین تفسیری را خلاف اصل تفسیر مضیق قوانین به نفع متهم بدانند، اما این دو اصل پیشرفته‌ی حقوق کیفری، در موازات حقوق متهم است که در شرایط متعارف جرم، مرتکب خطا شده است. اما اگر همین متهم، با رفتار ارتكابی خویش، با جامعه اعلام جنگ (بغی) کند و رفتارش نظم جامعه را ولو برای ساعاتی به هم بریزد، دیگر بحث تفسیر مضیق یا تفسیر به نفع متهم، جایگاهی ندارد، چرا که وی با رفتار ارتكابی خویش، مرزهای قابل احترام در حقوق دفاعی متهم را شکسته، پا را از حقوق خویش فراتر نهاد و به نقض حقوق شهروندان اقدام کرده است.

حال این سوال مطرح است که آیا در رفتارهایی مشابه قتل زن اهوازی یا پدری که با داس سر دخترش را برید یا موارد مشابه این جنایات، که ظاهراً نظم و آرامش جامعه را به هم نزده است، صرفاً اولیای دم مجاز به تصمیم‌گیری درباره‌ی آن‌ها هستند؟ آیا بر رفتار آن‌ها عنوان جرم «باغی» مصداق نمی‌یابد؟

چه کسی می‌تواند زنان و دخترانی را که با دیدن این صحنه ترس و دلهره مهمان هرروزه‌ی آن‌ها شده است، نادیده بگیرد؟ آیا اولیای دم آن زنی که سرش بریده شد، همان پدر و مادری هستند که همواره به عنوان اولیای دم تعریف می‌شوند؟ یا اولیای دم چنین مجنی‌علیه (کسی است که مورد جنایت قرار می‌گیرد) جامعه‌ی زنان ایرانی است؟ نگاه جنسیتی اگرچه ناپسند است، اما در این مقوله‌ی خاص، باید پذیرفت که تمامی زنان ایرانی به اندازه‌ی اولیای دم ذاتی او، دارای حقوقی هستند که با چنین رفتارهایی نقض شده است

\*\*\*

باید تأکید کرد که اصطلاح فقهی بغی مفهومی پیچیده دارد و به کارگیری آن برای توجیه مجازات‌های سنگین به انحراف از اصول عدالت و حقوق انسانی منجر می‌شود. بنابراین، ضروری است که محدوده‌ی بغی به درستی تعیین و مطابق با اخلاق عمومی جامعه احکام صادر شود.

صیغ

ماهنامه حقوقی اجتماعی  
سال پانزدهم، شهریور ۱۴۰۳  
شماره ۱۶۰



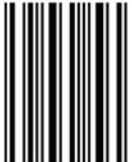
# صحت

ماهنامه‌ی حقوقی اجتماعیه خط صلح  
شماره ۱۶۰ - شهریور ۱۴۰۳ - سال پانزدهم



ISBN 978-1-7332858-1-0

90000>



9 781733 285810